



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

درین شماره :

خراسان آن بود کزوی خورآید
طنز
لغت شناسی زبان معاصر دری
خاور میانه باستان
ساختمان ریشه فعل
کوتاه گفته‌هایی پیرامون شاهنامه
جستاری در دیباچه شاهنامه
بازتاب روز و شب در شاهنامه
و

۹

جلد - دلو

سال سوم

۱۳۶۱

شماره اول

اکادمی علوم ج.ا.د. - مرکز زبانها و ادبیات

دیپار تمننت دری

بیات تحریر

سلیمان لایق

خبر نوال ڈاکٹر سید شاہد پولاد

میل ہروی

پرومانڈ دکتور جاوید

حسین نایل

حسین فرزند

پیروین سینا

عبدالرحمن بلوچ

فہرست مطالب

صفحہ	نویسنده	عنوان
۱	مدیر مسئول	خراسان آن بود کزوی خور آید
۷	حسین نایل دکتور عبدالغفار جورہ زادہ	طنز، ستیز مطبوع ... لغت شناسی زبان معاصر دری
۱۸	دکتور عثمان عابدی	خاور میانه باستان و ...
۲۷	تامازگم کریلیدز وفویا چیلوف الفانوف	ساختمان ریشہ فعل ..
۴۳	پوہندوی حسین یمین	گفته هایی پیرامون شاہنامہ ...
۶۰	پوہاند دکتور جاوید	جستاری در دیباچہ شاہنامہ ...
۷۷	مایل ہروی	بازتاب روز و شب در شاہنامہ
۹۰	سارا	ہرگز ... (شعر)
۱۰۴	سلیمان لایق	لہجہ دری پروان
	دکتور عثمانجان عابدی	ضمیمہ

خراسان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

جلی - دلو ۱۳۶۱

شماره اول ، سال سوم

خراسان آن بود کزوی خور آید

خورشید را درود گفتن، نور را براندیشه -
ها گستر یدن و چکادها را دست یابیدن، یگانه
آرمان خراسان است و نشریه‌ی بدینگونه را پرواز
هایی سزد به سوی اوج و فضای باز هم
گشاده تر ، تا راستی را در ذهنها بجو شانند
و درستی را در کارها مایه ورسازد ، و امر
نتواند سنگر خارا بین روشنگری را داغ و
داغتر نگهدارد در خور نامی نتواند بود با -
اینهمه روشنی و درخشانی - هر چند نو -
سفر است و راه پر خم و پیچ .

خراسان

خراسان بانقض زمان بیگانه نیست و خون
گرم زنده نگه داشتن فرهنگ نوین پیشرودر
رگپایش پیونده گی ویژه یی دارد •

خراسان ماه نخشب نیست که از اندرون
چاهی سر بر آورده ، جلوه گاهش فرسنگهایی
باشد محدود و مایه شگفتی کوتاه نگران •
کورسو شمعی نیست که باوزش اندک نسیمی
به خاموشی گرایدو به بی نشانی، بل اهورایی
هوری است که گاه چون آبشار خروشنده سربه
صخره ها میکوبد تا تشنه لبی را سیراب کند
و گاه چون چوینار لبریز ، آرام و شفاف ،
اندر مر غزازی راه می پیماید ، همنشین
چوینده یی میشود و یگانه یافته او •

خراسان به خشکستان و خشک کا میبا
لهی نگرد واندک تبسمی به نشیگاه که
فرجامش ره بردن به مرگستان است ، نمیزند
حیض را همیشه نا ستوده می انگارد -
فرازش بایسته می نهاید و بس •

دست اندر کاران خراسان آگا هند که
دروازه جابلقاو و جابلسا را کوبیدن و بابر
عاج نشینان به میگساری نشستن به آغوش
شب رفتن است ، باید کوچه پس کوچه های
شعور اجتماعی وهستی اجتماعی - چه دیروزه
وچه امروزه - را به پویش گرفت ، لمس کرد،
همه چیزو همه کس را درست شناخت، از آن

پس قباپی بر تن اندیشه‌های مردم کرد و فرادا-
هستان شکوهنده چراغ نامبرای ادبیات را
فروز نده‌گی بخشید .

این توانایی تا آنگاه فراچنگ‌مان خواهد بود
که قلم‌زنان اندیشه ورز و خرد گرای ما -
چنانکه چشمداشت همه فرهنگیان است - جز
به مردم و به میهنشان نیندیشند و آرمانی‌را
جز رهنه‌ونی ورا هگشایی به سوی شناخت
راستین جامعه ، انسان و فر آورده های ذهنی
او به‌ویژه هنر زبانی ، جانمایه کارهای پژو-
هشی شان، نساژندسوگرچند ای بسا که
واژه، واژه پیشینه‌نوشته‌های‌شان، شب‌فروزان
این با غستان بوده است باز هم «پایه بسیار
سوی بام بلند» .

اینک که خراسان ، با فراون امیدها ،
دو مین سال زندگی خود را پایان می بخشد
و به سومین پله نردبان حیات پامیگذارد ،
یاد کرد این گپها را بایسته میدانند .

چون‌گرامی خواننده گان خراسان ، که
پیام ما باید سبب گرمی روان ایشان باشد
به گونه شایسته کار ما را پذیرفتند ، دلپای
ما ن میخواست به این همه پذیرایی صادقانه
پاسخی داشته‌باشیم بایسته ، و همین‌اندیشه
مارا وا داشت تا سر از سال سوم نشر ا تی
هر دو ماه یکبار به‌چاپ خراسان دست‌یازیم .

برای اینکه نباید نازگین ابری چهره درخشان
 خراسان را غبار اندود سازد ، از آنان که
 نیک می اندیشند ، و کار شان پژوهش راستین
 است ، یاری میجوئیم که باز هم خامه بگیرند
 و با نوشته هایی که لبه تیز آن به سوی کج
 اندیشی است ، کارما را با رورتر سازند و
 گشمریشمه فرهنگ غنامند خویشتن را بشکو -
 هتر ، و چشم داریم که به آن بخشهای زبان
 و ادبیات دست بیازند که نیازی به روشن
 ساختن دارد و ارزندگی خاص خود را ، تا -
 خراسان آن راهی را که باید برود و به رفتن
 می ارزد ، در نوردد و با بیراهه می بیگانه باشد .
 چندی پیش دانشمندان آگاه کشور در
 بزرگداشت فردوسی - شاعری ستاده براج
 حماسه های ملی - نشست هایی داشتند و با نگر -
 یهایی نمودند بر شا هنامه او و نکته یابیهایی
 کردند درین زمینه . آنان که خراسان را یاری
 میسازند و به گونه یی باستان توانمند
 اندیشه و خرد خویش ، پویش آن را سرعت
 میدهند و سیما یش را فرو غنا کتر میسازند ،
 به یاد بود آن شاعر نستوه ، نوشته هایی
 را ارمغان دوستان خراسان نمودند تا این جلوه
 گاه زبان و ادب بارور ما نیز نیم گامی درین
 راه بردارد و بهره یی ازین احتفال داشته
 باشد ، هر چه در خور آن سزاوار ترین سر -

اینده نغز دلاوری و قهرمانی ، هزاران هزار
بیشتر ازین است «برگسبز و تحفه درویش»
یاران ، چنان نیست که ما از کمپها و کا-
ستیهای که در کار ماست ، آگاه نباشیم و یا
سختا و تمندانه و باد ستیهای باز «هر چه
پیش آمد خوش آمد» گویان، به سیاهساختن
سپید برگهای خراسان چشم سیر کنیم و دیگر
هیچ- اگر چنین باشد وای بر ما و صد وای
و دریغا برخوانند گمان این مجله .

بی اندامیها و ناسنوده گیهای بیگمان
در کار ما پیداست که باید هیچگاه از دیده
دورنباشد و به زدایش آنها از پا نایستیم
و دیگر «راه به ترکستان نبریم» و ناپسندیده
چیز هایی که از ما چهره پنهان میدارد ، دانا
خواننده ما راست که آنرا بنمایانیم و ما را سپا-
سگزار گردانند گفته بودیم که «چراغ راه
انتقاد همواره سبز باد .»

بازنمایی و پیجویی کار های گذشته ، انگشت
نمذاری بر نادر ستیها ، روند کار همکاران و
نویسندهگان نامه خراسان را شایسته -
گی ویژه بی می بخشند . برین باور استواریم
که دوستان اندیشمند ما همیشه یار و یاور
خراسان خواهند بود و میدانند که خراسان
با کار صادقانه و مهر فراوان آنها ست که
میتواند به افقهای نو تری دست یابد- کامیاب-

بیهایی که از آن خود ایشان است، و اگر
 خراسان فرا راه شناسایی را ستین چهره
 های ادبی - چه از گذشته های دور و چه
 از روزگار نزدیک، جاودان ناهید آگاهی را
 بر فروز دوبر گوشه گوشه موضوعهای زبان
 و ادبیات سنگ بنایی بگذارد، فروغ خواننده
 روان همه شان میشود و تا بناکی فرهنگ
 پایا و دیر پای خراسانی •
 ما را بر لب این سخن میجوشد که همیشه
 کنگره کاخ نوشته ها تان جایگاه خوشید
 بادو برگ برگ خراسان باز تا بگراین درخشان
 خورشید •

نکته

سخن خاک را رنگ جان داده است
 سخن خامشی را زبا ن داده است
 سخن گر نبخشند ز اشیا خبر
 جز اشکال و همی نبیند نظر
 نفسها رنگ جان بی رنگ و بوسه
 که موج سخن جلوه ی خون اوست
 (بیدل)

طنز، ستیزی مطبوع بانا پسنند یها

آنگاه که گفتن سخن به صراحت جایز دانسته نشود، طنز بمیان می آید و یکی از مفاهیم طنز، گفتن سخن به رمز است •

اگر راجع به دیرینه می «طنز» در لابلای متون ادبی جست و جویا انجام آورده شود، بیگمان موارد فراوانی از این نوع ادبی یافته خواهد شد که گاه بگماه از بنان باریک اندیشان و سخن پردازان بر رویه کاغذ نقش بسته است •

بدون درنگ باید بیاد آورد که طنز های بکار رفته در شعروثر، در گذشته های دورتر همه بیکبار می انعکاس بخش روابط اجتماعی نبوده اند بلکه گاهی در رابطه های خصوصی و شخصی بکار میرفته اند • اما در عصر حاضر وضع بدانسان نیست یعنی طنز حد اکثر در خدمت مناسبات اجتماعی و بسود گروه های بیشتر از انسانها قرار یافته است •

در جهان معاصر که دانش بشر روز بروز اوج گیری بیشتر می یابد و فضای گسترده تر را زیر بال میگیرد و انسان تلاشگر بمقصد دستیابی بر افقهای تازه تر به شتاب فراوانتر نیاز دارد و مجال گفتن و شنیدن نوشته های تفسیر گونه کمتر میسر است، طنز که زبان

کنایه و مزاست در عرصه ادبی و مطبوعات با اقبال فزاینده تری روبرو میشود و جایگزین یاد داشت های مطول انتقادی میگردد .

بدین صورت ، طنز در شرایط موجود «روش ویژه بی در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجو آمیزی از جهات زشت و منفی زندگی ، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را بصورتی اغراق آمیز ترو بد ترکیب تراز آنچه هست نمایش میدهد تا صفات و مشخصات آنها روشن تر و نمایا تر جلوه کند و تضاد وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و مامل آشکار گردد » (۱)

آنچه گفته آمد ، سخنان تعریف گونه یی بود از طنز . ولی درباره طنز تعریف های دیگر و بهتری را نیز میتوان بسراغ آورد که هر یک بجای خود در توجیه برشی از اندام طنز در خور اعتنا تواند بود و میتوان از امتزاج و انتزاع آنها تعریف جامع و مانعی بدست آورد . به بعضی از این تعریف ها نظرمی افکنیم :

«طنز نوعی فلسفه است » (۲)

چارلی چاپلین کمیدین معروف گفته بود : «طنز بهترین پادزهر برای ترس و نفرت است» (۳) و عقیده منتقد اسپانیایی (کار لوس کاستیودل پینو) درباره طنز چنین است : «آنچه در طنز مشخص است آن است که با خندیدن بیک مساله ، از برخورد نوع دیگر به این مساله که بر خوردی واقعی و جدی است ، پرهیز میشود » (۴) و بقول دیگر «طنز یک پیروزی اخلاقی است که پیروزی مادی را کم دارد» (۵) و یا اینکه طنز نوعی نقد ادبی است و

یک ادب شناس معاصر ، طنز را بدینسان تعریف میکند :

«طنز از نظر ادبی یک شیوه بیان جهست مفاهیم انتقادی و تنفر آمیز است که در آن

شوخی و گاهی مسخرگی به نحو چشمگیری نمایان میشود » (۶)

طنز باهزل ، هجو ، شوخی ، مطایبه و ظرافت اندکی تفاوت دارد و مرزیکه آنها را از هم جدا میکند بغایت دقیق و ناروشن است ، بطوریکه در شعر و ادب کلاسیک نمیتوان بیش از سرمویی میان آنها فاصله قایل شد و از همین جاست که آنا نیکه به امر طنز دست یازیده اند غالباً دچار اشتباه گردیده و یکی را بجای دیگری بکار گرفته اند .

در امتیاز طنز از هزل و هجو میتوان گفت که هزل و هجو به مفهوم استهزا و تذلیل و عیب جویی بکار می‌رود و تصویری از حقیقت ارایه نمیدارد و بیشتر دارای جنبه شخصی و خصوصی میباشد و وجهه اجتماعی آن بغایت ضعیف و کمرنگ است، در حالیکه طنز با نمایش برش های غیر عادی و مضحک زندگی پای ازجاده «شرم و تملک نفس» بیرون نمیگذارد. به توجیه دیگر «هزل صریح است و طنز دربرده، هزل قصد خندا ندن دارد و لی طنز در پی خنده قصدش عبرت است، هزل به ناهنجاری و جود فقط می خندد و لی طنز به ناهنجاری و جود کینه می‌ورزد و می‌خواهد که آنرا از میان بردارد. یک اثر فکاهی هر قدر آمیخته با روح انتقادی باشد، جز تأثیر تفریحی نتیجه بی ندارد ولی یک اثر طنز آلود میتواند در تغییر وضع و جود موثر باشد. طنز حکیمانه طعنه میزند ولی هزل فقط رندانه می-خنداند.» (۷)

شوخی نیز، اگر چه مانند هزل و هجو خاصیت تها جمی ندارد، چون غالباً برای تفریح و احساس راحتی و نشاط انگیزی پدید می آید و کمتر تأثیر اصلاحی دارد و با فساد نمی-ستیزد، نمیتواند با طنز یکی باشد. مطایبه و ظرافت نیز همانند شوخی است. چون طنز بیشتر در ورای الفاظ خنده دار افاده میشود تا گزندگی آن بصورت آنی احساس نشود ازین جهت «خنده» لازمه طنز دانسته میشود. توماس هابز گفته بود «خنده چیزی نیست مگر یک احساس افتخار ناگهانی که از آگاهی ناگهانی به نوعی برتری شخصی نسبت به ضعف دیگران یا ضعف خود در گذشته، ناشی میشود.» (۸)

بر کسون عقیده داشت که «خنده یک عامل تصحیح کننده است و در عین حال خنده دارای ماهیتی بیر حمانه و تها جمی است، درخنده همواره یک نیت پنهانی تحقیر وجود دارد.» (۹) در هر حال طنز، خنده را برمی انگیزد ولی هدف آن خندا ندن نیست، بلکه الفاظ بظاهر خوشنود کننده طنز در ورای خود مفاهیم ژر فتر و جدی تری را نهفته دارد که باید خواننده یا شنونده طنز بدان التفات نماید، به تعبیر دیگر «خنده بی که از طنز پدید می آید خنده شادمانی نیست، بلکه خنده درد ناک همراه با سرزنش است که خطاکاران را بخطای خود متوجه میسازد و غفلت و خطا را به مجازات میکشاند و در نتیجه هدف آن اصلاح و تزکیه است نه دم و قرح و مردم آزادی.» (۱۰)

طنز ، برای کسانی که به ارزش آن وقوف ندارند نوعی تهدید یا اهانت دانسته میشود زیرا آنان جدی بودن را ، راه رسمگاری می پندارند و بیم دارند که در حالت غیر جدی بودن ، آن خوشبینی هایی را که تصور میکنند دیگران درباره شان دارند، از دست بدهند. (۱۱)

آشنایی با دقایق اوضاع جامعه و تشخیص درستیها از نادرستیها برای هر کسی میسر نیست و تنها چشمان تیز بین طنز پرداز است که این باریکیها را می بیند و درک میکند و با سلاح رمز و طنز در برابر نادرستیها و زشتیها به پا میخیزد و آنچه را که نمیتوان به صراحت و به زبان جاری به بیان آورد ، به صورت دو وجهی و به زبان طنز به نقد میگیرد و به توجیه آن می پردازد .

در حالات نامساعد است که طنز نویس مفاهیم جدی ترو گزنده تری را در محتوای طنز جا میدهد و با انعکاس جهات نامطلوب زندگی ، تصویری از شکل دیگر یعنی شکل بهتر آن ارائه میدهد . بسخن دیگر «یورش طنز نویس به سنگر زشتی و نا درستی است درحالی که تمثال زیبایی و نیکی پیوسته مد نظر اوست .» (۱۲)

طنز را به شیوه های گونه گون افاده میکنند: طنز به زبان شعر ، طنز بزبان نثر ، طنز شفاهی و طنز ترسیمی . شاعر طنز را با شعر آمیخته میدهد و بدان وسیله بدیگران منتقل میسازد . نویسنده ، دیواره های داستان را با طنز رنگ میدهد و آنرا رنگین تر میسازد - طنز در داستان مثل نمک ذر غذاست . طنز شفاهی در روابط گفتاری میان آدمها بکار گرفته میشود و آدم بذله گوو ظریف بهر مناسبتی سخن خود را با چاشنی طنز گوارا میگرداند . طنز ترسیمی که بوسیله طرحها و خطوط ، بیان میشود چاشمین شیوه های مستقیم اندیشه هایی است که مشکل است بوسیله الفاظ افاده شوند . (۱۳) طنز ترسیمی را نمیتوان در ارتباط نزدیک با ادبیات بحساب آورد . باید یاد آور شد که در ردیف گونه های طنز که بذکر آمد ، طنز تجسمی نیز میتواند وجود داشته باشد که توسط اندام سازان آشنا باطنز ایجا میشود .

«چون شعر طنز آمیز در دهها بر ملا میکند، بیگمان پرخاش به درد ها را نیز در بردارد و چون دردی که شاعر بدان انگشت میگذارد اجتماعی است ، بدون تردید پرخاش طنز نیز

پرخاش اجتماعی است نه خصوصی، پرخاش بر ضد طبیعت، پرخاش بر ضد مرگ، بر ضد پیداد، و چون دردهای اصلی و عظیم در حوزه‌های طنز قرار میگیرند ناچار پرخاش او نیز متوجه نیروهایی است که منشأ و مصدر ناپسند آنها و نا سودمند آنها اند و بهر نسبت که خطر بزرگتر و اساسی تر باشد پرخاش طنز نیز موثر تر و نافذ تر است.» (۱۴)

طنز به‌شابه تاز یانه بی بردوش آدم مستبکر و بد سرشت فرود می آید و ظرف چند ثانیه او را در سطح فردی معمولی تنزیل می‌دهد و روشن می‌سازد که او فرد بیچاره‌ی بیش نبوده است. شهرت هیچکدام از بدگوه‌ران و بداندیشان مدت زیادی در برابر طنز و شوخی تاب آورده نمیتواند. (۱۵)

کثرت و گواز زبان حیوانات که در ادبیات زبان دری پیشینه چشمگیر دارد و در آن گفتنی‌های مربوط با نسانها به زبان حیوانات بیان میشود، نیز نوعی طنز و رمز است که اظهار آن مطالب بوجه دیگر مهتم دانسته می شده است. در اینگونه آثار خواه بنظم و خواه بشر، پر داننده آن میتواند است سخنان دل خود را به عرض بیان بگذارد و در مقام دفاع از واقعیت و خوبها بر آید. کتاب کلیله و دمنه، و موش و گربه عبید زاکانی را میتوان درین زمینه بعنوان مثال بیاد آورد و هم نمیتوان منطق التلیر عطار را که سراپا رمز است و خای از طنز هم نیست از خاطر بدور داشت.

کلیله و دمنه که بنام‌های گوناگون در ادبیات جهان معروف است گویا بار اول بدست ابوالعالی نصرانی بن محمد بن عبدالحمید در عهد غزنویان به زبان دری در آورده شده است. (۱۶)

عبید زاکانی متوفای ۷۷۲ ق. در پایان قصه موش و گربه میگوید:

جان من بند گیر ازین قصه که شوی در زمانه شادانا

غرض از موش و گربه بر خواندن مدعا فهم کنی پسر جانا (۱۷)

رمانه «اخلاق الاشراف» و «رساله دلکش» عبید زاکانی و مجموعه حکایات نصرانی در سراسر بزبان طنز و شوخی افاده یافته اند و همچنین عده بی از شاعران گاه بگاه باین نوع ادبی متمایل گردیده اند که میتوان از آن میان، شهاب تر شیزی، ایرج میرزا و حاجی اسماعیل سیاه را بیاد آورد.

درباره معرفی و ارزش آثار به طنز افاده شده عبید زاکانی نوشته هایی صورت یافته و بچاپ رسیده اند که یکی از آنها «سازمالة شوخ طبعی آگاه» از آن داکتر غلامحسین یوسفی است • (۱۸)

لطیفه های خنده انگیز و طنزآگین ملا نصرالدین زبازرد همگان است و هرکسی افسانه بی از و بیاد دارد که در مقام خود آنرا باز میگوید • ملادر کشور های آسیایی شهرت بیشتر دارد و مردم هر سر زمینی او را از آن خود میدانند و شخصیتی بدلخواه خود ازو میسازند •

سالا ویف ، در کتاب «خدیدو زاده جادوشده» ملارا مردی زنده دل ، بدله گو ، نیکوکار و زیر کی میدانند که چندین چهره دارد و هیچگاه اندوه و نو میدی در دلش راه نمی یابد و راه خروج از هرین بستی را پیدا میکند و ازینرو ملاکسی است که در ذهن مردم زندگی جاودانه یافته است . ملا ، درین کتاب هسل آسیمای میانسه و از شهر خجنده است و حکایت هایش با زندگی و رسوم تاجیکهای ماو راء النهر بیشتر مطابقت دارد • (۱۹)

ولی در هر حال «ملا نصرالدین نمایشگریپ های گمنام بشمول دهقانان ، کارگران و کدیان و تمام کسانی است که بی عدالتی اجتماعی را تحمل میکنند» • (۲۰)

عبید در رساله «اخلاق الا شراف» خصلت اشرافیت زمان خود را بصورت مود بانه و بزبان طنز باز میگوید و پرده ناپسند یها را به آهستگی بالا میزند تا مردم از آنچه در ورای پرده ها میگذرد آگاهی یابند و چنین است یکی از آن طنز ها :

«درین روز ها بزرگ زاده بی خرقة بی به درویشی داد ، مگر طاعنان خبر این واقعه بسمع پدرش رسا نیدند • باپسر در این باب عتاب کرد . پسر گفت در کتابی خواندم که هر که بزرگی خواهد باید هر چه دارد «ایشار» کند من بدان هوس این خرقة «ایشار» کردم . پدر گفت ای ابله غلط در لفظ «ایشار» کرده یی که به تصحیف خوانده یی • بزرگان گفته اند که هر که بزرگی خواهد باید هر چه دارد «انبار» کند تا بدان عزیز باشد . نبینی کسه اکنون همه بزرگان انبار داری میکنند» • (۲۱) لطیفه های نغز رساله «دلگشا» نیز بیشتر با چاشنی طنز آمیزه گی یافته اند که بعضی از آنها در غایت درخشان و شفایب است •

مثلاً «ظریفی مرغی بریان در سفرهٔ بخیلی دید که سه روز پی در پی بود و نمی خورد، گفت

عمر این مرغ بریان بعد از مرگ در از تو از عمر اوست پیش از مرگ» (۲۲)

و یا : «جنازه یی را براهی می بردند • درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند •

پسر از پدر پرسید که بابا در اینجا چیست، گفت آدمی • گفت کجا پیش می روند ، گفت به

جاییکه نه خوردنی باشد و نه نوشیدنی ، نه نان و نه آب و نه هیزم و نه آتش و نه سیم و نه

بوریا و نه گلیم • گفت بابا مگر به خانهٔ مامی برندش •» (۲۳)

گفته های خوشمزه و نیشدار ملانصرالدین بین مردم ما غالباً با تحریفات و تغییر اتیکه

بمرو زمان در آنها روی داده در موارد لازم بنقل گرفته میشوند :

در همسایگی ملا گاوی برای خوردن آب سرد دیگ کرد • چون خواست بیرون بیاورد

نتوانست • همسایگان نیز هر چه سعی نمودند نتوانستند سر آنرا از دیگ بیرون آورند •

ناچار ملارا حاضر کردند • وی گفت چاره نیست بایستد سر گاو را برید •

چون گلوی گاورا بریدند سر کاملادرون دیگ رفت • ملا که دید سر بیرون نمی آید دستور

داد دیگ را شکستند و سر گاو را بیرون آوردند • ناظران به مهارت ملا آفرین گفتند •

در این حال ملارا گریه دست داد ، چون سبب را پرسیدند گفت نمیدانم بعد از من چه خواهید

کرد • (۲۴)

در گفت و گوی مردم ما ، درین لطیفه جای ملا به «اوقی» داده میشود که به معنی کلان کار

چیز نفهم است •

و این طنز هم ، ملا راست :

«ملا با حاکم و جمعی به شکار رفته بودند آهویی نمودار شد ، حاکم تیر انداخت ولی به

شکار نخورد • ملا گفت احسنت ، حاکم متغیر شد که مرا مسخره میکنی ، گفت ، احسنت

را به آهو گفتم که تیر را رد کرد •» (۲۵)

• • •

در بررسی طنز ، از کلیات که صرف نظر شود ، نکته های باریک و دلچسپی به نظر

می‌آیند که به ظاهر کوچک و بی‌اهمیت می‌نماید و در واقع، سخت قابل اعتنا می‌باشد و مطالعه آنها آشنایی بیشتر را با طنز میسر می‌سازد. «طنز پرداز» بیش از هر چیز بنفادهٔ د قیسق است. اومتوجه و یزگیهای متغیر جامعه که برای شما بعنوان مشکل مطرح است، میشود ۰۰۰ شیوهٔ طنز پرداز این است که بدشمن حمله کند و در همان هنگام او را شکست خورده اعلام کند واز پیش با نوعی رجز خوانی بی‌اعتبارش سازد.» (۲۶)

طنز نویس که از نا سازی و بی اندامی اجتماع حرف میزند، گاه به ناچار ما سگ یک مصلح اجتماعی را به چهره میزند تا آنچه را که میگوید موجه جلوه کند. (۲۷)

«طنز در آغاز می‌خواند اما قبل از آنکه نشی تبسم از چهره خواننده محو شود، نیروی تفکر او را بر می انگیزد و وجدان انسانی او را بیدار میکند و خنده نخستین به ظرفی میماند که آنرا از داروی تلخ آکنده باشند، زیرا شماره های و یرانگر عصیان و خشم از بن دندان زهر خند آن زبانه میکشد.» (۲۸)

میان پردازندگان طنز در هر جا که باشند شباهت اصولی وجود دارد و آن اینکسه همه آنان از مستضعفان و درد رسیدگان پشتیبانی مینمایند و بدین جهت است که بعضی از چهره های طنز گویا اهل این دنیا نیستند، بهتر از اند و میتوانند مصیاری دانسته شوند برای آدمیت. (۲۹)

عزیز نسین طنز نویس بزرگ ترك را ادب پژو هان وطن ما به نیکی می شناسند و با نوشته های دلپذیر او آشنایی دارند. بصورت قطع مناسب مینمایند که در اینجا نکته بی از زبان او در باره طنز بشنویم.

اودر پاسخ این سوال که «دریک انسرطنز قبره مان باید منفی باشد، پس موازین ریالیزم سو سیا لیستی که شما خود طرفدار آن استید چگونه در ینصورت مراعات میشود» گفته بود: «من بدان می اندیشم که عکس العملی که در نهاد خواننده بر انگیزد میشود مثبت باشد. درست میگوئید، در طنز سلاح اساسی خنده است و بر قبره مان مثبت که نه میشود خندید، مگر چنانکه در ریاضی منفی ضرب منفی مثبت میشود، بر خورد دو نیروی منفی در قصه های من نیز همیشه اندیشهٔ مثبتی را در نهاد خواننده جایزین میسازد. تلاش من به همین سمت است.» (۳۰)

یکی از دانشوران معاصر در بارهٔ باز تاب طنز در شعر و اینسکه طنز اختصاصی بکلام غیر جدی ندارد بدینگونه نظر میدهد: «...البته بسیاری از اغراض شعر ممکن است بشکل طنز درآید و از صورت جد خارج شود...طنز البته اختصاص به معنی غیر جدی ندارد • گاه معانی جدی هم برنگ طنز بیان میشود... نکته این است که طنز و هزل کلام را از جدی بودن خارج میکند و زندگی را نشاط می بخشد و سبکی •» (۳۱)

شهر آران در اسکاتلند و شهر گاردودر بلغاریا به طنز و شوخی شهرت دارند و مردم جهان، این دو شهر را بحث دو پایتخت طنز و شوخی می شناسند و مردم این شهر ها طنز را چون ثروت ملی و خود را حافظان ثروت میدانند • (۳۲)

دمو کراسی که در سرزمین های دیگر وسیله اعتبار سیستم ها و نظام ها بحساب آورده میشود از نظر يك طنز پرداز چنین توجیه می یابد: «دمو کراسی از آنرو محبوب است که بپر کس اجازه میدهد تا خودش را آزاد بدارد و این خیال را خوشبینانه با خود بگور برد •» (۳۳) و گفتهٔ این طنز آور دربارهٔ شاعر ملی نیز خواندنی است: «شاعر ملی کسی است که می پذیرد مردم به شعرش بیش از غذا اهمیت میدهند •» (۳۴)

آشنایی با میزات و خصوصیات طنز و آثار نوشته شده به طنز در نظم و نثر که زبانی جدیدتر است و شناخت طنز آوران و طنز شناسان، کاریست که بررسی و تجسس زیاد تر و وقت بیشتر را اقتضا میکند و بیان آن در مقالاتی مانند یاد داشت حاضر به هیچوجه به سنجش در آمده نمی تواند. امید آن است که یکی از قلم بر کفان با صلاحیت و آگاه به موضوع، بانجام این امر دست یازد و با کشودن گره های افتاده در آن، و بذکر آوردن دقایق و نکات گفته نشده و تازه در آن زمینه، دستداران این موضوع را شیرین کامی بخشد •

این گفت و گو بانقل يك لطیفه طنز آمیز تاجیکی بعنوان حسن ختام، بفر جام آورده میشود: «شخصی که کیسه اش زده شده بود، کیسه بر را پیش قاضی برد • قاضی حکم کرد که از کیسه بر صد تنگه جریمه گرفته شود. ملازمان که جیب های کیسه بر را جست و جو کردند فقط چل تنگه بدست آمد • قاضی گفت چل تنگه را بگیرید و او را رها کنید اما تقییش نمایید و قتی که کیسه دیگری رازد شصت تنگهٔ باقی مانده را از وی بگیرید.» (۳۵)

نشانیه‌ها و پا نوشت ها

- ۱- یحیا آرزین پور ، از صبا تا نیما - ج ۲ . تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۳۶
- ۲- جورج میکس ، طنزپردازی . مجله پیام ، نشریه یو نسکو ، شماره ۱۳۵۵.۷۹
- ۳- یوری بوریف، دنیااز خنده زیاد نخواهدمرد . پیام ، همان شماره
- ۴- ایوان توبو ، گزندگی طنز . پیام ، همان شماره
- ۵- لونا چار سکی، در باره ادبیات ، ترجمه لوریان . تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ۷۷
- ۶- حسین بهزادی ، طنز چیست ، مجموعه سخنرانیهای دو بین کنگره تحقیقات ایرانی ، ج ۱ ، مشهد ، ۱۳۵۱ ، ص ۵
- ۷- طنز آوران امروز ایران ، چاپ سکه (۱۳۴۶) ، صص ۶-۵
- ۸- جورج میکس ، طنز پردازی . پیام ، همان شماره
- ۹- همانجا
- ۱۰- از صبا تا نیما ، ج ۲ ، ص ۳۷
- ۱۱- مک کانلی ، آزمایشگاهی که مبتذل و فرو مایه نیست . پیام ، همان شماره .
- ۱۲- از صبا تا نیما ، ج ۲ ، صص ۳۶-۳۷
- ۱۳- گزندگی طنز ، پیام ، همان شماره .
- ۱۴- طنز چیست ، همان کتاب ، ص ۱۱
- ۱۵- طنز پردازی ، پیام ، همان شماره
- ۱۶- محمد جعفر محجوب ، درباره کلیله و دمنه - چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۹ ، صص ۱۳ و ۹
- ۱۷- کلیات عمید زاکانی ، به تصحیح و مقدمه عباس اقبال . تهران ، بت ، ص ۱۷۳
- ۱۸- دکتر غلام حسین یوسفی ، شوخ طبعی آگاه . تهران ، ۱۳۵۱
- ۱۹- لئونید سالو ویف ، خد یوزاده جادوشده . مسکو ، ۱۹۷۶
- ۲۰- ایوان سپ ، هزار و یک لطیفه ملانصر الدین . پیام ، همان شماره .

- ۲۱- اخلاق الا شراف ، ص ۲۷
- ۲۲- رساله دلکشا ، ص ۱۳۲
- ۲۳- همان اثر ، ص ۱۴۴
- ۲۴- - ملا نصرالدین ، چاپ پشاور ، ص ۳۷
- ۲۵- همان اثر ص ۳۶
- ۲۶- درباره ادبیات ، ص ص ۷۴- ۷۶
- ۲۷- حسن جوادى ، مذهب و طنز . مجله نگین ، ش ۱۱۵ ، ۱۳۵۳
- ۲۸- طنز چیست ، ص ۱۱
- ۲۹- دنیا از خنده زیاد نخواهد مرد . پیام همان شماره .
- ۳۰- دوکتور اسد الله حبیب ، گفت و گو با عزیز نسیم دوست بزرگ مردم افغانستان ، مجله ژونون ، ش ۳ ، (اسد - سنبله) ۱۳۶۱
- ۳۱- دکتر عبدالحسین زرین کوب ، شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب . تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۱۳۹
- ۳۲- یوگومیل گرا سیمف ، به شیوه گربه به بی دم ، پیام ، همان شماره
- ۳۳- جواد مجابى ، طنز آوران امروز ایران ، ص ۱۳۵
- ۳۴- هما نجا ، ص ۱۳۶
- ۳۵- لطیفه های تاجیکی ، استالین آباد ، ۱۹۵۸ ، ص ۱۰۴

دكتور عبدالغفار چوره زاده

و

دكتور عثمان عابدي

لغت شناسی زبان معاصر دری

در اتحاد شوروی و افغانستان

ترکیب لغت زبان معاصر دری بیش از چگونگی فونئیک و گرامری آن مورد تحقیق قرار گرفته است . اینکار از دوره انجام یافته است : الف - از راه تدوین و تنظیم فرهنگ نامه ها ، ب - از راه نگار شبای لغت شناسی (۱) . قاعده توصیف خصوصیات لغت زبان دری بار نخست در آثار محققان خارجی ذکر گردیده است . تحقیقات آنها هر چند سطحی و نامرتب است باز هم در باره جهت های خاص لغت زبان دری اشاره هایی دارند و همچنان مآخذ آنها از اهمیت خالی نیستند . تحقیقات عالم انگلیس فیونوت (۲) ، دانشمند ایتالیائی بونیلی (۳) ، مهاجر روسی ل ، بوگدانوف از همین قبیل اند (۴) . در اتحاد شوروی آموزش و آشنایی با لغت زبان دری مدت ها پیش شروع شده بود توجه محققین شوروی قبل از همه به اصطلاحات معطوف گردیده بود زیرا با این کار تفاوت فارسی و دری بطور واضح ، آشکار میشود . تدوین نخستین لغات مختصر اصطلاحاتی که یک سلسله کلمه های ساختار حرسی و سیاسی را در بر میگیرد به وسیله محقق س. بیالکوفسکی (۵) صورت گرفته است .

پسانتر کوشش مردم آوری کامل لغات زبان دری به وجود آمد . یکی از افغان شناسان معروف شو روی ۰۰۰ کلمه های زبان دری را جمع آورد که در چاپ یکم فرهنگ فارسی به روسی که مؤلفش پروفیسر ب.و. میلر می باشد شامل گردیده اند (۶) .

این ابتکار دانشمند محترم م.مک اصلانوف هر چند هم قابل قبول و شایسته تحسین باشد لکن وارد کردن کلمات زبان دری در قطار لغت زبان مردم یک کشور دیگر موافق مطلب نخواهد بود . از اینجاست که در چاپ دوم فرهنگ ، کلمه های زبان دری داخل کرده نشدند .

بعد از این فرهنگ، طی سی سال در اتحاد شوروی کسی به تدوین آن و تنظیم لغت نامه های زبان دری نپرداخته است . حال آنکه در طول این سال ها مناسبات دوستی ، روابط فرهنگی و همکاری های علمی و تخنیکی اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان خیلی گسترش یافت و ضمن این ضرورت آموزش عملی زبان دری بیشتر گردیده . این حالت متخصصان را وادار مینمود که هر چه زود تر به ترتیب لغتنامه نسبتا مکمل زبان دری بپردازند . چنین مسوولیت به ذمه دانشمند و محقق زبان دری عالم شو روی لیو یا نیکو لایونا کیسیلیوا محول شد . نهمه زحمات طولانی این دانشمند در سال ۱۹۷۸ به چاپ در فرهنگ دری به روسی پذیرفته شد . این نخستین فرهنگ جامع ترجمه شده دری به روسی بوده بیشتر از ۲۱ هزار کلمه را در بر میگیرد .

پرنسپ لغات دو زبانه هر چند قبلا کار شده باشد تطبیق آن به مواد هر زبان مشکلات خاصه را پیش می آورد . یکی از آن دشواریها برای مرتبان (فرهنگ دری به روسی) عدم تجربه سابقه است . تدقیق و تحقیق نامکمل سیستم زبان دری ، تاکنون پایدار نبودن بعضی معیار های املائی ، ار فورای پی (آوایی) ، لغوی و دستوری طبیعی است که مشکلات را برای کار مرتبان فرهنگ نامبرده دو چندان کرده است . با وجود این مرتبان به تدوین اولین نمونه فرهنگ دری به روسی موفق گشتند ، که این به درجه آموزش ، دانش و زحمات طاقت فرسای آنها گواهی میدهد . و مرتبان در انجام این کار از مشوره های مستقیم نمایندگان با صلاحیت زبان دری مخصوصا از آقای محمد رحیم (شیون) بهره مند شده اند .

در فرهنگ مذکور بار نخست مواد فراوان زبان معاصر دری طبق قانون و قواعد عملیه (لغت نویسی) درج شده است . این مواد طبقات گوناگون لغوی را فرا گرفته جریان امروزی زبان دری را منعکس مینماید . از اینجاست که بعضی کلمه ها با انواع فونوتیکی خویش ذکر گردیده اند . این پرنسیپ در صورتی درست دانسته شده که پایداری یکی از نوعهای این یا آن کلمه هنوز معین نبوده است . چنانچه انواع کلمه های تنبان ، تمبان ، تنبل ، تمبل ، تمبور ، تمبور و امثال اینها بر ای آن ذکر گردیده است که هر دو مورد استعمال قرار یافته اند . با وجود این — ترجه نشدن ماده های لغوی تمبان ، تمبل ، تمبور از آن گواهی میدهد که مرتبان به اساس مقوله لغوی (در حال) نوع نسبتاً پر استعمال کلمه را انتخاب کرده اند که این ، در تعیین معیار های لغوی بدون شبهه کمک کلان خواهد رساند .

مرتبان فرهنگ حتی الامکان کوشش نموده اند که بیشتر کلمه های ذخیره اساسی لغت را با تمام امکانات لغوی و معنوی و حتی دستوری شان تصویر کنند . بدین معنی مواد فرهنگ مذکور برای تحقیق و مشاهدات لغوی و دستوری ، منبع مهم به حساب میرود . مثلاً در باب (الف) تغییر و ترجمه ماده لغوی کلمه «آب» يك صفحه را در بر گرفته است . همچنان جزء اساسی دهها کلمه ساخته و مرکب و مشتق شده میتواند که در لغات قسمت بیشتر آنها با معادل های روسی شان ذکر گردیده اند .

در فرهنگ مذکور کلمات اصطلا حاتی و ساحه وی نیز يك قسمت مهم آن را تشکیل میدهد تفسیر و ترجمه این قبیل کلمات و واحدهای لغوی خیلی مو جز و مختصر است . بدین طریقه ذریعه (فرهنگ دری به روسی) امکان فراوانی جهت آشنایی و شناسایی با سیستم لغت زبان معاصر دری به وجود آمده است . فرهنگ مذکور صرف نظر از بعضی نواقص جزئی و موارد بحث طلب همچون نخستین قاموسی مکمل ، سالهای سال کتاب سر میزی آموزندگان زبان دری و ترجمانان خواهد بود .

همکاری علمی و تخنیکی و اقتصادی و کلتوری اتحاد شوروی و افغانستان که مخصوصاً سالهای اخیر وسعت گرفت ضرورت تدوین لغت های دو زبانه ساحه وی را به میان آورد . در این باب ابتکار کارمندان علمی انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان

شوروی محمد جان گلجانوف و عثمان نجان‌عابدوف شایان تحسین است که اوشان در مدت کوتاهی اولین نمونه لغات اصطلاحاتی دری به روسی را مرتب کردند و کتاب مذکور توسط نشرات (دانش) اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سال ۱۹۷۹ به طبع رسید (۷). لغت نامه مذکور ترجمه و تفسیر تقریباً شش هزار واحد اصطلاحاتی را در برمیگیرد و برای ترجمان‌های که امروز در رشته‌های مختلف در افغانستان ایفای وظیفه میکنند کمک با ارزشی می‌رساند. مرتبان همین‌تدوین لغت نامه مذکور هم مواد فرهنگی سابق چاپ شده و هم موادی را که خود در طول ایفای وظیفه رسمی خویش در این کشور جمع آورده اندویا سایر رفقای که مواد خود را به دسترس مؤلفان گذاشته‌اند، مورد استفاده قرار داده‌اند. از این لحاظ میتوان گفت که لغات گرد آورده شده مذکور امتحان جدی را سپری نموده معادل‌های روسی آنها در عمل سنجیده شده است.

مشاهده نشان میدهد که ترکیب موضوعی مواد لغت نامه مذکور صرف نظر از نام انتخاب کرده مؤلفان گوناگون است. چنانچه در لغات مذکور در برابر اصطلاحات ساحات تخنیکی و اقتصادی همچنان اصطلاحات علوم مختلف از جمله سیاسی، حربی، زراعت، طب و غیره به مقدار زیاد وارد گردیده‌اند.

جریان شکل و تکمیل ذخیره اصطلاحات زبان دری هنوز قطع نگردیده است. از مواد لغت نامه نامبرده معلوم میشود که در شکل و انکشاف اصطلاحات زبان دری نیز عوامل خارجی و داخلی نقش معین دارا هستند. بدین معنی، تدوین و تکمیل لغتهای مذکور جهت حل مسائل زبان شناسی کمک عمده‌میرساند.

مرتبان درجه انکشاف لغت نویسی زبان دری را بدون اشتراك عالمان افغان نمی‌توانند تصور کنند قبل از همه تفاوت‌های نسبی دری از فارسی و تاجیکی و نقشی که زبان دری در بین ملیت‌های افغان‌نستان دارد، مورد نظر فرهنگ نویسان داخلی گردیده است.

سال ۱۹۵۷ در شهر کابل فرهنگ ۳ جلد دو زبان (افغان قاموس) نشر شد که نویسنده آن آقای عبدالله افغان‌نویس است. این نخستین کتاب لغت است که در آن کلمه‌های زبان دری با تفسیر و ترجمه پشتو به مقدار فراوان به مطالعه خوانندگان پیشنهاد

میشوند مؤلف در برابر کلمات عمومی همچنان واحد های لغوی را نیز تفسیر و ترجمه میکند که در قلمرو افغانستان یا آسیای میانه مستعمل بوده در فرهنگ نامه های زبان فارسی ذکر نگردیده اند (۹) .

اگر در فرهنگ (افغان قاموس) هم کلمه های معمولی ادبی و هم گفتاری زبان دری ذکر گردیده باشند، پس در (لغات عامیانه) که آن هم محصول قلم عبدالله افغاننویس است بیشتر و احد های لغوی زبان لغتار مورد تبصیح و تفسیر قرار گرفته اند (۱۰). کتاب (لغات عامیانه) که سال ۱۹۶۱ در شهر کابل به طبع رسیده ماهیتا به فرهنگ های لهجوی (دیا لیکتو لومی) شباهت دارد. بی سبب نیست که در آن قسمتی از کلمه ها با عین تلفظ گفتاری تفسیر گردیده اند. چنانچه او (آب) افتو (آفتاب) کو ته (کوتاه) قس (قهر) و امثال اینها (۱۱) .

به طبع رسیدن کتاب (لغات عامیانه) به اهل علم و تمدن افغانستان یک نوع روح و الهام تازه بخشید (۱۲). در پیروی آن کتابهای لغت دیگری نیز پیدا شدند که به لهجه ها یا زبانهای محلی اختصاص داده شده اند. یکی از آنها (لغات زبان گفتاری هرات) میباشد که به سال ۱۹۷۶ در شهر کابل به طبع رسیده است .

لهجه هرات که تا حال از طرف کسی تحقیق نشده است چه از بابت سیستم فونوتیکی و گرامری و چه از لحاظ لغت جالب میباشد زیرا بسیاری خصوصیات را داراست که در دیگر لهجه های زبان دری دیده نمیشوند هنگام تدوین (لغات زبان گفتار هرات) قبل از همه همین جهت مدنظر گرفته شده از ذکر کلمات کتابی و عمومی حتی الامکان امتناع گردیده است. مثلا دو باب: آ کلمه (آب) فقط به معنی (عزت و آبرو و شرم و حیا ذکر گردیده است. اگرچه در همین حرف کلمه های (آب و پرده) به معنی حیثیت و اعتبار «ابغوره» به معنی عصاره نموره، که به صورت چاشنی غذا به کار میرود کلمه (آبین) به معنی رنگ آبی تفسیر شده لیکن مرتب از ذکر معنی معمولی «آب» خود داری کرده است .

در کتاب «لغات زبان گفتاری هرات» کلمات کتابی و عمومی را بیشتر در دو حالت می توان

- ۱- با تغییر شکل فونو تیکی یعنی مطابق به تلفظ مردم هرات چنانچه : الیوه - علیحیده .
 حدا گانه ، قصدا ، امق ، احمق «مین میان و امثال اینها .
- ۲- در افاده اسمهای زراعت و دیگر انواع خوراکیه . مثلا شالی یعنی برنج با پوست ،
 امروت - مرود و غیره .
- بدین طریقه میتوان گفت اساس مواد لغات متزکره را کلمه و عبارات نسبتاً محدود
 محلی تشکیل میدهند . اگر آنها را به موضوع ها تقسیم بکنیم تمام ساحه های
 زندگی و فعالیت انسان را فرا می گیرند که این را به تحقیقات لغت شناسی حواله مینمائیم .
- لغات یادشده از لحاظ ساخت از فرهنگ های جاری چندان فرق نمیکند . در آن اکثر
 قاعده های فرهنگ نویسی مراعات شده است . از جمله ، کلمه های بسیار معنی با ارقام
 عربی اشاره گردیده اند ، اما مرتب در ذکر کلمات متشا به ارقام را استفاده نکرده تنها
 با تکرار عین یک ماده لغوی اکتفا نموده است . چنانچه : خیال - خیال ، خیال - خیال با -
 درنگ و غیره .
- مرتب (لغات زبان گفتاری هرات) کلمات و عباراتی که میان لهجه های هرات و کابل
 مشترک میباشد با حرف (ک) اشاره کرده است ، که برای تعیین کردن معیار های لغوی
 و تدوین لغتهای جامع لهجه وی اهمیت بسی بزرگی را دارا میباشد . لغات مذکور نه تنها
 منبع نگار شهای لغت شناسی و لغت نویسی به شمار میرود بلکه در آموزش خصوصیت
 های صوتی لهجه هرات نیز سر چشمه مهم محسوب میشود . از جمله در آن بعضی علامه
 های فونوتیکی خاص لهجه هرات از قبیل مطابقت حرف «ا» با «و» قبل از آواز های
 غیر صوتی دماغی «م» و «ن» (چنانچه : نون . نان نوم - نام و غیره) حذف آواز ها (چنانچه
 استا - استاد چا - چاه) و امثال اینها ذکر گردیده اند .
- تشکل و تکامل لغت سازی تدریجاً برای آموزش لغت شناسی زبان دری زمینه یی به
 وجود آورد . در این باب هم ابتکار دری شناسان شو روی جالب توجه و شایسته
 تحسین است ، زیرا نخستین تحقیقات مفصل این رشته متعلق به اوشان میباشد .
- در نوبت اول مسایل اصطلاح زبان دری مورد نظر محققان قرار گرفته راجع به آن
 رساله های علمی و مقاله های تحقیقی انشا گردید . از جمله رساله هیها شمیمکوف (۱۳)

تحلیل اصطلاحات اقتباسی را فرا گرفته و رسانه خال نظر او را لوف (۱۴) به تحقیق اصطلاحات تخنیکی وقف گردیده است. در اثر محقق دیگر ا.ز. شاکروف (۱۵) خصوصیات لغوی و اسلوبی مجله «ژوندون» مورد بررسی قرار گرفته است.

باید گفت که در این سلسله اثر دانشمند محترم ل. ن. کیسیلیوا تحت عنوان «مقاله‌هایی راجع به لغت شناسی زبان دری» (۱۶) هم از نگاه دانشمن فهرست و هم از بابت گزارشهای علمی مقام خاص دارد. این نخستین اثر تحقیقاتی است که عموماً در باره سیستم لغت زبان دری معلومات میدهد.

ظاهراً بیان کردن تمام خصوصیت‌های سیستم لغات زبان دری که دهها هزار کلمه و عبارت را در بر میگیرد در حجم ۱۴۲ صفحه از امکان دور است، ولی از مطالعه رساله عالم مو صوف خواننده به خلاصه‌یی دست می‌یابد که مؤلف با بیان مختصر و موجز به حل مسایل محوله موفق گردیده است. از جمله از مندرجه یا فهرست، مقدمه و ۳ فصل اساسی اثر چنین مسأله‌ها برمی‌آیند.

۱- مسأله ساختمان و استقلال زبان دری.

۲- درجه و سرچشمه‌های آموزش زبان دری.

۳- مناسبات دری با فارسی و مخصوصاً تاجیکی از نگاه لغت.

۴- مقام و رول کلمه سازی در انکشاف لغت زبان دری و امثال اینها.

باید گفت که مسأله مناسبات دری با فارسی و تاجیکی چون خط مستقیم از ابتدا تا انتها یادآوری میشود. اگر این مسأله در مقدمه بطور عمومی بیان شده باشد پس در فصلهای دیگر با مثالها تقویت یافته است. خلاصه آن کتاب لغت شناسی مقایسی میباشد، برای معین نمودن عمومیت و تفاوتهای ترکیب این سه زبان (به گفته مؤلف) به هم خوبشوند اهمیت مهم دارد. اگر چه این مسأله در بعضی فصلهای رساله مختصر بیان شده برای تحقیقات بعدی دستور اصولی شده میتواند. کلمه سازی یکی از راههای انکشاف ترکیب لغوی بشمار رفته به قانونهای داخلی زبان اساس می‌یابد. از این رو از نظر گذرا - نین کلمه سازی خلاف قاعده نمیشود که این را محترم ل. ن. کیسیلیوا بخوبی مورد توجه قرار داده است. چنانچه در فصل سوم که «ترکیب و ساخت و مورفولوژیکی»

کلمه در زبان دری « نام دارد هم مسایل شکل وهم معنی در روابط طرفین تحلیل می یابد مؤلف ضمن تحلیل ساخت مور فولوژیکی کلمه بعضا به تصویر عناصری دست زده است که صرف ماهیت دستوری دارند ولی توجه اساسی او به تشریح واسطه و شکل های مور فولوژیکی روانه گردیده است که اکثراً سبب تغییر میشوند ، چنانچه در باره ترکیب مور فولوژیکی کلمه سخن رانده رول (اصل یا ریشه کلمه) و پسوند های موندگون را در ساختن کلمات نو تحلیل می نماید. به تمامی از این تحقیقات میتوان گفت که اثر فوق بـه لغت شناسی زبان دری پایه مستحکمی گذاشت . البته در یک رساله حل همه مسایل از امکان دور است . بناء هر يك از فصل و بابهای کتاب نامبرده سزاوار تحقیق کامل خواهد بود .

باید متذکر شد که در شرایط امروزی آموزش زبان دری به نوبه اول تدقیق جداگانه لکریک (لغت) آن لازم است و تنها بعد ازین کار است که میتوان به آموزش مقایسی لغات معاصر دری با فارسی و تاجیکی شروع کرد .
 شما نیزها :

۱- رجوع شود به اثر ل. ن. کیسیلیوا مقاله ها یا اجیر کبا درباره لغت شناسی زبان دری .

۵- بیالکوفسکی س . فر هنگ فارسی به روسی و روسی به فارسی اصطلاحات معشرین حری و سمیاسی مسکو - تاشکند، سال ۱۹۳۱

۶- میلرب . فرهنگ فارسی به روسی، مسکو ، سال ۱۹۵۰

۷- کیسیلیوا ل. ن. و میگو لا پیچیک و ای قاموس دری به روسی، مسکو سال ۱۹۷۸

۸- گلجا نوف م . و عابدوف ع . لغات مختصر اصطلاحات اقتصادی و تخنیکی دری به روسی ، نشرات (دانش) شهر دو شنبه، سال ۱۹۷۹ .

۹- افغان قاموس فارسی به پشتو لومری توگه لیکونکی عبدالله افغانی نویس دپشتو

تولنه دلغاتو دختانگی نه خوا سلو اغه ۱۳۳۵

۱۰- رجوع بکنید : کیسیلیوا ل. ن. مقاله های اجیر کها درباره لیکسیکو لژیکی زبان

دری . مسکو سال ۱۹۷۳ صفحه ۱۵۸ .

۱۱- لغات عامیانه فارسی افغانستان تألیف عبدالله افغانی نویسنده کابل دولتی مطبعه قوس

۱۳۴۰ •

۱۲- رجوع شود به کتاب نامبرده محترمه کیسیلیوا ل. ن. صفحه ۱۸-۲۵ •

۱۳- ها شمبیکوف هیا • مسایل مبرم اصطلاحات زبان دری تیزدکترا ، مسکو ۱۹۶۷ •

۱۴- اورا لوف خ • اصطلاحات تخنیکی زبانهای معاصر دری و تاجیکی تیز دکترا مسکو

۱۹۷۴ •

۱۵- شاکروف ع. ز. جنبه های تازه لغوی واسلو بی زبان دری در مجله (ژوندون) تیز

دکترا •

۱۶- کیسیلیوا ل. ن. اپیر کها یا مقاله ها راجع به لیکسکو لوژیکی زبان دری ،

مسکو ۱۹۷۳ •

سنتا یش خاسه

آب سیری ، خا ك جنسی ، مرغ با یی ، ا روش
 زر نمایی ، سیم شکلی ، در فشانی ، مشکیار
 پی نهان در زیر روی او سر روان در پیش چشم
 روی از دو چشم گریان ، سرنگون وتن نزار
 بی سخن لفظ آزما ی و بی خرد معنا پشتر وه
 بی روان جنبش ندای و بی زبان پاسخ گزار
 (ارزقی هروی)

تأماز کم کریلینڈ

و

فویا چیلاف الفانوف

خاور سیانہ باستان و نویهن پوی های

اندو-اروپایی (۱)

باز سازی نخستین زبان اندو-اروپایی همچون نظام راستین زبانی باویژه گی های جایگاهی و زمانی، هستی قبیله هائی بانامی راکه دارنده گان این زبان میباشند، پیش بینی میکند. بنابراین آفت بنیاد نهی زبان در روشنی در دست داشته های زبانی و در آگاهی ازمرز های تخمینی سرزمین ویژه (۲) آریاییان پای به میانه میگذارد. یافته های دهه های

۱- گزارش از: Social sciences شماره ۱، ۱۹۸۱ ص ص ۱۱۷-

۱۲۶ (گزارنده)

۲- مسأله «میهن نخستین اندو-اروپایی» تقریباً همچون زبانشناسی تاریخی-مقایسی اندو-اروپایی به تنهایی خودش پیشنهاد شده است. ر.ک. به :

J.P. Mallory "A short History of the Indo-European problem",
The Journal of Indo-European studies, 1973, Vol. I pp. 21-65.

اخیر هنگام هستی زبان را نسبت به اینکه بیشتر اندیشیده می شد بسیار دور تر به گذشته تعیین می دارد و راهیابی نوی را برای حل مسأله میجوید. گزینش پایینترین مرز زنجیر زمانی از برای اثبات هستی زبان آغازی توسط نوشته های دردست داشته بسیار پیشینه زبانهای تاریخی که از زبان نخستین بیرون چمیده اند در نظر گرفته میشود. تقریباً در انجام هزاره سوم و آغاز هزاره دوم ق.م. این پایینترین مرز زنجیر زمانی (The lower chronological boundary)

با ارتباط به اندو-اروپایی نخستین از گاه کهنترین داشته های زبانی مربوط به هیتی (Hittite) و لووی (Luwian) گزیده میشود. لوحه های که به خط میخی در این دوره نوشته شده (۱) و از بخش بازارگان نشین زیر دست آسو رباستان در آسیای صغیر یافت شده اند، شمار زیادی نامهاویژه را دربردارند که ریشه شناسی آنها با اساس ساختمان این دوزبان باز سازی شده میتواند (۲) این در دست داشته ها فرجامی را به ما میدهد که دوزبان اتولی (Anatolian) هیتی و لووی در حال جدایی از یکدیگر دوره بسیار دور و درازی از زمان را برای گرفتن ساختمان ویژه و تحول خود پیموده اند. آغاز جدایی گروه اتولی در فرجام فرو ریخته گمی حتمی گروه بزرگ از نخستین زبان اندو-اروپایی بایست پیشینه تر از هزاره چارم ق.م، با شد. گسترش و پیشرفت گویش های جداگانه تاریخی اتولی در آسیای کوچک تا مدت درازی ادامه داشت. این جریان تا پس از آنتر هاینی تا دوره تاریخی

1-J. Mellaart, "Egyptian and Ne-areastern Chronology: a Dilemma?", *Antiquity*, 1979, Vol. 53, No. 207, pp. 12-14, 18.

2-E. Laroche, *Les noms des hittites*, paris; A. Goetze, "The Theoporous Elements of the Anatolian proper names from Cappadocia", *Language*, 1953, vol. 29, No. 3.

رسم الخطی آنها نیز پای برجا بوده است. این فرجام گیری از روی نامهای رود های اندو- ارو پایی نخستین که در گذشته ترین نوشته های هیتی در اناتولیه (سده هژدهم-هفدهم ق. م.) در یافت شده اند گرفته میشود. hulana در نسخه انی تا س King Anittas از واژه خویشاوند اندو- اروپایی به مفهوم «موج» harashapas رنگ لفظی «رود عقاب» و دیگران.

گاه فرو ریخته گی نخستین زبان اندو- اروپایی از دیدگاه فرو ریخته شدن زبانهای اناتولی از روی دست داشته های مبنی بر جدایی گروه های زبانی دیگری از زبان بدوی به دست می آمده است به ویژه این جریان به گاه گسیخته گی گروه گره ایکو- ارمنی- اندو- ایرانی (graeco-Armenian-Indo-Iranian) از زبان نخستین و سپس از هم گسیخته گی شاخه های اندو- ایرانی و گریک (Greek) به گروه های جداگانه رخ داده است. هسنی یک زبان جداگانه میتانی (Mitannian) اندو- ایرانی (۱) در دوره نزدیک به میانه هزاره دوم ق. م. جدا از اندی (Indic) باستان و ایرانی باستان شاید یک روند آغاز جدایی گروه گویشی اندو- ایرانی را از هزاره سوم ق. م. به پس نشان بدهد. این روند از زمان جدایی گویش های زبان همه گانی یونانی از همدیگر که به اساس نا همگونی های ذاتی ازدیگر گویش های یونانی در نوشته های زبان کریتی- موسینی Cretan-Mycenaen تعیین شده بخود استوار میگیرد.

شایسته یاد آوری است که همه زبانهای باستانی اندو- اروپایی

I-M. Mayrhofer, Die Indo Arierimalten vorderasien, wiesbanden, 1966; idem, "Die Arier im vordern Orient. ein Mythus?" osterre-
ichische Akademie der Wissenschaften. Philosophisch historische
klasse. sitzungsberichte, Wien, 1974 vol. 294, part I.

یاد شده در این نوشته و دانسته شده از نوشته های بسیار کهن در ساحه های جغرافیایی نزدیک بهم گپ زده میشدند (از یونان جنوبی گرفته تا آستان میتانی در کناره های جنوب خاوری آسیای کوچک) (۱) این گپ برای در نظر گرفتن این جایها به صفت نخستین زادگاه نخستین زبان اندو-اروپایی برهان روشنی است در مقابل دیدگاه کهن درباره زادگاه نخستین زبان اندو-اروپایی به سختی شایسته پذیرش است (شمال یوروپ مرکزی یا هامون های steps شمالی کناردزیاچه سیاه) ممکن جای بود و باش دارندگان نخستین زبان اندو-اروپایی ساحه ای باشد که ویژه گی های پیرامون زیستکاو (ecological) گیهانی و فرهنگی گاه شماری آن در هزاره چارم ق. م. برابر به سیمای باز سازی شده از گنجینه واژه گانی زبان بومی دانسته شود. تا آنجا که دوره های کهنه تر تاریخ این زبان در نظر گرفته شود، شاید کسی گمان برد که مهاجرتهایی از جایهای دیگر بدین منطقه صورت گرفته باشد باید گفت مفهوم «بود و باش اصلی» تنها بابر گشت به یک دوره ویژه ای در زمان معنا میدهد.

اکنون به روشنی گفته شده می تواند که زادگاه نخستین مردمان اندو-اروپایی جایگاه کوهستانی بوده است. این باور از روی شمار بزرگی از واژه های اندو-اروپایی که نشان دهنده کوههای شامخ، خرسنگها، شخها و بلندیهامیاشند، به خود لباس هستی می پوشد. برافزود بر این نامهای مهم افسانه ای، درختان و رستنی هاییکه در بلندی های کوه ها می رویند این عقیده را بیشتر بار مند میسازند. این دور نمای تند یسه کوهستانی گنجینه واژه گانی و افسانه ای اندو-

(1) A. Dobel, F. Asara, H. V. Michel, "Neutron Activation Analysis and the Location of Wassukanni", *Orientalia*, 1977, vol. 46, pp. 375-382.

اروپایی و مرجع آنها را، با آب های استاده در کوه ها، رود های تندوسر- کش و منا بعضی که در آن کوه ها پیدامی شود، تطبیق میدهد (به روی افسانهایی که برای دوره همه گانی اندو- اروپایی باز سازی شده است) این رنگ دور نما زنده گانی نخستین اندو- اروپایی را در دشتهای هموار یورپ که در آن توده های بزرگ کوهها موجود نیست، نشان نمیدهد یعنی بخش شمالی آسیا و اروپای مرکزی و تمام اروپای خاوری را از ساحه مورد گمان ما بدور می اندازد (بشمول ساحل شمالی دریای سیاه).

بافر جام روش تحلیلی و تجزیه یی نامهای رستنی ها، گیاهان و درختان اندو- اروپایی همه گانی (با دربر گرفتن بلوط کوهی، زان... سپیدار بید، کاج گردو، خاربن (فُلنک) خزه) دور نمای ویژه گی های کوهستانی میهن اصلی اندو- اروپایی ارتباط زورمند دارد.

این واقعیت جایگاه بود و باش آنها را دور تر به سوی جنوب یعنی ساحه دریای مدیترانه میداند و در نا موازه پهن آن بالقان و بخش شمالی خاور میانه (آسیای کوچک، بخش های کوهستانی بین رود ها (Mesopotamia) و بخش های همسایه) را در

آن شامل میسازد. همچنان این جایگاه بود و باش از نگاه «بارزان» بخش اروپای شرقی را از فهرست احتمالی میهن اصلی بدور می اندازد این بخش اروپای شمال شرقی یعنی کنار دریای سیاه تا دامنه های پایینی تر ولگا را دربر میگیرد زیرا درخت زان در این جاهانمی روید، در حالیکه درخت یاد شده در ساحه بالقانها و خاور میانه سبز میشد، از دیدگاه دردست داشته های «دوره کهنه رستنی ها» (Paleobotanic) چوبهای بلوط ویژه ساحه های شمالی یورپ نبود، تنهادر اینجا بلوط در هزاره چارم و سوم ق. م، بخش شده.

این سرشت نسبی سیما های ایکالوژیکی جنوبی میهن اندو - اروپایی از روی اسناد بدست آمده درباره دورنمای گیهانشنا سیگی و رستنی های ویژه (Flora) بو سیله تحلیل و تجزیه نامهای جانداران اندو- اروپایی بر استواری بیشتر باور ما می افزاید. برخی از جانوران که گوینده گان زبان بومی و گویش های آنها بانام آنها آشنا بودند (سیاه گوش، پلنگ، شیر، میمون، فیل و خرچنگ) درست از جمله جانوران ویژه بخش گیهانشنا سیگی جنوبی هستند که این پدیده اروپای میانی را به صفت باشگاه اصلی خیل و تبار های اندو- اروپایی از میانه بدور می اندازد.

فرجام سخن، از روی دورنما و در دست داشته های پیرامون طبیعی به دست آمده، اروپای مرکزی یا خاوری (نه جنوب شرقی) به صفت باشگاه اصلی اندو- اروپایی بوده نمی تواند همچنان در دست داشته های فرهنگی-تاریخی درباره جانوران آموخته و گیاهانیکه گمان برده می شوند که به اندو- اروپا میان باستان ارتباط داشته باشند، سخن بالا را تأیید میدارد. در هزاره چارم ق.م. دامداری (تنها کشتزاری) در اروپای مرکزی تندیس ابتدایی داشت (۱) با وجود این دامداری بسیار انکشاف یافته شاید از روی هستی گنجواژه (vocabulary) اندو-اروپایی همه گانی که در نامهای چارپایان خانگی (اسپ، خر، نر گاو، ماده گاو، گوسفند، قوچ، بره، بز، سگ، گراز) نمودار گردیده و در فراورده های دامداری و نامواژه های چراگاهی باز تاب شده است. این رنگ دامداری بسیار گسترش یافته در اروپای شرقی بادر برداشتن کناره شمالی در یاچه سیاه و دامنه های ولگا، در هزاره سوم ق.م. (۲) نامدار بود. نامواژه

1-2 W.H. Goodenough, "The Evolution of pastoralism and Indo-European Origins", Indo-European and Indo-Europeans, Philadelphia 1970, p. 255; p. N. ya Merpert, The Earliest Cattlebreeders in the volga ural area, Moscow, 1974.

شناسی فراورده شبکه یی (Ramified terminology)
 با ارتباط به پرورش گوسفند يك مرحله بسیار برین گسترش این شاخه دامداری را روشن میدارد. باید یادآور شد این رنگ پرورش همچون بشم درگاه سنگ نوین در اروپا، به صورت همگانی در اروپای مرکزی هستی نداشت. (۱) پرورش بز در اروپا بشمول اروپای (۲) خاوری دیر تر آمد. همچنین زنبورداری (apiculture) بسیار گسترش یافته در روزگاران بسیار باستان که در خاور میانه شناخته بود، شاید از روی دردست داشته های زبانی، از دوره همه گانی اندو- اروپایی به ما روشن شده باشد.

گفتگو های دیگری به سود خاور میانه به حیث با شگاه اصلی اندو- اروپاییان از روی نامهای باز سازی شده رستنی های پرورش یافته (جو، گندم و کتان) و به ویژه درختان میوه دار، بنه ها و گلبنان (درختان سیب، زغال اخته، درختان گیلاس، توت، تاک، انگور) و برافزود بر روی نامهای افزار و سر گرمیهای که در روند فراورده های کشاورزی در- گیرند (سنگ آسیا، میده کردن جوار، آرد کردن، سرخ کردن جو و جوار) بر میخیزد. این افزار و نامها تنها در آغاز گاه آهن (هزاره نخستین ق.م.) از جنوب باختری آسیا به اروپا آمد. نامواژه شناسی های کشاورزی که کشاورزی بسیار برین تندیس را در هزاره چارم ق.م. و پیشتر از آن نشان میدهند، جایگاه بود و باش گروه اندو- اروپایی رادر منطقه جنوبی بین بالقان ها و زمین های بلند ایران تعیین میدارند. هستی يك گنجواژه بسیار گسترده کشاورزی و تاکداری در این گاه

1-E.C. Curwen, prehistoric farming of Europe and the near east, new york, 1953.

2.V.I. Tsalkin, Ancient Cattlebreeding Among the Tribes of eastern Europe and General Asia, Moscow, 1968

بخشهای دور شمالی اروپارا ازمیانه بدور می اندازد. به رنگ نمونه دانه هایی چون جو، در این جایهای یوروپ (جاییکه این دانه ها از آسیای صغیر و بالقان ها آمدند) تنها پسانتر در نیمه بیشتر از هزاره یکم ق.م. آشکار شد.

از ارزش های ویژه برپا داری نخستین پیرامون اندو-اروپاییان باستان و بومی ساختن میهن اندو-اروپایی هستی نام واژه گانی اندو-اروپایی درباره باربران چرخدار-نام کراچی های چرخدار و بخشهای سازنده آن (چرخ، میله، یراق، یوغ دیرک) است بخش های سازنده این باربران از فلز (برنج) بوده است. در این گاه برای ساختن کراچی های چرخدار (چوب مورد نیاز) چوب سخت درختان کوهی مورد استفاده قرار میگرفت و از چارپایان بارکش اسپ اهلی در بین گوینده گان زبان بومی به کار برده میشد. آمیزش کاملی از این در دست داشته ها زادگاه بومی زبان اندو-اروپایی را بین خاکهای بالقان ها و گذاره قفقاز (Transcaucasia) زمین های بلند ایران و ترکمنستان جنوبی مرز

بندی می نماید. گاه ساختن ارابه چرخدار هزاره چهارم ق.م. است و در سرزمین بین گذاره قفقاز و بین النهرین بالایی، ابر مردابهای وان و *van* و *Urmia* آفریده شده میباشد (۱) از زمینهای خاور میانه گاه کهنه برنج، ارابه های چرخدار به خاکهای ولگا-یورال (۲) کناره شمالی دریای سیاه، بالقان ها و اروپای مرکزی پخش گردید. عین سرزمین یکجای احتمالی رامسازی اسپ یا جاییکه این اسپ اهلی بجای یابوبه کار برده میشده است، بشمار میرود. به ویژه دریاخته های ارزشمند

1— S. Piggot, "The Earliest Wheeled Vehicles and the Caucasian Evidence", *Proceedings of the Prehistoric Society for 1968*, vol. 34, London, 1969; *idem.*, "Chariots in the Caucasus and in China", *Antiquity*, 1974, Vol. 48, No. 189, pp. 16-24.

2—G. V. Gening, "The Sintashta Sepulchre and the Problem of Early Indo-Iranian Tribes," *Sovetskaya arkheologiya*, No. 41, 1977, pp. 53-73.

اسنادی مبنی بر رام سازی اسپ (از هزاره های چارم و سوم ق. م.) در بخش خاوری آسیای کو چک (نارسون تپه) مؤید خوبی درزمینه میباشد . (۱)

هستی واژه هایی مبنی بر کشتی و کشتی رانی در زبان نخستین اندو- اروپایی حمل و نقل دریایی را ارائه میدارد که به رنگ بسیار برین در هزاره های چارم و سوم ق. م. در خاور میانه و به ویژه میان رودها انکشاف یافته میباشد . (۲)

این دلایل به سود واقع بو دن نخستین میهن اندو- اروپایی در خاور میانه با دلایل دیگری که میگوید باید باشد ماه نخستین اندو- اروپایی با خانواده سامی semitic و کارت ویلی kartvelian ارتباط و تماس داشته باشد موافق است. به ویژه هستی قشری از واژه گان در زبان اندو- اروپایی این دلچسپی را بمیان آورده است که شاید از سامی به وام گرفته شده باشد . (۳) بیشتر از همه این واژه گان تندیس های با معنای lexemes است که مشعر بر نام چارپایان رام شده، رستنی های پرورشی یافته افزار و ارتشواژه ها (تبر های جنگی) و شماره هامیباشد

1-S. Bokonyi, "The Earliest Waves of Domestic Horses in East Europe" *Journal of Indo-European Studies*, 1978, Vol. 6, No. 1-2 pp. 17-76; A. Boss-neck, A. Von der Driesch "Pferde im 4 3 Jahrtausend Issue 2, pp. 81*87.

2- G. Komorotsi "A Hymn on Tilmun's Trade", *Drevnity Vostok*, 2, Yerevan, 1976, p. 17; E.C.L. During Caspers" *Sumer, Coastal Arabia and the Indus Valley in Protoliterate and Early Dynastic Eras*", *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, 1979, Vol. xxii.

3- V. M. Illich-Svitych. "The Earliest Indo-European-Semitic Linguistic Contact", *Problems of Indo-European Linguistics*, Moscow, 1964, pp. 3-12.

این واژه گان از نگاه داشته‌های معنایی خود شایسته وام‌گیری بوده است. دربرخ مورد ها با دربرداشتن نام آشکارای سامی ناهید (زهره) الهه بامداد (۱) وام‌دهی از جانب مقابل یعنی اندو-اروپایی به سامی گزارش یافت یا فت. در زبان نخستین کارت ویلی دسته‌یی از واژه‌ها یافت میشوند که از اندو-اروپایی به وام گرفته شده‌اند، این واژه‌ها نه تنها نامهای فرهنگی بلکه همچنان شماری از واژه‌های آیفنی (ضروری) را دربر میگیرد که این پدیده خود رابطه گسترده هردوزبان را بین هم نشان میدهد. هردوزبان، کارت ویلی و اندو-اروپایی نظام هم‌مانند آواز ناک sonants هارا همراه با نوع هجایی و ناهجایی (این ارتباط به جایگزینی آنها درواژه میدارد) و نمونه‌های هم‌مانند ریشه سازنده و واژک‌های وندی برافزود بر رهنمودهای آمیختن آنها به رشته‌های چند واژه‌گی با تناوب مصوت‌های هم‌تندیس‌دارند. این هم‌مانندی مرز هم‌گونه واژک‌گیری isomorphism را بوجود آورده و در ضمن تأثیر متقابل هردو زبان در درازنای زمانهای بسیار دور دراز به فرجام آمده است.

اندو-اروپایی همه‌گانی، کارت ویلی و سامی همخوان‌گیری مطابق با سه‌نمای آفرینش بندشی‌ها-چاکنایی شده glottalised یا حنجره‌یی شده pharyngalised با آو او بی‌آوا (دمیده) دارند. ویژه‌گی‌های هم‌مانند فنالوژیکی در دیگر دسته‌های زبانه‌ها که گروه یگانه زبانی را می‌سازند نیز دیده میشود. انسدادی چاکنایی شده اندو-اروپایی، کارت ویلی و سامی از دیدگاه گونه‌شناسی typology هم‌مانند به انسدادی چاکنایی شده در زبانه‌های امیریندی Amerindian که بین‌الاسکای جنوبی و کالیفورنیای مرکزی گپ زده می‌شوند، میباشد. این زبانه‌ها کم از کم به‌چار خانواده‌ها هم‌گونه وابسته‌گی میدارند.

1- Cf; J. Henninger, "Zum Problem der Venussterngottheit bei den Semiten" *Anthropos*, 1976, Vol. 71, Issue 12 pp. 129-168.

پیوسته‌گی های واژه گانی و ساختمانی - گونه‌واری، بین نظامهای ابتدایی اندو- اروپایی کارت ویلی و سامی با این گمانش که خانه و زادگاه اندو- اروپایی را بالقان ها (یا بشمال یا شمال شرقی بالقان‌ها) میداند، از در سازش درمی‌آید. این پیوستگی‌ها شواهد روشنی در هستی ارتباط و تماس بین سه نظام ابتدایی زبانی و گوینده‌گان آنها در خاور میانه باستان بشمار آمده می‌تواند. این واقعیت همچنان از روی موجودیت و امه‌های فرهنگی نخستین زبان اندو- اروپایی از زبانهای باستان دیگر خاور میانه- سومری و مصری، برافزود بر شواهد موجود در باره تماس اندو- اروپایی و دیگر زبانهای کهنه آسیای جنوبی غربی Hither Asia مانند هاتی Hattian ایلامی، هورایی Hurrian و اورارتو Urartean برخوردار استوار می‌پذیرد. با ارتباط به چندین زبانی که اینجا یاد آوری نمودیم، در برخ مورد ها تماس هاهمزمان میباشند، منش ویژه این پیرامون نامهای می (اندو- اروپایی Ue/oi-no از ریشه uei- سامی wajnu مصری wns کارت ویلی wino هاتی Uin) و سیب (اندو- اروپایی sawl کارت ویلی wasl هاتی saual/t) اند.

بر افزود بر این همه، سرشت کامل فرهنگ و رفت و آمد های هم گروهی اندو- اروپایی نخستین (به ویژه هستی جاه های مشخص همگروهی و نقش خاص روشنان و مردان) هستی تخمینی مین گوینده- گان زبان اندو- اروپایی را در خاک خاور میانه روشن میدارد. گونه افسانه‌ی mythology اندو- اروپایی همه گانی خود به رسوم افسانه‌ی خاوری باستان نزدیک است، بر افزود بر این مطلب ها theme و پندار های مجرد افسانه‌ی (انگیزه یگانگی سر چشمه یی آدم و زمین که در نامهای آنها باز تاب شده و شناختایی خدا به صفت شبان روانهای مرده، پندار های افسانه‌ی نرگاو، شیر، یوز پلنگ (سیاه گوش) یا پلنگ و موضوع دزدی سیب و غیره) در رسوم خاور میانه نظیره

دارند که باید در تندیس‌ها بندهای رسم‌اندود اروپایی همه گانی نفوذ داشته باشند.

نمونه کامل فرهنگ و ساختمان اقتصاد همگرومی که برای جا معه اندود اروپایی نخستین از گنجینه‌واژه گانی باز سازی شده گونه‌واری بدست آمده ویژه تمدن گذشته‌خاورمیانه باستان در هزاره های پنجم و چارم ق.م. است.

با در نظر داشت پرسش شناخت‌زادگاه گمانی اولی خیل و تباراندود اروپایی همه گانی در آسیای جنوب‌باختری با محدودیت های مرزی فرهنگهای ذاتی باستانی باید یادآور شد که هیچ فرهنگ هزاره های پنجم و چارم که کشف شده اند به رنگ‌روشن با فرهنگ اندود اروپایی نخستین ارتباط ندارند. اینجا تنها از ارتباط های ممکن، مستقیم و غیر مستقیم فرهنگهای شناخته شده دیرینه‌گی آسیای جنوب باختری با فرهنگ بازسازی شده اندود اروپایی میتوان سخن گفت. اکنون تنها آدم به گونه آزمایشی پرسش ارتباط ممکن فرهنگهای شناخته شده دیرینه‌گی این سرزمین تاریخی را در هزاره های پنجم و چارم ق.م. با فرهنگ درگمان آورده شده اندود اروپایی همه گانی به میان آورده میتوان ند. برخی از فرهنگهای باز یافته شده باستانی دیرینه یی آسیای جنوب باختری شماری از نشانه های شایسته مقایسه را با فرهنگ اندود اروپایی همه گانی که از روی در دست داشته های زبانی باز سازی شده در خود دارند.

قبیله های اندود اروپایی برافزودبردارا بودن گویش های جدا گانه با دیگر قبیله های آسیای جنوب باختری (به ویژه هوری Hurrian اورارتی Urtian و قفقاز جنوبی در ساختن فرهنگهای پسین دیرینه یی کورا اراکس Kura—Araks هزاره سوم ق.م. دست داشتند. شناخت فرهنگ باستانی بالقان از آن اندود اروپایی همه گانی متناسب با توجه به برخ سیما های فرهنگ مادی که در بالا نام بردیم، با در نظر داشت رابطه های واژه گانی، ساختمانی گونه واری اندود اروپایی همه گانی

با نظام ابتدایی زبانی قفقاز جنوبی و نظام زبانی سامی به علاوه نظامهای دیگر خاور میانه باستان با دشواریهایی روبرو میشود.

پذیرفتن آسیای جنوب باختری به صفت زاد گاه نخستین اندو-اروپاییان تمام سیمای را همای میهن پوییهای آغازی قبیلههایی را که به گویشهای جداگانه سخن میگفتند و گروههای گویشی می ساختند، دیگرگون خواهد کرد، آنهایی را که در دوره تاریخی نسبتاً نزدیک بمرز ابتدایی (هیتی-لوی، یونانی، اندو-ایرانی، ارمنی) می زیستند و آنانی را که به جاده دور و دراز میهن پوییها از راه آسیای مرکزی گام برداشته اند. تخاری (از چشم دید غیر مستقیم سرچشمه های چینی هزاره نخستین ق.م. شناخته شده) گویشهای «اروپای باستان» را (ایتالیایی، سلتی، جرمنی، بالتی، سلاوانی) در بر میگیرد. ممکن در گمان آید که گویندهگان هیتی-لوی و یونانی همگانی آهسته آهسته به جانب باختر تغییر راه داده باشند و این تغییر در راه ایشان را به بخشهای مرکزی و باختری آسیای صغیر آورده باشد. سرانجام از اینجا گویشهای یونانی پسانتر به یونان و به جزیره های اژه (۱) پراکنده شده باشند.

پس عین جاده باختری در باره میهن جوییهای فریژی و آلمانی نخستین نیز احتمال دارد. احتمالی معلوم میشود که اساس بسیار باستانی افسانه پهلوانان و ناخدایان Argonauts قدیمی ترین نو میهن پوییهای برج قبیله های یونانی زبان را (شاید گویندهگان داریک) به خاکهای نزدیک به مرز آسیای صغیر و دیواره قفقاز (چشم دید زبانی نو میهن پویی از روی قشروم گیریهای کارت ویلی قدیم از یونان باستان در نتیجه باز یافته های آخرین به دست آمده) بازتاب میدهد. خود نام باستانی یونان بجای فلیس (پارچه پشمی مذ هبی)

1—J. Mellaart, "The End of Early Bronze Age in Anatolia and the Aegean", *American Journal of Archaeology*, 1958, vol. 62, No. 1, p. 9-35;—H. L. Thomas, *New Evidence for Dating the Indo-European Dispersal in Europe*, "Indo-European and Indo-Europeans", Philadelphia, 1970, p. 201.

که نقش بر جسته یی را در افسانه پارچه طلایی golden fleece بازی میکند و ناو خدایان پهلوان نشانه‌های ارتباط را به آسیای صغیر آشکار می‌سازد. در عین زمان یاد نمایی‌های مذهبی هم ما نند درباره فلیس که در درختان روشنک (مقدس) آویزان بودند، در آیین کارت ویلی شناخته بودند (۱)

واژه‌های به وام رفته اندو-اروپایی در زبان‌های آسیای مرکزی وهستی واژه‌های این زبانها (ترکی، مغولی، نیسی و فینو و گریک) در گویشهای جداگانه باستانی اندو-اروپایی چشم‌دید ی از نو میهن پویی‌های گوینده گان این گویش‌ها به جانب دیگر، به آسیای مرکزی می‌باشد. به ویژه قشری کاملی از واژه گان به وام رفته زبانهای اندو-اروپایی نشانگر این مورد است که به خصوص در کارالف. جوکی (۲) A. Joki ارایه شده است. تحلیل و تجزیه دقیق این تندیس‌های با معنا، بدون شك و ویژه گی ایرانی آنها را آشکار می‌سازد و یا واقعیت ارتباط آنها را به ایرانی قدیم (مگر نه اندو-آریان) و یا گویش‌های ایرانی پسین نشان می‌دهد.

این واژه‌های به وام رفته ایرانی قدیم در فینو و گریک راه نو میهن پویی‌های آنان را همچون اروپاییان باستان که گمان برده می‌شود، باز تاب می‌دهد. این نو میهن پویی‌های یکجایی در بر همگوش isoglosse (۳)‌های نام داده سکاتی-اروپایی (در برخ موارد) در بر داشتن نام ماهی آزاد (قزل آلا) در زبان تخاری نیز در فرجام آمده میتواند. پس‌انتر عین راه به وسیله گوینده گان گویش‌های جداگانه ایران، غربی (اسکاتی‌ها و سارماتها) دنباله روی کرده می‌شود.

1—M. Popko, "Kult Świętego runaw hetycyckei Anatolii," *Przegł, ad Orientalistyczny*, Warsaw, 1974, No. 3.

2—A. Joki, *Uralier und Indogermanen*, Helsinki, 1973.

3- V.I. Abayev, *Scythian-European Isoglosses*, Moscow, 1965.

گوینده گان گویشهای «اروپای باستان» به ظاهر در موج دو باره نو میهن پویی خود از بین آسیای مرکزی گذشتند. این گویش های اروپای باستان در هنگام نو میهن پویی گوینده گان خود و برگشت آنها به جانب غرب به رنگ حتمی با بودن تمایزات ابتدایی یک گروه زبانی را می ساختند. در مقایسه با دیگر گویش های اندو- اروپایی که در آن زمان در بر دارنده دیگر گوئی هایی بودند، این گروه زبانی به وسیله شماری از واژه گان نوساز مشخص می باشد. این نو آوریهای گویش های «اروپای باستان» بیشتر وابسته به جهان واژه گان معنا شناسی lexical semantics است. این نو آوریها در بکار برد واژه های باستانی در تن پوش معنای جدید، خاص برای این گروه گویشی بر افزود بر به میان آمدن واژه های نو که در دیگر گویش های اندو- اروپایی نبودند، آشکار شد.

این نو آوریهای معنوی با در برداشتن واژه های نو برای گروه (جامعه- مردم) در یاچه، ماهی و غله، این دسته را با دیگر دسته های اندو- اروپایی در مقابل قرار میدهد این واژه های اروپای باستان bhar لاتین far جر من farris «جادو شده» ایری باستان baigen «نان» گوتی barizeins «از جو» سرب و کروتی bar «نوعی از ارزن» نیز در بر دارند. منش ویژه این دوره می باشد. همچنان در این زمان واژه هایی هم از سامی به وام گرفته شده اند (عربی barrum- گندم و عبری bar جواروی کوبیده شده) این واژه ها به وسیله این گویش ها در هنگام تماس ها با خانواده سامی در بخش خاور میانه شاید جذب شده باشد.

قبیله های نو وارد در آسیای مرکزی و بخش های بین ولسگار و یورال و جاده سوی کنار شما لسی دریاچه سیاه با جا نشین شده گان پیشینه یکجا شدند. پس یک بخش میانه گاه کشن جاییکه قبیله های اندو- اروپایی از جنوب (به ویژه از آن طرف قفقاز چنانچه برخاندو-

ایرانی‌ها توانستند و از خا و ربدانجا نو میهن پو شدند، به خود تندبسه گرفت. در فرجام این میانه گاه همه گانی یک جایگاه تماس و همگیری convergence دومی گویش های اندو- اروپایی شده که بخش بخش از هم جدا شده بود ندر این مرز بود که نو آوری واژه گانی و معنوی آفریده شد. این تأثیر متقابل گویش ها شاید نمونه یی از یک زبان دومی که از فرجام یگانه شوی گویش های خویشا و ندر باستانی به خود چهره گرفته دانسته شده بتواند. پراگنده گی گویشها از این با شگاه همه گانی دوم در حقیقت یک میهن میانه دومی قبیله ها که هر کدام به گویش ویژه خورد گپ میزند بیک مرکز نوی (پسانتر یورپ) آغاز ظهور تدریجی زبانهای جداگانه (ایتالی، سلتی، الری Illyrian جرمنی، بالتو- سلاوینک) دانسته میشود. این ظهور تدریجی زبانهای جداگانه از روی مرزهایی که در دوران تاریخی خود اشغال کرده بودند، تشخیص میشدند.

از این نتیجه گرفته میشود که کنار شمالی دریاچه سیاه و دامنه های ولگا (اگرچه جایگاه دو می پنداشته شود) شاید به صفت جایگاه همه گانی اصلی این زبانها به شمار آید. نظریه یی که میهن اندو- اروپاییان را در این بخش نشان می دهد، در این روشنی مفهوم نوی را به رنگ گمانش hypothesis می پذیرد که این بخش میهن دسته باختری زبانهای اندو- اروپایی می باشد.

این جایگاه گمانشی گوینده گان گویش های «اروپای باستان» که باید در هزاره سوم ق.م. به میان آمده باشد، در این هنگام ساحه فرهنگ شناخته شده «تپه خاکی» "mound" بود. نزدیک به آخر هزاره دوم ق.م. گوینده گان گویش های «اروپای باستان» به رنگ جوشکه های پی در پی از اینجا به بر اروپا، نو میهن پویدند و از پیشروی خود مردمان بومی پیش اندو- اروپایی Pre-Indo-European را راندند. با این نومیهن پویی ها جنبشی که به ظاهر از منابع مصری معلومات آنرا بدست داریم به نام تهاجم شرق بوسیله «مردمان دریا» مشهور است که در نتیجه آن پادشاهی هیتی سرنگون شد نیز همزمان بود.

(گزاردنده به دری : پوهنیار عین الدین نصر)

ساختمان ریشه فعل در زبان دری

هدف از مطالعه هر زبانی اینست که در ساحت مختلف آن تصویر های کاملی در زمینه دست دهنو تشریح گردد ، مثلا در زمینه مطالعه واحد های صوتی یا واحد های لفظی و یا واحد های نحوی آن .

البته در هر ساحه یی از ساختمان زبان واحد های ساختمانی آن در تحت قواعد و اصول معین عمل میکنند یعنی به صورت منظم يك عنصر از عنصر دیگر ساخته می شود و تغییر و دگر گونی های عناصر مختلف زبان روی نظام و شرایط خاص استوار میباشد .
در این جا مایکی از بخش های نظام ساختمانی صرفی زبان دری را مورد مطالعه قرار میدهیم و آن عبارت از ریشه و ماده فعل است .

در دستور های کلاسیک و عننی دری غالباً ریشه فعل مصدر را به حساب آورده اند و گفته اند که فعل ها همه از مصدر ساخته می شود و مصدر کلمه یی است که به «تن»

و «دن» ختم شده باشد (۱) مشروط بر اینکه پس از سقوط «ن» از آخرش ، ماضی مطلق واحد غایب باقی ماند .

واضح است که این يك نوع استدلال و توصیف نادرست از زبان مورد بحث ماست و این لغزش غالباً ناشی از تقلید درین زمینه از زبان عربی است ، چه در زبان عربی که زبانی است اشتقاقی و مربوط به خانواده خاص ، فعل هاو برخی از اسم ها از ماده فعل یعنی مصدر مشتق می شود ، مثلاً : از ضرب ، که مصدر است فعل های حال (ماضی و بعضی اسمها اشتقاق می یابد. از آنجایی که معنای ضرب در دری زدن و از کتابت نوشتن و از قرأت خواندن است از آنرو وبا تقلید از زبان عربی اسم فعل هایی از این گونه را که با «تن» و «دن» ختم شده است مصدر به شمار آورده آنرا ریشه و اصل فعل گفته اند ، البته ضمن این تحلیل نادرست لغزش دیگری نیز بعضادرین گونه بررسی دیده می شود و آن اینکه گفته اند پس از حذف «ن» آخر ، فعل ماضی مطلق واحد غایب باقی میماند ، در حقیقت بعد از حذف «ن» نه ، بلکه پس از حذف «ان» فعل ماضی مطلق واحد غایب به جا میماند .

از آنجاییکه زبان عربی از گروه زبانهای سامی-حامی و زبان دری شامل زبانهای اندو - اروپایی است بنا بران تلمه سازی و تغییرات مور فولوژیکی هر کدام آن نیز از همدیگر متما یز می باشند یعنی که نمی شود اصل و ریشه فعل را در هر دو همگون توصیف کرد.

(۱) مرتضی مدرس گیلانی ، دستور زبان فارسی ، موسسه عطایی ، ص ۲۲ ، مهر داد اوستا ، روش تحقیق در دستور زبان ، ۱۳۴۸ ص ۴۵ ، دکتر ایرج دهقان ، دستور زبان فارسی ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۷ ، استاد بیتاب ، دستور زبان فارسی ، پوهنخی ادبیات ، ۱۳۳۳ ، ص ۱۲ ، همایون فرخ ، دستور جامع زبان فارسی ، چاپ علمی ، ۱۳۳۷ ، ص ۵۹۶ - ۶۰۳ ، حبیب اصفهانی ، دبستان پارسی ، تبریز ، ۱۳۲۴ ، ص ۶۷ ، سید کمال طالقانی ، دستور زبان فارسی ، چاپ اول ۱۳۴۰ ، ص ۲۷ و بعد از آن ، اسد الله شهر یاری ، رهنمای زبان فارسی ۱۳۳۴ ، ص ۲۵ ، نجم الغنی ، تبحر الادب ، چاپ لکنبو ، ۱۹۱۹ ، ص ۳۵ ، شمس قیس المعجم ، ۱۳۱۴ ، ص ۱۷۷ ، و دیگران .

اگر فرماً کلمه های مختوم به «تن» و «دن» را در زبان دری مصدر وریشه بدانیم از چندین رهگذر نادرست می آید :

نخست آنکه از نگاه مطالعات زبانشناسی باید ریشه گو چکترین عنصر سا ختمانی باشد و یا گو چکتر از مشتق باشد و هنگام ساختن مورفیم های دیگر ، بران اجزای دیگری افزوده شود . حالا نکه در صورت مصدر و ریشه تصور کردن کلمه های مثلا : نوشتن ، ایستادن ... هنگام ساختن فعل در ان کاهش رخ میدهد یعنی از ان جزء «ان» ساقط می شود و پس از ان باز هم با افزودن شناسه ها تنها فعل ما ضی مطلق ساخته می شود ، چون : نوشت ، نوشتند ، نوشتی ، نوشتید.....

یا : ایستاد ، ایستادند ، ایستادی ، ایستادید.....

دیگر آنکه پس از تشکیل فعل ماضی به اصطلاح از مصدر بازهم مجبور یم برای ساختن فعل حال دران کاهش بیاوریم و گذشته از ان تغییرات دیگری نیز در ان وارد سازیم ، چنانکه در بعضی از دستورهای زبان از ان تذکر رفته است (۱) و این خود میرساند که کلمه اولی یعنی کلمات مختوم به «تن» و «دن» ریشه و مصدر همه فعل ها نمی باشد .

سوم آنکه در زبان های اروپایی غالباً به اصطلاح مصدر خودش مشتق از فعل می باشد و با افزودن اجزایی بر فعل ساخته می شود، مثلا در انگلیسی قبل از فعل حال (امر) ، جزء "to" آمده مصدر تشکیل میگردد، به حیث مثال : to go—go یعنی رفتن .

to Write—Write یعنی نوشتن to see See یعنی دیدن ...

و در زبان روسی با آمدن پسوند هایی با فعل مصدر ساخته می شود .

پس در زبان دری هم که مربوط به زبانهای اندو-اروپا یی است همان گونه تعامل میتواند

(۱) حسن ناظمی ، دستور نو ، چاپ سوم ۱۳۴۳ ، صص ۴۷-۴۹ ، استاد بیتاب ، دستور

زبان فارسی ، پژوهشی ادبیات ، ۱۳۳۳ ، صص ۳۹ ، و بعضی دیگر .

وجود داشته باشد یعنی دران از فعل (اصل ماضی) به اصطلاح مصدر را میتوان ساخت (۱) و مصدر که در اصطلاح معمول شده است به مفهوم حقیقی آن یعنی جای صدور کلمه ها نیست بلکه يك نام ناموافق به واقعیت است و آن خود نام کاری است که شخص و زمانه از آن مفهوم نمی شود ، پس باید آنرا اسم فعل گفت ، نه مصدر (۲) مانند سایر اسم فعل هادر زبان دری از قبیل : دانش، بینش، رفتار، گفتار ، خوردی ، بزرگی ، آدمیت

با نظر داشت مشخصات عمومی سایر زبانهای اندو - اروپایی و با پژوهش دقیق در ساختمان زبان دری بر می آید که ریشه فعل و اشتقاق از آن در این زبان غالباً همان خصوصیت ها را دارد که در زبانهای دیگر از همین خانواده دیده میشود .

بدین معنی که نخست ریشه در زبان های اندو - اروپایی و آریایی مجموعی از صورت های صامت و مصوت است باین کیفیت ترکیب ثابت ، و این مجموعی هیچگاه تغییر نمی کند (۳)

دیگر آنکه ریشه غالباً ساده و يك هجایی بوده بعضا ریشه ها دو هجایی و ندرتا هم سه هجایی میتوانند بود .

سوم اینکه نباید در وقت ساختن فعل از ریشه چیزی بیفتد و بادران گاهش رخ بدهد یعنی که ریشه فعل در این گونه زبانها نمی تواند بیشتر از آنچه هست تجزیه گردد .

چهارم آنکه در زبانهای اندو - اروپایی و آریایی ریشه فعل همان فعل امر مفرد ساده یعنی بدون وند است .

بادر نظر گرفتن مشخصات فوق تنهاریشه فعلی که در زبان دری وجود دارد همان فعل

(۱) محمد جواد شریعت ، دستور زبان فارسی ، چاپ اصفهان ، ۱۳۴۹ ، ص ۱۸۲ .
 (۲) محمد جواد شریعت (دستور زبان فارسی ص ۱۸۴) آنرا فعل بدون زمانه و شخص گفته است ، البته فعل گفتن و آن هم بدون زمانه و شخص قابل تأمل است ، بهتر آنکه آنرا نام کار یا اسم فعل گوئیم .

(۳) پرویز خانلری ، دستور زبان فارسی چاپ چهارم ، ۱۳۵۵ ، ص ۲۵

امر مفرد و ساد هاست که اجزای آن نسبتاً ثابت بوده غالباً يك هجایی و برخی از آن دو هجایی و به ندرت هم سه هجایی می باشد ، رو ، خور ، بین ، پوش ، نوش ، بر ، باف ، روپ ۰۰۰ يك هجایی •

شنو، نویس ، گشای، نمای ... دو هجایی، و تنها پراگم سه هجایی است .
همین ریشه است که در مرحله نخست بدون تغییر با پذیرفتن و نداها فعل های حال را می سازد یعنی اصل حال را تشکیل میکند. مثلاً ریشه «خور» را در نظر میگیریم :

فعل حال استمراری و مطلق :

«پیشوند استمراری (می) + ریشه فعل (خور) + شناسه ها (ام ، یم ، ی، ید، اد، اند) فعل حال التزامی :

«پیشوند تأکید (ب) + ریشه فعم (خور) + شناسه ها •

فعل امر مفرد و جمع :

«پیشوند تأکید (ب) + ریشه فعل (خور) + شناسه ها (صفر ، ید)

فعل نهی مفرد و جمع :

«پیشوند نهی (مه) + ریشه فعل (خور) + شناسه ها (صفر ، ید)

در مرحله دوم ، همین ریشه حال است که با پذیرش پسوند های ماضی ساز و بعضاً وقوع تغییرات قوتی قبل از پسوند ماضی ساز اصل فعل های ماضی را در زبان دری تشکیل میدهد ، یعنی که در زبان دری برای فعل تنها يك ریشه وجود دارد و آن همین فعل امر مفرد ساده است که هم اصل فعل های حال است و هم اصل فعل های ماضی از آن ساخته میشود • البته در زبان فارسی میانه هم رابطه میان ماده های زمان ماضی و حال وجود داشته است •

اصل ماضی فعل در زبان دری از ریشه اساسی فعل یعنی ریشه حال در تحت ضوابط و قواعد خاص و منظم ساخته شده است البته این موضوع را نکات آتی روشن می سازد •

نخست اینکه واحد های صوتی آغازی در اصل حال و ماضی یکی است یعنی همه اصوات

آغازی از ریشهٔ حال به ریشهٔ ماضی انتقال میکند (۱) جز در اصل «بین» و «دید»، علت آن هم اینست که این دو اصل از هم جدا اند ، چنانکه (بین) از ریشهٔ جدا گانه بوده در پهلوی به شکل (وین) آمده است و (دید) از ریشهٔ پهلوی (دی) به همان معنی می‌باشد (۲) و اما در باقی فعل حاصل حال و ماضی از یک ماده بوده دارای اصوات آغازی واحدند

مثلا :

اصل حال	اصل ماضی	اصل حال	اصل ماضی
خوان	خواند	نویس	نوشت
ده	داد	رو	رفت و نظایر آن

دوم آنکه همه اصل های ماضی از اصل حال بایساوندهای محدود و مشخص (ت) و (د) ساخته میشود که این دو واحد صوتی جفت هم اند ، یعنی هر دو انسدادی دنداننی ، منتها نخستین بی آوا و دومی با آوا است ، البتّه به کار برد یکی از این پساوندهای جفت در این زمینه بنا بر تأثیر واحد صوتی ماقبل پساونده صورت میگیرد ، یعنی در تحت قانون- نمندی خاص یکی از این دو پسوند در اصل حال افزوده شده اصل ماضی پدیدار می‌شود . چنانچه جایی که صوت ماقبل پسوند ماضی ساز صامت بی آوا بوده است پسوند (ت) به کار رفته است و اگر صامت با آوا و یا مصوت بوده پسوند (د) مورد استعمال قرار گرفته است ، مثلا : نوشت، نشدست ، رفت، ریخت و غیره که قبل از پسوند ماضی ساز (ت) صامت هابی آوای (س ، ش، ف، خ) قرار دارد و یا : خورد، خواند، دید ، نمود ، پرورد ، فرستاد و غیره که قبل از پسوند ماضی ساز (د) واحد های صوتی با آوای (ر) ، (ن) و یا مصوت های (ی، و، آ، ا) جا گرفته است .

(۱) ناصر رهیاب ، زمان در فعل ، مجله خراسان ، سال دوم ، شماره پنجم ، ص ۸۲
 (۲) و.س. راستار گریوا ، دستور زبان فارسی میانه ، چاپ علمی ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۲۲ ، پرویز خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، چاپ سوم ، ۱۳۵۴ ، ج ۲ ، ص ۲۲۸ ، همایون فرخ ، «دستور جامع . ص ۵۹۸» آنرا نظیر چین وچید شمرده است یعنی «بین» یا «وین» که اصل ماضی آن «دید» شده است .

سوم با نتیجه گیری از زمینه دوم ساختار اصل ماضی از حال ، تثبیت می شود که هواره در اصل ماضی قبل از پسوند ماضی ساز ، واحد های صوتی مشخص و محدود قرار گرفته است ، بدین معنی که قبل از پسوند(ت) همیشه صامت های (س،ش،ف،خ) آمده است و قبل از پسوند(د) صامت های(ر،ن) یا بصوت های (ی،و،آ،ا) .

بنابر همین نکته دیده می شود که پسوند های ماضی ساز (ت) و (د) یا راسا و بدون تغییر در انجام اصل حال قرار میگیرند و اصل ماضی را می سازند و یا با اندک تغییر در اصل حال همراه با اصواتی موافق و مناسب با صوت خود شان اصل ماضی را تشکیل میدهند ، یعنی در هر صورت در زبان دری در زمینه ساخت اصل ماضی از اصل حال قانو نهدنی و نظم خاص دیده می شود و این خود بیانگر آنست که اصل ماضی فعل از اصل حال آن ساخته شده است .

اینک ما با نظر داشت واحد های صوتی آخری ریشه و دیگر مشخصه های آن که موجب گزینش یکی از و ند های ماضی ساز و افزایش و کاهش و ابدال بعضی از واحد صوتی در بخش های آخر ریشه می شود پسوند های ماضی را در تحت ردیف بندی های ذیل ارایه میداریم :

۱- پسوند (ت) ماضی ساز راسا باریشه هایی می آید که مختوم به صامت های بی آوا

وسایشی (ش) و(ف) باشند، مثلا اصل های:

ماضی	حال	ماضی	حال
بافت	باف	گشت	کش (به ضم اول)
یافت	یاف	شگافت	شگافت
		شگفت	شگف (به ضم اول)

۲- پسوند (ت) ماضی ساز با ریشه های مختوم به (ب) و ابدال آن به (ف) ، چون :

تافت	تاب	روفت	روب
یافت	یاب	شتافت	شتاب

فریب	فریفت	کوب	کوفت (۱)
آشوب (متروک)	آشفت	• (با ابدال يك مصوت)	
۳- پسوند (ت) و ابدال نیم مصوت (و) در مصوت مرکب به (ف) مثلاً :			
کاو	کافت	رو	رفت
شنو	شنفت	گو (۲)	گفت
۴- پسوند (ت) و ابدال نیم مصوت هادرمصوت مرکب و ابدال (ه ، ل ، ن) ماقبل مصوت به (س) ، چون:			
حال	ماضی	حال	ماضی
آرای	آراست	پیرای	پیراست
جوی	جست (با ابدال ال يك مصوت)	شوی	شست (با ابدال يك مصوت)
روی	رست (با ابدال يك مصوت)	نشین	نشست (با ابدال يك مصوت)
چه	چست	خواه	خواست
ره	رست	گاه	کاست (۳)
گسل	گسست (گسیخت)	شکن	شگست
بعضاً در چنین مورد (ن) ما قبل آخر نیز به (س) بدل شده است ، البته در آن صورت (ت) آخر بدل از (د) باشد که مناسبت تلفظی با (س) دارد ، چون :			
بند	بست	پیوند	پیوست

(۱) ابدال «ب» و «ف» در سایر موارد نیز در زبان پهلوی ودری دیده شده است . مثلاً زبان و زفان • «بهار» سبک شناسی ، ج، ص ۲۱۶

(۲) این «و» همان «و» اعجمی است که بین «و» و «ف» تلفظ می شده است «بهار» سبک شناسی ، ج، صص ۲۱۶ ، ۲۱۹ «

(۳) ابدال «س» و «ه» يك با دیگر در زبان پهلوی ودری بعضاً دیده شده است ، مثلاً پوهرو پسر (پور) . پا تفراس و پا دافراه ، آگاه و آگاس « بهار ، سبک شناسی ، ج ۱ ، ص ۲۱۵ «

۵- پسوند (ت) و افزایش (اس) یا (ایس) به حیث جزء وقایه ، مثلا •

توان	توانست	دان	دانست
نگر	نگریست	گر	گریست

۶- پسوند (ت) که با ریشه های مختوم به (ل) و (س) ماقبل مصوت بالایی یا میانی و (ر) ماقبل مصوت پایینی یا میانی آید، (ل،س،ر) به (ش) بدل گردد ، مثلا :

حال	ماضی	حال	ماضی
نویس	نوشت ((با ابدال يك مصوت))	هل	هشت
لیس	لشت	ریس	رشت
گذار	گذاشت	دار	داشت
کار	کاشت (گشت)	گمار	گهاشت
بردار	برداشت	گذر	گذشت
نگار	نگاشت	انگار	انگاشت
پندار	پنداشت	انبار	انباشت (۱)

در زمینه فوق بعضا (ر) ما قبل آخر نیز به (ش) بدل شده است ، پس در آن صورت (ت) آخر هم بدل (د) باشد که مناسبت تلفظی با (ش) دارد ، مثلا :

نور د	نوشت	گرد	گشت
-------	------	-----	-----

اما در ریشه های «پذیر» و «گیر» که (ر) آخر ما قبل مصوت بالایی است به حال خود مانده آنجا میان (ر) و پسوند ماضی ساز (ت) اصوات (اف) به حیث وقایه است چون :

پذیر	پذیرفت	گیر	گرفت (با ابدال يك مصوت)
------	--------	-----	-------------------------

(۱) ابدال (ر)، و (ش) در سایر موارد نیز در زبان پهلوی و دری دیده شده است، مثلا:

وتر تن = گذشتن ، و ترت = گذشت «بهار ، سبک شناسی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶»

همچنین «شناس» چون مخطوم به (س) ماقبل مصوت پایینی و هم از اینکه صوت آغازی خودش (ش) است پس دراین زمینه (س) به (خ) بدل شده است واصل ماضی آن به شکل «شناخت» آمده است .

۷- پسوند (ت) و ابدال صامت (ش) و (ز) ماقبل مصوت به (خ) مثلا در اصل های :

حال	ماضی	حال	ماضی
دوش	دوخت (۱) دوشید	ساز	ساخت
نواز	نواخت	گداز	گداخت
افروز	افروخت	افراز	افراخت (افراشت)
بیز	بیخت	دیز	ریخت
آویز	آویخت	آمیز	آمیخت
آموز	آموخت	انداز	انداخت
اندوز	اندوخت	سوز	سوخت
گریز	گریخت	تاز	تاخت
دوز	دوخت	پرواز	پرداخت
انگیز	انگیخت	باز	باخت
پز	پخت (با ابدال يك مصوت) آز (متروك)	آخت « کشید ... »	
توز	توخت «جست...»	فروش	فروخت
آهیز (متروك)	آهیخت «کشید...» (۲)		

(۱) ابدال «ش» و «خ» در پهلوی ودری در بعضی موارد دیگر نیز دیده شده است،

مثلا : دوحیوگ و دوشیزه ، دوخ و دوش «بهار، سبک شناسی ، ج ۱ ، ص ۲۱۲» .

(۲) در زبان پهلوی و دری و نیز در فارسی میانه چنین ابدال (خ) و (ز) دیده شده است،

مثلا در پهلوی نرست و نخست «بهار، سبک شناسی ، ج ۱ ، ص ۲۱۴ ، راستار گر یوا،

دستور زبان فارس میانه ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۲۱»

۸- پسوند (د) ماضی ساز راسا با ریشه‌هایی می‌آید که مختوم به صامت (ر) و (ن)

ماقبل مصوت باشد :

ماضی	حال	ماضی	حال
پژمرد	پژمر	مرد	مر
گسترد	گستر	فشرد	فشر
گزارد	گزار	پرورد	پرور
آورد (آر ، مخفف آن)	آور	برد (با ابدال يك مصوت)	بر
افشانند	افشان	خوانند	خوان
راند	ران	مانند	مان
فشانند	فشان	نشانند	نشان
آگند	آگن	کند	کن (به فتح اول)
پراگند...	پراگن	افگند	افکن

و ا مادر ریشه (کن) چون (ن) ماقبل مصوت میانی است بنا بر آن پس از ابدال (ان) به ضم اول به (ار) به فتح اول، پسوند (د) با آن پیوسته و «کرد» شده است .

۹- پسوند (د) ماضی ساز و ابدال مصوت‌های مر کب (آی ، او) به (و) ، مثلا دراصل

های :

ماضی	حال	ماضی	حال
سرود	سرای	گشود	گشای
فرمود	فرمای	فزود	فزای
افزود	افزای	آلود	آلای
پیمود	پیمای	آزمود	آزمای
پالود	پالای	اندود	اندای
زدود	زدای	آسود	آسای
ربود	ربای	بخشود	بخشای
سود	سای	فرسود	فرسای
شنود	شنو	نمود	نمای

غنود	درو	درو	غنو
(۲) بود	شو	شد (با ابدال يك مصوت) (۱)	بو

ریشه «بو» در زمانه حال در متون کهن‌دری با گردان مکمل دیده می‌شود ، مثلاً: بوم ، بویم ، بوی ، بوید ، بود ، بوند . البته امروز تنها سوم شخص مفرد یعنی «بود» متداول است و «بو» با ابدال «او» به «آش» به صورت باش معمول است ، همچنان ریشه دیگر به همین معنی از اصل پهلوی (اه، ah) آمده است . (۳)

که تنها از آن «است» مورد استعمال دارد البته گردان آن به شکل وندو شناسه به‌کار می‌رود ، مثلاً : «ام ، ایم ، ای ، اید ، است ، اند» .

۱۰- پسوند (د) و ابدال مصوت (آ) به مصوت (ضمه) ، مثلاً :

حالی	ماضی	حالی	ماضی
فشار	فشرد	سپار	سپرد
آزار	آزرد	افشار	افشرد
۱۱- پسوند (د) و افزایش مصوت (آ) مثلاً :			
ایست	ایستاد	افت	افتاد
ته	نهاد	فرست	فرستاد
ده	داد(۴)	شمار	شمرده

(۱) به قول همایون فرخ «دستور جامع، ص ۵۹۷ ریشه ماضی این فعل نخست به شکل «شود» باواو معروف بوده است .

(۲) در فارسی میانه نیز به شکل «بو» و «بوت» آمده است «راستار گریوا، دستور زبان فارسی میانه ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۲۱»

(۳) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، چاپ سوم ، ۱۳۵۴ ، ص ۲۲۹ .

(۴) در فارسی میانه نیز ابدال ده dah و دات dat آمده است «راستار گریوا،

دستور زبان فارسی میانه ، ص ۱۲۲»

۱۲- پسوند (د) و کەش(ن) (۱)

آفرین	آفرید	آفرین	آفرید
چین	چید	آجین	آجید (متروک)
زن	زد	بین(وین)	دید (با ابدال يك صامت)

اصل های «بین» و دید به قول خانلری «تاریخ زبان فارسی ص ۲۲۸» و راستار گریوا «دستور زبان فارسی میانه ، ص ۱۲۲» دوریشه دارند و هر یک از ماده جدا گانه آمده است ، یکی «وین» که بین شده است و دیگر «دی» به همین معنا که اصل ماضی از همین ریشه با پسوند (د) ساخته شده است به شکل «دید» .

همچنان ریشه «آی» ، «مد» یا «آمد» دوریشه جداگانه دارند (۲) به قول خانلری «تاریخ زبان فارسی ص ۲۲۸» ریشه حال «آی» و ماضی آن «گم» به فتح اول و پیشوند «آ» و کەش «گک» باشد .

۱۳- پسوند (د) و افزایش «ی» یعنی یای معروف ، این گونه اصل های ماضی از واژه های دری و حتی واژه های اسمی آن حیثیت ریشه حال را به خود میگیرند و نیز از کلمه های دخیل در زبان دری ساخته می شود مثلا :

حال	ماضی	حال	ماضی
بخش	بخشید	نوش	نوشید
پوش	پوشید	جوش	جوشید
در	درید	ره	رهید
دم	دمید	خم	خمید
رم	رمید	پر	پرید
گرد	گردید	بر	برید
کش (به فتح اول)	کشید		

(۱) زابرت ا.هال. زبان و زبانشناسی ، ترجمه رضا باطنی ، چاپ دوم ، ۱۹۵۷ ،

(۲) راستار گریوا ، دستور زبان فارسی میانه ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۲۲ .

ماضی	حال	ماضی	حال
کاوید	کاو	دوید	دو
مزید	مز	افتید	افت
لرزید	لرز	جوید	جو
گزید	گز	لغزید	لغز
ماضی	حال	آمرزید	آمرز
گسلید	گسل	خلید	خل (متروک)
گفید	گف	ترقید	تر ق
گنجید	گنج	چرید	چر
جنبید	جنب	ترسید	ترس
رسید	رس	پرسید	پرس
قپید	قپ	چسپید	چسپ
غلتید	غلت	تپید	تپ
تنید	تن	خواید	خواب
یازید	یاز	قابید	تاب
مکید	مک	چکید	چک
لنگید	لنگ	جنگید	جنگ
ورزید	ورز	رنجید	رنج
سایید	سای	رویید	روی
خایید	خای	زایید	زای
پالید	پال	خارید	خار
مالید	مال	نالید	نال
رقصید	رقص	بالید	بال
فهمید	فهم	طلبید	طلب

در نتیجه با دقت در پیسوند ماضی ساز (ت) و جفت و متناظر آن (د) و با نظر داشت موافقت تلفظی آنها به ارتباط با واحد های صوتی ما قبل خود در ریشه حال ، میتوان

گفت که اصل های ماضی دارای پسوند های ذیل می باشد : «ست ، شست ، فت ، خت ، رد ، ند ، اد ، آد، اود، آید»

روشن است که پسوند بی آوای ماضی ساز (ت) پس از واحد صوتی بی آوا آمده است و این خود اصل است (۱) و پسوند ماضی ساز (د) پس از واحد های صوتی با آوا و مصوت ها به کار رفته است و بدل (ت) می باشد .

همچنان در زبان دری یک نوع اصل های حال و ماضی گذرای اجباری و جود دارد که این گونه اصل ها نیز به ترتیب از ریشه اصلی فعل ساخته شده اند ، چنانکه اصل حال گذرای اجباری از ریشه اصلی فعل گذرا یا نا گذار با آمدن پسوند (آن) تشکیل میگردد و از آوردن پسوند های ماضی ساز از این گونه یعنی (آند) و یا (آنید) با آن ، اصل ماضی آن ساخته می شود البته بعضی از آن با پسوند (آنید) نمی آید، اصل های فعل گذرای اجباری قرار ذیل است :

ریشه	اصل حال گذرا	اصل ماضی گذرا
پوش	پوشان	پوشاند
نوش	نوشان	نوشاند
دو	دوان	دواند
خم	خمان	خماند
کش	کشان	کشاند
دم	دمان	دماند
خور	خوران	خوراند
لفز	لفزان	لفزانه
جوش	جوشان	جوشاند
روی	رویان	رویاند

(۱) پرویز خانلری ، دستور زبان فارسی بنیاد فرهنگ ، چاپ چهارم ، ۱۳۵۰ ، ص

ریشه	اصل حال گذرا	اصل ماضی گذرا
غلطه	غلطان	غلطانید
جنگ	جنگان	جنگانید
رس	رسان	رسانید
گذر	گذران	گذرانید
لرز	لرزان	لرزانید
چسپ	چسپان	چسپانید
ترقی	ترقان	ترقانید
کف	کفان	کفانید
ترس	ترسان	ترسانید
گنج (به ضم اول)	گنجان	گنجانید
کپ	کپان	کپانید
وه	وهان	وهانید
خل (متروکه)	خلان	خلانید
تک (متروکه)	تکان	تکانید
خند	خندان	خندانید
لنگ	لنگان	لنگانید
گری	گریان	گریانید
شنو	شنوان	شنوانید
گسل	گسلان	گسلانید
پرور	پروران	پرورانید
جنب	جنبان	جنبانید
میر	میران	میرانید
چش	چشان	چشانید
چر	چران	چرانید
در	دران	درانید

ریشه	اصل حال گذرا	اصل ماضی گذرا
دان	دانان	داناند
شناس	شناسان	شناساند
شگف	شگفان	شگفاند
از واژه های دخیل :		
رقص	رقصان	رقصاند
فهم	فهمان	فهماند
لگ (متروکه)	لگان	لگانند

بعضی از اصل های ماضی این گونه فعل ها از اصل ماضی اولی با پسوند (آند) ساخته می شود ، واضح است که این دگرگونی هم ناشی از توافق فونیمی و سهولت تلفظی اصل فعل می باشد ، از قبیل :

شگن	شگنان	شگستانند
ریز	ریزان	ریختاند
سوز	سوزان	سوختاند
خیز	خیزان	خیستانند
گریز	گریزان	گریختاند
آموز	آموزان	آموختاند

ساختمان این اصل های فعل که با پسوندهای مشخص و معین از ریشه اصل فعل ساخته می شوند ، همچنان واضح می سازد که فعل ها در زبان دری همه دارای يك ریشه اصلی اند و با آمدن پسوند های خاص اصل ها و گردان های مختلف فعل در زمانه های گوناگون ساخته می شود ، البته از ریشه اصلی فعل با آمدن شناسه ها گردانهای فعل حال تشکیل میگردد و با آمدن پسوند ماضی ساز به ریشه اصلی ، اصل ماضی ساخته می شود و آن همان سوم شخص مفرد می باشد که با آمدن شناسه ها و دیگر تندها باقی گردان های فعل ماضی تکمیل میگردد ، مثلا: از «خور» : خور و خورد باقی گردان فعل ماضی مطلق ساخته می شود ، چون : خوردند ، خوردی ، خور دید ، خوردم ، خوردیم .

همچنان با آمدن پسوند های گذرا ساز و اجباری با ریشه اصلی فعل اصل گذرا و اجباری ساخته می شود و آن همان شخص دوم مفرد می باشد و با آوردن شناسه ها باقی ساخت های آن تکمیل میگردد ، مثلا : از «نوش» ساخته می شود: بنوشان و بنوشانم . بنوشانید ، بنوشانند . بنوشانم ، بنوشانید ، بنوشانند . بنوشانید ، بنوشانم .

پوهاند دكتور جاويد

کوتاه گفته هايي

پيرامون شاهنامه

وسراينده آن

حما سه هاي جهاني پيش از فردوسي :

تاريخ نشر داستا نهاي اسا طيسري ايلياد Iliad و اوديسه Odyssey منسوب به همر Homer رانهد تاهشت سال پيش از ميلاد تعيين کرده اند. افسانه مها بهار ات Mahabharata که نخستين منظومه حماسي هند غربي است (شرح جنگ هاي بين احفاد و اعقاب بهارا تا Bharata) دريك هزار سال پيش از ميلاد سروده شده . (زمان رامايانا به پنجصد پيش از ميلاد ميرسد) . موضوع مها بهارات (مبارزه ياندوانها Pandava يا پسران پاندو Pandu باپسر عموها يشان کورها Kuru برسر تخت و تاج Indraprashta يا دهلي است)

داستان مها بهارات از نويسنده ناشناسي است که بنا به سنت به (Vyasa) قديس نسبت داده مي شود اين مجموعه نامتجانس که از ۱۸ کتاب يا تقر يبياسا نود هزار بيت بما رسيده شامل قصه ها ، افسانه ها ، تمثيل ها و حکمت ها ييست که طی قرون متمادی یعنی از پنج قرن پيش از ميلاد تا قرن چهارم ميلادی بوجود آمده است .

نخستین نوع شعر ی که بشر ابداع کرده حماسه است که در آن داستا نه‌ای رزمی و پهلوانی ، جنگ ها و دلاوریهای قهرمانی ملی برای خواندن و نقل کردن شرح داده شده است . گویند بشر پیش ازینکه به مراحل از کمال ذوقی و معنوی ، ترقی و پیشرفت فرهنگی رسیده باشد آثار حماسی خود را بوجود آورده است توجه به شاهنامه سرایی در زمان وجود آمد که خراسانیان دوره های درخشان تمدن ، فرهنگ و معرفت را پشت سر گذاشته بودند و احساس مقاومت ملی در مقابل تازیان اوج گرفته بود گویا خراسا نیان نه تنها با قیام های سیاسی و نظامی ، و نهضت های مذهبی و دینی مقابل تسلط امویان قد علم کردند بلکه با جنبش ادبی و حرکت فکری نیز ، در مقام مبارزه برآمدند و یکی از دلایل توجه به حماسه سرایی در همین عهد همین امر بوده است . شاهنامه فردوسی که بکمال معنی و جمال ظاهر آراسته است درین نهضت ملی تأثیر عظیم داشته است . بجاست که می گویند : فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای دری و شهنامه فخریم ترین منظومه حماسه ملی ماست .

شاهنامه مسعودی مروزی :

این شاهنامه که در قرن چهارم هجری قمری سروده شده ظاهراً قدیمترین شاهنامه منظوم دری است که فقط دو بیت از آغاز و یک بیت از آخر آن بهار رسیده است . بیت اول ظاهراً یکجا خللی دارد و باید سقطی در آن واقع شده باشد . اگر بنا بر ضرورت شعر کیو مرث بخوانیم درست میشود ولی در مصرع دوم اشکال
بهر تقدیر باقی است . دو بیت اول اینست :

نخستین کیومرث آمد بشا هی مگر فتنش به گیتی درون پیش گاهی
چو سی سالی به گیتی پادشاه بود کی فرمانش بهر جایی روا بود
بیت آخر اینست :

سپری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند از جهانا

از دو شاهنامه منثور ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی جز نام چیزی به ما نرسیده

اما معروفترین شاهنامه فارسی شاهنامه ابو منصور است .

شاهنامه ابو منصورى :

این شهنامه در اواسط قرن چهارم هجری قمری به فرمان ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی از روی نامه های کهن ایرانی گردآوری شده است مایه ۱ صلی کار دقیقی و فردوسی در نظم شاهنامه بوده است .

کتاب « خداینامه » مأخذ اصلی شاهنامه ابو منصورى بود که در اواخر عهد ساسانی تدوین شده و عبارت بوده است از داستان های ملی و حوادث تاریخی که از قدیمترین زمان ها سینه به سینه نقل می شد تا دورانی که شکل تاریخی بخود گرفت .

این کتاب در قرن دوم هجری به نام سیر الملوك یا سیر الملوك فرس عبری ترجمه گردید ، مترجم آن بر خلاف آنچه که زوتنبرگ فرانسوی گفته است ابو منصور عبدالملك تعالی نبوده قطعاً ابو منصورحسین بن محمد مر غنی است (ص ۲۰۶ تمدن ایرانی)

ترجمه فارسی آن احتمالاً در ۳۴۷ هـ ق و پیش از فردوسی صورت گرفته است . مقدمه این شاهنامه که در دست هست بنام مقدمه قدیم شاهنامه معروف است و از قدیمترین آثار منشور دری بشمار میرود .

التاج :

ترجمه نوشته های پهلوی بزبان عربی از اوایل قرن دوم شروع شد (اگر ترجمه کتاب دیوان عراق را از زبان پهلوی به عربی نخستین ترجمه بدانیم تاریخ آن به نیمه دوم قرن اول می کشد) ترجمه آثار پهلوی به عربی از دوران ابن مقفع (مقتول در سال ۱۴۲ هـ ق) رونق یافت . از مترجمان پهلوی به عربی در حدود سی تن را می شناسیم ، مجموع کتاب هایی که به عربی ترجمه شده از یک صد عنوان تجاوز نمی کند ابن مقفع کتاب التاج یا تاجنامه را به عربی ترجمه کرد . تاجنامه عنوان خاص یک کتاب نبود بلکه عنوان یک دسته کتاب ها یی بوده است که در موضوع خاص خود تألیف شده مانند اندرز نامه ... مشتمل بر رسم و آیین پادشاهی و آگاهی بر سرگذشت و سنت های ایشان ، تعلیمات در امور سلطنت و تشریفات درباری و سخنان حکیمانه نظیر کتاب التاج فی - سیره انوشیروان .

نسخه های شاهنامه :

نسخه های شاهنامه در کتابخانه های جهان فراوان است . تعداد ابیات شاهنامه در حدود پنجاه و پنج هزار است و لواینکه خود فردوسی آنرا در حدود شصت هزار خوانده شاید قسمتی از آن به ما نرسیده و یا اینکه از باب مسامحه در عدد گفته است نسخه های تاریخدار شاهنامه بدینقرار است .

۱- نسخه مؤرخ ۶۱۴ هـ . ق که اخیراً در فلورانس ایتالیا پیدا شده . خبر این نسخه در ۱۳۵۷ بخش شد .

۲- نسخه موزیم لندن سال کتابت ۶۷۵

۳- نسخه قاهره سال ۷۰۵

۴- نسخه استانبول ۷۳۱ (یا هشتادونه تصویر)

۵- نسخه نیویارک ۷۳۳

عالی ترین نسخه بدون تاریخ ، نسخه اتحاد جماهیر شوروی است اما قدیمترین شاهنامه مصور جهان که پیش از مغول (قدیمترین از شاهنامه قاهره و استانبول) نگاشته شده شاهنامه فیروز پشتونجی دستور بلسارا معروف به شاهنامه مؤسسه کاکا - بمبئی ، اوایل قرن هفتم است که دارای ۴۵ تصویر است و نخستین تصویر آن دربار محمود است .

رستم دشمن شاهنامه :

رستم در شاهنامه ابر مردی است از لحاظ نیروی جسمی خارق العاده، از لحاظ توانایی روحی بسیار نیرومند ، دارای صفات و ملکات انسانی ، باطبع لطیف توأم با زیرکی ، حیل - مکاری و هکاری . جهان دیده ، سنجیده ، جاه و مقامش از همه والا تر و احترامش افزونتر (از مقاله دکتر مهدی فروغ زیر عنوان رستم - قهرمان تراژدی)

شناخت فردوسی :

از نام و نام پدر و تاریخ تولد و وفاتش اطلاع نداریم . تولد او را در حدود سال های ۳۲۹ هـ ق (مطابق ۹۴۰ میلادی) حدس زده اند گویا در آغاز پادشاهی محمود شصت

ساله بود وفات اورادر حدود ۵۴۱۱ هـ (مطابق ۱۰۲۰) تخمین کرده اند . زاد گاه و آرا مگاه او هر دو طوس است .

فریز انگلیس در سال ۱۲۳۶ ق مطابق ۱۸۲۰ م. گور فردوسی را دیده بود که مزار محقری بیش نبود .
هجو نامه :

به قول نظامی شش بیت از هجو نامه باقی مانده . آنچه که بنام هجو نامه معروف است از روی روایات افواهی نظم شده و به فردوسی نسبت داده شده است . آن قسمتی که از خود فردوسی است در متن شاهنامه به صورت متفرق آمده است و کسی آن ابیات پراکنده را بدون ذکر مناسبت هـای یکجا گرد آورده و همه را به محمود راجع ساخته است قصه ملاقات فردوسی با شعرا در باغ غزنه و مسابقه آنها در گفتن رباعی معروف در قافیه مشکلی و بردن عنصری او را پیش سلطان بکلی افسانه است و نخستین کسی که این افسانه را آورد ذکر بای قزوینی مؤلف آثار البلاد است سال تألیف ۶۷۴ ترجمه هایی از شاهنامه :

سر ویلیام جونز Sir Willam Jones خاورشناس انگلیسی ظاهرا نخستین کسی بوده است که قسمت های از شاهنامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۷۷۴ در مجموعه یی تحت عنوان ((ادبیات آسیایی)) در لندن انتشار داده است .

دیگر ژوزف شامپوَن Joseph Champion شاعر انگلیسی بود که به ترجمه قسمتی از شاهنامه پرداخت بعد، از هاجمان Hageman آلمانی در

۱۸۰۱ قسمتی از شاهنامه را بزبان آلمانی ترجمه نمود ، سپس والنبرگ اطریشی Wallenburg در ۱۸۱۰ قسمتی از شاهنامه را به زبان اطریشی ترجمه کرد .

فردریک روکرت Fredriek Rukert شاعر و ایران شناس آلمانی گویا نخستین کسی است که داستان هیجان انگیز رستم و سهراب را به صورت داستان مستقل ترجمه و منتشر کرده است . روکرت در سال ۱۸۳۸ این داستان را بشیوه یی نفوذ و دلپسند در آلمان منتشر ساخت . اتکینسون Atkinson ترجمه انگلیسی سهراب و رستم را با متن

فارسی در ۱۸۱۶ در کلکته انتشار داد .

شاعر و محقق انگلیسی ماتیو آرنولد Mathew Arnold (۱۸۸۸ - ۱۸۲۲) ازین داستان منظومه بی ساخت که بیشترصورت اقتباس دارد ودرسال ۱۸۵۳ آنرا درلندن منتشر کرد .

کمی بعد شاعر وخواور شناس روسی واسیلی آندری یویچ ژ و کوفسکی Vassili Andrievitch jonkoski (۱۸۵۲ - ۱۷۸۳) به زبان روسی به نظم آورد و منتشر ساخت . داستان رستم و سهراب یاد آور نمایشنامه ادیپوس Odipus اثر سو فوکل Sophocle است .

ژول موهل (۱۸۰۰ - ۱۸۷۶) ایرانشناس فرانسوی شاهنامه را به نثر فرانسوی ترجمه کرد . این ترجمه در هفت مجلد بزرگ بطبع رسیده است با مقدمه ممتعی در باره شاهنامه موهل در باب سهراب نامه ذکر میکند که آن داستان شباهت تامی دارد بیک قطعه ، نظم آلمانی که از قرن هشتم میلادی مانده و دو قفسه تصنیف آواز خوانی خیلی قدیمی ایر لاندی و یک قصه روسی قدیم .

فن ها هر در تاریخ ادبیاتی که سال ۱۳۴۳ = ۱۸۱۸ میلادی دروین بطبع رساند مطالعات جالبی درباره فردوسی بعمل آورد و نولدکه Noeldeke آلمانی دقیق ترین تحقیقات در باب فردوسی و شاهنامه را انجام داد .

فرهنگ شاهنامه فریتس ولف یهودی Fritz Woelf متوفی ۱۹۴۳ که در سال ۱۹۳۵ در برلین به نام Glossar Zu Firdosis schahnome به چاپ رسیده یکی از ارجمندترین کارهای خاور شناسان در باره فردوسی و شاهنامه اوست . این بیترا در سرآغاز فرهنگ عظیم خود آورده است :

من این نامه فرخ گرفتم بفال

همی رنج بردم به بسیار سال

برای حل و کشف لغات شاهنامه در قدیم در مشرق زمین کار اساسی نشده است . قدیمترین کتابی که درباره لغات شاهنامه تألیف شده اثر معروف عبدالقادر بغدادی است که در اوایل قرن یازدهم نگاشته شده و سالمان Salamann آنرا در سال ۱۸۹۵ در پترسبورگ به طبع رسانیده است . همچنین علی هکی بن طیفور

بسطا می در سال ۱۰۷۹ کتابی موسوم به گنج نامه در حل لغات شاهنامه تألیف کرده که تاکنون به چاپ نرسیده است .

فرهنگ شاهنامه داکتر شفق و کتاب معجم شاهنامه و همچنین کتاب واژه نامک نوشین از تازه ترین کتابهای چاپی در باب لغات شاهنامه است . مجلدات کشف الایات شاهنامه د بیر سیاقی نیز از کار های با ارزش محققان متأخر است .

فتح بن علی بنداری اصفحانی بامر ملک معظم عیسی بن الملک (۶۲۳ ق مطابق ۱۲۲۶ میلادی) شاهنامه را در دمشق به نثر تازی درآورد . این ترجمه که در شوال ۶۲۱ انجام شده بسیار ساده و روان است .

ترجمه های فراوان منظوم و منثور شاهنامه به زبان ترکی در دست هست ، از آنجمله است ترجمه منظوم علی افندی در ۹۱۶ ق مطابق ۱۵۱۰ میلادی .

هاینه H. Heine شاعر آلمانی منظومه بسیار دلکش و رقت انگیزی در خصوص افسانه تصادف ورود صله با خروج جزا فر دوسی سروده و از آن مضمون شاعرانه بی ساخته است .

یک راهب بودایی ژاپنی به نام Kyosei به قسمت جنوب چین مسافرت کرده و در سال ۱۲۱۷ میلادی در بندر زیتون با تجار ایرانی آشنا شده از آنان خواست برای یادگار چیزی بنویسد و یکی از آن پرورقه ای این دو شعر را نوشت :

جهان خرمی با کس نماند فلک روزی دهد روزی ستاند
جهان یادگار است ما رفتنی به مردم نماند به جز مر د می

* * *

راهب که از زبان فارسی هیچ آگاه نبود همان کرد که این شعر هندوستان باشد و در حاشیه آن ورق به خط چینی یاد داشت کرد . وقتی که وی از چین به ژاپن مراجعت کرد این شعر را به راهب دیگری هدیه داد . از آن زمان تاکنون این شعر در شهر قدیم کیوتو محفوظ مانده است مگر جز بیت :

جهان یادگار است و ما رفتنی به گیتی نماند به جز مر د می

که از شاهنامه است ، شاعر ابیات دیگر شناخته نشد . از یاد داشت های ناصر دهباب ما خود از (ت ، کوریا تاگی) (اعتقاد فردوسی به سرنوشت در شاهنامه) راهنمای کتاب سال بیستم شماره های ۸ - ۱۰ سال ۱۳۵۶ شمسی صص ۵۷۰-۵۷۳

دهقان :

در شرح حال فردوسی خوانده ایم که او از دهقانان طوس بود . یعنی ازدودمان دهقان بود در چنین موارد دهقان یاد دهگان بکسی اطلاق می شد که از مالکان بزرگ و اشراف زاده گان می بود یعنی از آن طبقه مختشم و در عین حال ثروتمند که حافظ و حامی سنین ملی و آداب باستانی بودند و با تتبع با اساطیر پیشینه و روایات قهرمانان گذشته علاقه خاصی داشتند . این عنوان در مورد گوینده بزرگ حماسه میهنی ماکاملا صادق است و مسلماً یکی از کیفیت های بوجود آمدن شاهنامه توجه بهمین امر و ناشی از همبستن خصلت و تربیت ، احساس و تفکر است . هنوز اصطلاح دهگان در قسمتی از افغان - نستان و بلوچستان در مورد دری زبانان و مردم شهر نشین و دهشین بکار میرود . دهقان به معنای بزرگ و کشاورز در سراسر افغانستان متداول است ، این کلمه برابر از معنی ، در نظم و نثر دری اتساعاً به مفاهیم گوناگون بکار رفته است که چند مورد آنرا بایک یک نمونه شعری ذکر می کنیم :

۱ : بزرگ :

دهقان سالخورده چه خوش گفت با سپر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

۲ : رعیت :

(حافظ)

سیم چون شه به دهقان داد تختت وزان کندی نشد شوریده بختت

به خواب دیدن خسرو نیای خویش ا نوسه پروان را (خسرو شریف نظامی) ص ۱۵۳

چاپ امیر

۳ : امیر و حاکم :

چرا خوانم چو فرمان کردم از بر به جای ختم قرآن مدح دهقان

(ناصر خسرو)

۴ : می فروش :

همه ازدیده خون بیالاید دختر رز به خانه د هقان
(مسعود سعد)

۵ : زرد شتی :

ای بدل چو قبله تازی وی بر خ چو قبله دهقان
(فرخی)

۶ : مؤرخ :

سخنگوی د هقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست
(فردوسی)

۷ : عجمی :

مأمون آن گز ملوک دو لت اسلام هر گز چون او ندید تازی ودهقان
(ابوحنیفه اسکافی)

۸ : ایرانی :

از ایران و از ترک واز تازیان نژادی پدید آمد اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بگردار بازی بود
(فردوسی)

شمه بی از آنچه که شاعران گذشته درباره شهنامه و فردوسی گفته اند :

شنیده ام به حکایت که دیده امی برون جهد چو ز مرد بر او برند فراز
من این ندیدم و دیدم که خوا چه دست بداشت برابر دل من بتر کید دیده از
شاهنامه براز هیبت تو نقش کنند ز شاهنامه به میدان رود به جنگ فراز
زهیبت تو عدو نقش شاهنامه شود کزونه مرد بکار آیدو نه برک و نه ساز
(ابو الحسن منجیک ترمذی)

• • •

به شهنامه فر دوسی نغز گوی که از پیش گویند گمان برد گوی
(اسدی طوسی)

آفرین بروان فردوسی
 آن همایون نژاد فرخنده
 او نه استاد بود و ماشاگرد
 او خداوند بود و مابنده
 (انوری)

* * *

سنگوی پیشینه دانای طوس
 که آراسته زلف سخن چون عروس
 اگر هر چه بشنیدی از باستان
 بگفتی دراز آمدی داستان
 نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود
 همان گفت کزوی گزیرش نبود
 (نظامی)

* * *

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن
 هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
 فردوس مقام بادت ای فردوسی
 انصاف که نیک داده ای داد سخن
 (ظهیر فاریابی)

* * *

سکه بی کاندرا سخن فردوسی نشاند
 تا نپنداری که کس از زمره فرسی نشاند
 اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
 او دگر بارش بیلا برد و بر کرسی نشاند
 (ابن یمن)

* * *

درین داستان هفت بیت متین
 مناسب به حال تو تضمین کنم
 به تن ژنده پیل و بجان جبرئیل
 جهان را چو باران بیا بستگی
 که بزم دریات خواند سپهر
 خرد داری و نیکنامی و داد
 که آرایش چرخ گردنده ای
 همی تا بجا یست گردان سپهر
 ز اشعار فردوسی پاکدین
 وزان گفته خویش رنگین کنم
 بکف ابر بهمن بدل رود نیل
 روانرا چو دانش به شایستگی
 برزم اندرون شیر خورشید چهر
 جهان بی سرو و افسرتو مباد
 برزم اندرون ابر بارنده ای
 ازین تفسه هرگز میراد مهر
 (میر عبد النبي قزوینی)

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بران تربت پاک باد
 میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شریں خوش است
 (سعدی)

شاه عباس در ضمن نامه‌یکه به المؤمن‌خان ازبک نوشت این ابیات فر دوسی را درج کرد :

بیایا تا نبرد دلیران کنیم درین رزمگه جنگ شیران کنیم
 به بینم تا اسپ اسفندیار سوی آخور آید همی بی سوار
 یا باره رستم جنگجوی به ایوان نهد بی خداوند روی
 (منشآت حیدرایواغلی)

• • •

در خواب شب دو شین من باشعرا محتم
 کای یکسره معنیان با لفظ بهم درسی
 شاعر زشما بهتر شعر آن که نیکوتر
 از طایفه تازی؟ و زانجهن فرسی؟
 آواز بر آوردند یگرویه بمن گفتند :
 فردوسی و شبنامه ، شبنامه و فردوسی
 (امامی متو فی ۶۶۷ ق)

• • •

در شعر سه تن پیمبر اند هر چند که لانیی بعدی
 او صاف و قیصده و غزل فردوسی و انوری وسعدی
 (صفحه ۵۰ تذکرة الشعراى دو گشتاه سمر قندی)
 برگی از آنچه شعراى معاصر دروصف فردوسی سروده اند :

آنچه کوروش کرد ودارا و آنچه زرتشت‌مبین

زنده شد ازهمه فردوسی شعر آفرین

تازه گشت ازطبع حکمت زای فردوسی‌بدهر

آنچه گردندان بزرگان در جهان از داد و دین

شد درفش گاوایی باز بریا تا کشید

این سوار فارسی رخس فصاحت زیرزین

آنچه گفت اندر اوستا ((زردهشت)) و آنچه کرد

ارد شیر بابکان ، تازدگرد بافرین

زنده کرد آنجمله فردوسی با لفا غداری

اینست گرداری شگرف و انیت گفتار ی متین

ای مبارک اوستاد ، ای شاعر والا نژاد

ای سخنپایت بسوی راستی حیل متین

نامه توهست چون والا درفش گاوایان

فریزدانی وزان بروی چو باد فرودین

باش تا پیدا کند گوهر نژاد پارسی

وز هجر مندی سیا هی ها بشوید زیمن نگین

(باختصار از قصیده ملک الشعرای بهار)

• • •

ای ز تو مشکین هوای شعر چون از مشک جیب

ای ز تو رنگین بساط نظم چون از گل چمن

گوهر از نظم تومی بارد چو باران از سحاب

حکمت از شعر تومی زاید چو از پستان لبن

خود پیمبر نیستی لیکن بود شهنامه ات

آیتی منزل نه کم از معجز سلوی و من

کی بود همچند یکدردری از نظم تو

آنچه یاقوت از بدخشان خیزد و در از عدن

(باختصار از کلام استاد جلال الدین همایونی)

ابر مرگ فردوسی سر فراز گذشته بسی روزگار دراز
تو پنداری اکنون که او زنده است سخنهای نیکو سر آینده است

* * *

سخن گوی فردوسی پاک جان که شادش به فردوس باد ا روان
زوی داستان کهن زنده گشت زبان تازه گفتار پاینده گشت

* * *

بعلم و فضل توان بود زنده در دنیا
که اهل فضل مصنوند از زوال و فنا
نگاه کن تو بدانای شوق فردوسی
بزرگ مرد سخندان و شاعر والا
هزار سال ز عهدش گذشت او زنده است
بلی نمرود و نمیرند مردم دان
شاهنامه او بنگر و ببین که بود

بزنده بودن او بهترین دلیل و گوا
موشح است همه شعر او به فضل و هنر
منزه است همه قول او زریب و ریا
بیان او ز لطف چو روح هستی بخش

کلام او به حقیقت چو عقل راهنما
بیان او همه پنداست و حکمت و دانش
کلام او همه نغز است و دلکش و زیبا
میان گفت وی و گفت شاعران دیگر

بین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا
(با اختصار از قصیده مؤید نابتی)

* * *

ز کلاک گهر بار تو نقش بست یکی داستان نامه باستان
بگفتار و کردار و پندار نیک ره و رسم روشنگر راستان

بشویوا شعار تو شعر دری
 فراز آمد وسوی خورشید رفت
 چو ذره غبار قرون را شکافت
 فرا سوی خورشید امیدرفت
 (گزیده ای از اشعار یاور همدانی)

* * *

حکیم زبر دست دانای طوس
 به نامش سخن میزند طبل و کوس
 ز طبعش سخن رونق تازه یافت
 زبان دری قدر و اندازه یا فست
 در انشای شا هبنامه اعجاز کرد
 بروی سخنگو دری باز کرد
 زدور ش اگر رفته سا لی هزار
 بود نام او زنده در روز گار
 نمیرند مردان روشنروان
 که مانند آثار خود در جهان
 (باختصار از کلام ملك الشعراء قاری عبدالله)

* * *

جهان آفرین گر جهان آفرید
 سخن آفرین داستان آفرید
 جهان سر بسر داستان است و بس
 نماند به جز داستانی ز کس
 چو فردوسی طوسی اندر جهان
 نیا موخت کس راز این داستان
 به شهنامه گر داستا نها سرود
 جز این، آرما نیش در دل نبود
 که هم زنده دارد زبان دری
 بتازی زبانش دهد برتری
 هم از یاد بگذشته پر شکوه
 دهد یاد هر مرد دانش پیژوه
 که این داستانها پر از رازها ست
 وگر ژرف بینیش بس پر بها ست
 باختصار از کلام کاظم رجوی (ایزد)

چند سخن از کلام خاور شناسان در باره فردوسی :

هانریش ها یینه متوفی ۱۸۵۶

شهنامه نقاشی زنده و پر جلالی است که با رنگهای دلپذیر و روح پرور آراسته و
 با گلهای فراوان زینت یافته است .

سنت بو متوفی ۱۸۶۹ :

فردوسی از جمله سه شاعر محتشم است که برای ملل کهنسال آسیا حماسه های
 عظیم و معزز ساخته اند .

ارنست رنان متوفی ۱۸۹۲ :

فردوسی مظهر اصالت نژاد ایرانی است

نوله که :

عشق فر دوسی نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هر يك بيتی که بنام آنها می -
سراید آشکار می شود .

رما سکو یچ :

شهنامه در ادبیات عالم یکی از حماسه های معدود بزرگ و يك شاهکار ادبی است
بر تلس

گنجینه های بدایع فر دوسی بقدری بزرگ و متنوع است که هر گز
نمی توان در ضمن يك خطابه از تمام آنها سخن راند . بدیعی است ما دامیکه
در جهان مفهوم ایرانی وجود خواهد داشت نام پر افتخار شاعر بزرگ هم که تمام
عشق سوزان قلب خود را بوطن خویش وقف کرده بود جاوید خواهد بود . فر دوسی
شاهنامه را باخون دل نوشت و با این قیمت خریدار محبت و احترام ملت ایران
نسبت به خود گردید و یکی از بهترین در نایاب را به گنجینه ادبیات جهانی افزود.
مار :

شاهنامه منظومه ایست که آنرا میتوان گنجینه فصاحت زبان فارسی و خزینه

سخنوری نامید .

سنار یکف :

یکی از مهمترین یادگارهای ادب و هنر جهان شاهنامه فردوسی است .

هانری ماسه :

در حقیقت هیچ اثری به اندازه شاهنامه فر دوسی نماینده روح ایران

نیست ، محبت فردوسی به همه اجزای ایران زمین نجیب ترین و خالص ترین صورت

وطنپرستی است .

نظر برخی از تذکره نویسان شرقی درباره فردوسی :

نظامی عروضی صاحب چهارمقاله سال تألیف حدود ۵۵۰ ق

و سخن رابه آسمان عظیمین برد و د رعذوبت به ما معین رسانید و کدام طبع
را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است .
ص ۷۶ چهارمقاله نظامی عروضی بکوشش معین ، چاپ تابان ۳۳۳ .

راوندی نویسنده راحة الصدور سال تألیف ۵۵۹ ق

ونام نیک مطلوب جهانیان است و در شاهنامه که شاه نامه ها و سر دفتر
کتابهاست مگر بیشتر از هزار بیت مدح نیکو نامی و درستکاری هست (ص ۵۹)
جای دیگر گوید : و در شاهنامه که شاه نامه ها و سر دفتر کتابهاست وصف مازندران
خوانده بودم (ص ۳۵۷)

عوفی مؤلف لباب الالباب سال تألیف ۶۲۵

فردوسی که فردوس فصاحت رارضوان ودعوی بلاغت را برهان بود مقتدای ارباب
صنعت و پیشوای اصحاب فطنت و مصداق این معنی ((شاهنامه)) تمام است (ص ۶۶۹) به
تصحیح سعید نفیسی چاپ ابن سینا سال ۱۳۳۵)

ابن اثیر مؤلف کتاب معروف الکامل متوفی ۶۳۷

تمام فصاحت عجم اجماع کرده اند بر اینکه در زبان آنها فصیح تر از آن چیزی نیست .

دولت شاه سمرقندی صاحب تذکره الشعر اسال تألیف ۸۹۲

اکابر و افاضل متفق اند که شاعری درین مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم
عدم پای به معموره وجود نهاده و الحق داد سخنوری و فصاحت داده و شاهد عدل
بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است .

(ص ۵۰ چاپ لیدن سال ۱۹۰۰)

جامی متوفی ۸۹۸ :

فضل و کمال فردوسی ظاهر است ، کسی را که چون شاهنامه نظمی بود چه حاجت
به مدح و تعریف .

میر علیشیر نوایی :

فردوسی سلطان شعراست و شاهنامه شاهد سلطنت او .

شبلی نعمانی :

تسلط و اقتدار فردوسی تا اندازه ایست که شصت هزار بیت گفته و الفاظ عربی آن

به قدری کم است که گویی ، هیچ نیست .

فروز انفر :

شاهنامه یکی از خزائن لغت و گنجینه های فصاحت زبان ماست .

هما یی :

روشن ترین ستاره آسمان حکمت و ادب در قرن چهارم پنجم هجری نا بغه

شهبز حکیم ابوالقاسم فردوسی ناظم شاهنامه است .

مینوی :

شاهنامه مایه و پایه زبان فارسی را چنان غنی و محکم کرد که از آن پس فراهوش

شد نش واز میان رفتنش محال بود .

جوانشیر :

عظمت حماسه های شاهنامه ناشی از عظمت اندیشه های انسانی فردوسی

است .

محمد اسحق (پاکستان) :

تنها چیزیکه بوسیله آن تهذیب و تمدن اسلامی در هندوستان نشر یافته زبان شریف

فارسی بوده است شاهنامه حکیم بزرگوار همواره مورد مطالعه و توجه هندیهای با

ذوق بوده و در دماغ آنان تاثیر عمیق بخشیده است . هنگامیکه ادبیات ایران در

نقاط شمالی هندوستان سیرو ترقی میکرد فردوسی پیشتر و این فتح ادبی بوده است .

جستاری دردِ یباچه شاهنامهٔ ابومنصوری و بایسنغری

در ستایش تاج محل در آگره سخنوران اردو شعر های زیادی سروده اند ،شاعری در شب های مهتاب در رویا روی آن محل زیبا قرار داشته تا این قبه ز یبارا که مدفن عشق است و در کناره دریای جمنا بیخیا لافتاده در نگرد .

گروهی از نغمه سازان به نوبت یک سبد گل شعر نثار کرده بودند . شاعر هندی دیگر یک گلستان گل بر پای بوس آنجا پیش کش نمود، دیوانی به هم آورد همه از خوبی و ستایش آن بناء بافروناز که عنصر عشق در آن جایگا باشکوه گرد طلایی ریخته است .

واما افسانه ستودن این محل عشق آفرین بیابان نرسید . تاروز گاری دیگر شاعری از کشور های دور درین حیرتگاه پامیگذارد، در شبیکه مهتاب نیز پرتو تقریبین خود رادر سطح امواج در یا پاشیده بود ، حالتی بر او دست میدهد و میگوید و کم میگوید چند سطر کوتاه با حال و باشور : شب هنگامی که آسمان بر سر لطف بود و آسمانیا ن نیز در سخاوت ، افق خندید از برین سو بارگاهی سرکشید با طنابهای زرین آویزان آ نگاه بر زمین فرود آمد و بر لب در یای چمنانشست ، ستارگان نور دیدار نثار می کردند.

نگویم کاین بنای خوب و زیبا ز آب و گل بود کارش میرا
 بود خشتش ز خاک و آبش از دل ازینرو خوانمش قصر دل و گل
 واما شاهنامه فردوسی برین است با فرو شکو همد است و کار دلست و تاج محل
 ((بود خشتش ز ذرات و حجیرات)) و شاهنامه ((ولی دل مظهر نور السموت))
 نمیدانم چه معجز رو نماید که روح و جسم باهم آشنا شد
 چسان جان از فراز اوج افلاک فرود آمد به قصد پیکر خاک
 چسان آن شمع ایوان تقدس فروغ آنگند بر آفاق وانفس
 که اینها جمله اعجاز جمال است جهالست آنکه خواهان مجا لست
 جما لست آنکه بر افلاک تازد ولی از هر خسی آینه سازد (۱)

* * *

دیباچه شاهنامه ابو منصورى :

مقدمه نویسی در کتاب ها از دیر باز رواج داشته است و مقدمه شاهنامه ابو -

منصورى نخستین دیباچه یی است بزبان دری که پیش از آن سراغ نداریم .

ابو مصور محمد بن عبد الرزاق در زمان ساسانیان حاکم طوس و نیشاپور بود و در

سال (۳۵۹ - ۳۵۰ هـ ق) سپه سالار گل خراسان گردید. (۲)

گروه صاحب نظران برآند که فردوسی از همین شاهنامه که دیباچه آن خلیسی

عالمانه و بخردانه است مطالب را گرفته - با سستهای مقداری که از گفتار موزون دقیقی و هم از سایر شاهنامه‌های منشور بر چیده است - و خرد مایه شاهنامه را گذاشته باشد .
 بامقدمه شاهنامه ابو منصورى که در روزگار دودمان ساسانیان تحقق وجود یافت در واقع داستان و افسانه سربر آورد گمان و پهلوانان و حماسه آفرینان و جوانمردان پی ریزی شد و زبان دری اثر گرنامه‌ی بی را پیدا کرد و در پیامد آن در در بار غزنه از وقت سبکتگین ۳۸۷ - ۴۲۱ هـ ق . زبان دری در ادارات دولتی راه یافت ، ابوالعباس ابن فضل وزیر تسلط زبان عربی را از دربار برجید ، پیوست بدین زمان در کاخ شاهی محمود ، انجمن ادبی تشکیل یافت و شاهنامه نیز که در خلال خود ستایشی از محمود را دربر دارد از این ادبستان بارور گردید . (۳)

مقدمه شاهنامه ابو منصور طوری که بدان اشاره شد در ماه محرم سال سیصد و چهل شمس ه در نوشته آمده است و این مقدمه شش سال زود تر است از ترجمه تاریخی طبری که در سال ۳۵۲ هـ تألیف یافته . (۴) تا وقتی که تفسیر پللی میان شعر هجایی و شعر عروسی (تفسیر آهنگین) پیدا نشده بود مقدمه شاهنامه ابو منصور قدیمترین سند تاریخی در زبان دری شناخته شده بود و حال نو یسنده این نوشته را ذهنیت بر آنست که تفسیر آهنگین بر مقدمه شاهنامه ابو منصور ی قدامت دارد . به دلیل آن که تفسیر آهنگین سرو دوازده نگارش یافته که آغازین شکل زبان دری را بیانگر است و دیگری میتوان این دلیل را آورد که هر چند وزن دری از وزن عربی مایه گرفته است سرود های پیشین این زبان را نمیتوان از وزن های هجایی خالی دانست نکته دیگر که بیاد آوری می آرزد اینست که این مقدمه طوری که از متن آن نمودار ست در میان نه سده چهارم هجری گرد آمده و نزدیک به پنجاه سال پیش از شاهنامه فردوسی است و این مقدمه برای شاهنامه ابو منصورى تر تیب یافته و بعدا در بسا شاهنامه ها راه یافته به اضافه این سطر که پیش از نسب ابو منصور آمده و در اصل مقدمه نبوده و بعد کاتبان بدان علاوه کرده اند : ((پس از آنکه به نثر آورده بودند ، سلطان محمود

سبکتگین حکیم ابوا لقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا بزبان دری به شعر گردانید و چگونگی آن بجای خود گفته شود. « (۵) خودشاهنامه فردوسی معلوم نیست که چگونه مقدمه‌یی داشته مقدمه شاهنامه ابوا منصور گویا در مقدمه های شاهنامه های دستنو - یسی که موجود است راه یافته با اضا فاتی افسانه گونه .

این مقدمه در واقع خرد نامه ایست و دارای ابعاد زیاد که ابعاد آنرا به گونه فشرده می آوریم :

۱ - ازنگاه زبان ، نثر هزار واندی سال پیش است نثری که خیلی شسته و رفته و سلیس و زیبا و دل انگیز و آهنگین می نماید و از حسن زبان میجوشد .

۲ - از دیدگاه تاریخ نخستین نثر زبان دریست که تاریخ زنده و روشنی دارد .

۳ - در چند سطر آغازین از تاریخ کلیله و دمنه یاد میکند و قصه نصر بن احمد سامانی و رود کی از نقش سازندگی بشر بفرزانه صحبت میکند چنانکه گوید: «ونیکو ترین یاد گاری سخن دانسته اند چه اندرین جهان مردم بدانش بزرگوار تر و مایه دارتر و چون مردم بدانست گزوی چیزی نماند پایدار و بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود (۶) .

۴ - مطلب دیگر یکه به ذکر می آورد رعایت هفت اصلی است که باید در مقدمه نویسی مراعات شود و امروز آن هفت اصل بر سه اصل تعریف و موضوع و غرض در تلویح کتابها مرعی قرار داده می شود و گاهی در کتب منطق ((رؤوس ثما نیه)) گفتندی .

و آن هفت اصلیکه در مقدمه شاهنامه ابومنصور آمده است بدین عبارت باشد :

((پس دانا یان که نامه خواهند ساختن اینون سزذکه هفت چیز بجای آورند مرنامه را . یکی بنیاد نامه ، یکی فر نامه ، سدیگر هتر نامه چهارم نام خداوند نامه ، پنجم مایه و اندازه سخن پیوستن ، ششم نشان دادن از دانش آنکس که نامه از بهر اوست ، هفتم در های هر سخنی نگاه داشتن)) (۷) .

۵ - در این مقدمه با قدرت زاید الوصفی بحث جفر افیای بخشبنندی زمین را به هفت بهر می آورد .

۶ - دوره های تاریخ را باویژگی های هر کدام بیان میدارد .

۷ - شرح حال ابو منصور بن عبدالرزاق را می نگارد نسبت ابو منصور معمری که مامور می شود به جمع بندی شاهنامه ، و ابو منصور نامه می نویسد تا چار شخص گرد آیند : ماخ پسر خراسانی از هر یویزدان داد پسر شاپور از سیستان و ما - هوی خرمسید پسر بهرام از نیشاپور و شاذان پسر برزین از طوس و هر چهار شان گرد کرد و بنشانند بفراز آوردن این نامه و هر هفت اصل د راین دیباچه نگاری مراعات شده است .
مقدمه با یسنغری :

این مقدمه را انجمن کتابسازی دوره شاه رخ و فرزندش با یسنغری میرزا در باغ سفید هرات نوشتند که چگونگی مختصر آن در سطور بعدی خواهد آمد به شهادت و یاد آوری ژول مول و علامه قزوینی سه مقدمه با مشخصات خاصی موجود است نخست مقدمه ابو منصور در قرن چهارم هجری دو مقدمه با یسنغری مورخ ۸۲۹ ه . و سه دیگر مقدمه یی که در سال ۸۴۱ ه به قلم آمده . این مقدمه ها را ژول مول دیده است که تفاوت هایی از هم داشته . (۸) بهار در باره مقدمه با یسنغری گوید:

از عجایب آنکه زندگی چنین مرد بزرگی (فردوسی) با این همه تاریکی و غموض چگونگی در نظر برخی از دیباچه نگاران سده های وسطی روشن و حل شده مینموده است یا چگونه جرات کرده اند که چنین دیباچه سرا پا سهو و خطا بل در خور خنده واستهزا بسازند و آن لاطیلات بی بنیاد را در مقدمه شاهنامه به نام گزارش حیات فردوسی برنگارند . (۹)

گل افسانه را در واقع عروضی سمرقندی به آب داده ، گفتار عروضی را محمد بن - حسن اسفندیار در تاریخ طبرستان در حدود ۶۱۳ ه . ق . نزد یک به شصت سال بعد از تالیف چهارمقاله نعل بالنعل نقل کرده است . (۱۰)

شمس بیبی را که نظمی از اشعار هجوتامه بدکر آورد ه قسمه از جای جای شاهنامه بر چیده شده و در سده (۱۴) م . به ۴۲ بیت تزیید یافته و بعدا در مقدمه ها از صد بیت تجاوز میکند .

شش بیستی را که عرو ضی آورد ه است:

به مهر نبی و علی شد کهن	مرا غمز کردند کان پر سخن
چو محمود را صد حما بیت کنم	اگر مهر شان من حکا بیت کنم
اگر چند باشد پدر شهر یار	پر ستار زاده نیا ید بکار
چو د ریا گرانه ندانم همی	ازین در سخن چند رانم همی
و گر نه مرا بر نشاندی بگاه	به نیکی نبد شاه را دستگاه
ندانست نام بزرگان شنود (۱۱)	چو اندر تبارش بزرگی نبود

تقریباً ۱۰۰ سال پیش از تالیف دیباچه با یسنغری معروف ، در کتاب آثار البلاد تالیف ذکر یا بن محمود بن محمد قزوینی که در سال ۶۷۴ ه . نگارش یافته در ذیل کلمه طوس حکایت باغ غزنه بیا مده است (۱۲) در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی ، صحبت گرد شدن شاهرا ن در بار غزنه یاد شده (۱۳) استاریکوف خاور شناس — شوروی در باره مقدمه با یسنغری گوید :

((افسانه شایع و مشهور هم که مدت های مدید جا نشین شرح حال مولف شاهنامه بود بازرقو و برق بی پاییه خود فقط یک امر حله از زندگی آن شاعر را روشن می نمود اطلاعات دیگر که مسلم بود خیال با فی است و غالباً متناقض هم بود همچنین مربوط چند نکته از شرح زندگی فردوسی میشود اگر افسانه ها را دور بریزیم درباره مولف شاهنامه بقدر کافی مطالبی نخواهد بوده)) (۱۴)

چندین هنرمند دست اندرکار شدند تا مقدمه و شاهنامه با یسنغری بصورت یک آیت هنری ساخته و پرداخته شد . در مجموع ۲۲ مجلس مینا تور دارد ، و بخط نستعلیق خفی خوش رقم جعفر با یسنغری (۱۵) و در باغ سفید هرات که محل گرد آمدن هنر — مندان و خطاطان و مدبران و نقاشان بود ه است بوجود آمد .

جعفر با یسنغری در طی عرضه داشتی که در اصطلاح امروز حکم رویداد و گزارش و راپور را داشته است به با یسنغری . میرزا اطلاع میدهد خود را نیز درین گزارش بشمار می آورد که نیم شاهنامه را نوشته است ، این سند خو شبخانه از کتابخانه علی قاپو ترکیه پیدا شده و نگارنده آنرا منتشر نمود (۱۶) کتابسازی هنرستان پنجاه سال را احتوا نمود و با یسنغری میرزا مستوفی ۸۳۷ و بعد از آن علاء الدین فرزندش این چراغ را روشن نگه کرد و آثار گرانبهای زیادی که موزیم های جهان را ارج میدهد بوجود

آمد .

در همین عرضه داشت کم از کم از چهل هنرمند و نقاش مذهب و خطاط نام گرفته شده و دو سنده زنده دیگر که مؤید این این-عرضه داشت میشود بجا مانده است یکی از عبدالرزاق در مطلع سعدین و دیگری مقدمه مرقع دوست محمد کتابدار گوانی هروی که از مجمع کتاب سازی هنر مندان حکایتها دارد .

بایسنغر میرزا آرزو داشته از چند نسخه يك نسخه منقحی ترتیب شود و از سر نو در نبشته آید این چند سطر داخل مقدمه بایسنغری بیانی ازین گفتگو است :

((هر چند شهنشاه های متعدد در کتبخانه های یونان معد بود اما چنانکه مزاج نازک و لطیف شه و شهزاده آفراسینبیدی نبود و چون در روزگار دولت همایون . . . هنر بالاکرفته است . . . اشارت همایون نافذ گشت که از چند کتاب یکی را مصحح ساخته مکمل گردانند)) . (۱۷)

قراریکه مقدمه مجمع التواریخ سلطانیه حافظ ابرو بر مقدمه شاهنامه تطبیق داده شد معلوم گردید که حافظ ابرو مورخ و ادیب دوره شاهرخیه مقدمه بایسنغری را نگاشته است زیرا چندین جزء هر دو مقدمه باهم وجوه مشترک دارد . (۱۸)

این دیباچه که بصورت گسترده نگاشته نشسته دارد ، و بعد از آنکه از حدود نعت و معارف القاب مهد و ح خود بایسنغر و در یک جا شرح خلاص می شود برخی مطالب شاهنامه ابو منصور را نیز در سینه این دیباچه جا میدهد ولی مصیغ به افسانه های دور و نزدیک که میتوان این اصلها را شمرده یاد کرد :

۱- این مقدمه با شماره بایسنغر مرتب از ترتیب یافته و پای چندین هنرمند در تذهیب و لوحه سازی و مینا تور متن شاهنامه دخیل است و بایسنغر خواسته است که از روی چند نسخه ، نسخه درست و منقحی از آب در آید . این نسخه در سال ۸۲۹ آغاز و به سال ۸۳۳ ه . ختم یافته .

۲ - مقدمه بحق انشاء حافظ ابرو مورخ دوره شاهنامه است .

۳- هجو نامه ای را در خود دارد ، بازنگینا شاهنامه ای فردوسی .

۴- همان داستان گرما به و باغ غزنه و متواری شدن فردوسی و همان قصه حدیث رستم (۱۹) و گورستان مسلمانان (۲۲) و سایر مطالب را درین مقدمه میتوان یافت .

۵ - تاریخ مختصر ایران را (به معنی بزرگ آن) مثل طبقات ملوک عجم و شجره و انساب پادشاهان باستان از کیومرث تا یزدجرد بر بنیان مقدمه ابو منصور ی دیباچه وارد کرده .

۶- در مقدمه بایسنغری (۲۱) عربی گرای زیادی است چنانکه شیوه نثرنویسی دوره تیموری بدین گونه بوده است و افخمی مقدمه شاهنامه ابو منصور ی قرار میگیرد .

دانش دوستی و حمایت از انبوه هنر مندان دوره تیموری و اینکه دایره فرهنگی هرات را از هر کشور گسترده تر نشان دهند بخصوص چیرگی و برتری حیات فرهنگی دوره تیموریان بر دوره غزنویان و خست و امساک و تنگ نظری سلطان محمود را به لحاف افسانه ها پیچیدن که در هم را دینار داد و زر را سیم ، در پیشانی مقدمه بایسنغری می درخشید . چونانکه همه خورشید مغزان به وسیله ارادتمندان در هاله افسانه پیچیده شده اند .

هنرستان هرات فردوسی را نیز که سردمدار پاسداران زبان دری است به تار عنکبوت آزمندی می پیچاند . روانباشد بچنین مردی که راه اهریمنی را نکوهدید میدانانسانیت را اهورایی ، آهو گرفتن ، زیرا او همواره راه آدمی گری را بگردار یک آموزگار دل آگاه تبلیغ میکند و فریاد میکشد:

هرا نکو گذشت از ره مرد می زدیوان شمر ، مشهرش آدمی

اینک فرهیخته مرد سخن آفرین را با چند کلمت استار یکوف میگذاریم و در پایان ابیاتی می آوریم که انسان را به کار و کوشش وامیدارد:

فردوسی دنیا را می شناسد و احساس میکند که حق دارد در باره آن سخن گوید آگاهی عظیم فردوسی از زندگی به وی قدرت و اطمینان و آرا می بخشد .

فردوسی با قهرمانان خود و افکار و احساسات آنها می زید ، صد ها هزار سال پیش در نظرش مجسم می شود ، نسلهای مردم که مانند جنگلی به وجود می آیند رشد میکنند و از میان میروند تا برای نو رسیدهگان جاباز کنند ، از برابر دیدگان اینس بر خرد مرد که باشخصیت ترین و بلند همت ترین شاعر زبان پارسی است رژه

میروند . (۲۲)

زنیرو بود مرد را راستی زمستی دروغ آید و ناستی

* * *

بیا تا جهانرا بد نسپر یم بگو شش همه دست نیکی بریم
بهر کار گوشا بپاید شدن بدانش نیو شا بپاید شدن
چو خواهی که رنجی ببار آیدت بکوشی چو در پیش کار آیدت

* * *

زگوشش مکن ایچ سستی بکار به گیتی جزاو نیست پر ورد گار
چوگوشش نباشد تن زور مند نیارد سراز آرزو ها به بند
چو سختیش پیش آورد روز گار شود پیش وسستی نیارد به کار

* * *

چنین گفت يك روز از مردسست نیاید مگر رای نا تند رست
بدانگه که در کار سستی کنی همه رای نا تند رستی کنی

* * *

برنج اندراست ای خردمند گنج نیاید کسی گنج نا برده رنج
تن آسانی وگا هلی دور کن بکوش و زرنج تنت سبور کن
که اندر جهان سودبی رنج نیست کسی راکه کاهل بود گنج نیست

* * *

چنین گفت پس کاین سرای سپنج نجویند جویند گان جز بر ننج
کسی کز نژاد بزر گان بود زپیشی نماند ستر گک آن بود
بسارنچها کز جهان دیده اند زبهر بزرگی پسند یده اند

* * *

برسید ازو نامور شهر یار که از مرد مان گيست امینوار
بدوگفت : آنکس که گوشاتر است که گوشش بدانش نیو شاتراست

* * *

همان پیر مرد یکه بیکار گشت بچشم گرانمایگان خوار گشت

چو کاهل بود مرد بر نا بکار از و سیر گردد دل روزگار

* * *

نه آسایشی دید بی رنج کس نهاد زمانه بر این استوبس (۲۳)

مصادر و مستدرکات :

- ۱- جلد دوم شاهنامه در ضمن گزارش لشکر کشی کیخسرو بچنگت افرا سیاب و گریز بهمد سلطان محمود ، و در اشعار هجوتامه هم جا خورده است .
- ۲- آئینه تجلی بگو شش مایل هروی کابل: اسد ۱۳۴۴ ، ص ۱۰ .
- ۳- رک : هزاره فردوسی ص ۱۲۹ .
- ۴- دیبچه شاهنامه ژول مول ، ترجمه جهانگیر افکاری ، قطع حبیبی ، چاپ تهران ، ص ۲۴۰ .
- ۵- رک هزاره فردوسی ، ص ۱۳۲ .
- ۶- ایضاص ۱۴۳ - ۱۴۴ .
- ۷- مقاله قزوینی در هزاره فردوسی . ص ۱۳۰ .
- ۸- مقدمه ابو منصور ، در هزاره فردوسی ، قزوینی .
- ۹- دیبچه شاهنامه ژول مول ، ص ۲۰ .
- ۱۰- دیبچه شاهنامه فردوسی ، ژول مول ، چاپ سال ۱۳۳۳ پاورقی ص (۲۱) .
- ۱۱- چهار مقاله ، حواشی داکتر معین ص ۲۳۴ .
- ۱۲- متن مجمع النوادر (چهار مقاله) ص ۸۱ .
- ۱۳- هزاره فردوسی ، تقی زاده ، ص ۸۴ .
- ۱۴- تاریخ گزیده حمد الله مستو فی چاپ عکسی لندن ، ص ۸۲۲ .
- ۱۵- شاهنامه و فردوسی ، ستار یکوف ترجمه آذرخشی ص ۵۵ .
- ۱۶- قد وقع الفراغ من تحرير هذا الكتاب الشريف ... باشارة الخان بن الخان سلطان سلاطین العهد الزمان ... غیاث السلطنة والدنیا بایسنغر بهادر سلطان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه ، علی یدا لعبدالضعیف المقتدر الی رحمة الباری جعفر البایسنغری اصلح الله احواله فی الخامس من جمادى الاول سنه ثلاث وثلثین وثمانمائه هلالیه والحمد لله اولواخراً بر گرفته شده از متن مقدمه فاکسیمیلی .

که کرد او در حکایت بی فسوس
بسر می برد نقش شا هنامه
ابوالقاسم که بد شیخ الا کا بر
نکرد از راه دین بروی نماز او
همه در مدح گبری ناکسی گفت
چو وقت مردن آمد بی خبر مرد
نمازم بر چنین شاعر روا نیست
بزیر خاک تار یکش سپر دند
که پیش شیخ آمد دیده پسر آب
لباسی سبز تر از سبزه در سر
که ای جان تو با نور یقین جف
که می تنگ آیدت زین نا نمازی
همه از فیض رو حانی سر شته
که تا کردند بر خاکم نمازی
که فردوسی بفر دوسی است اولی
اگر را ندت زبیش آن طوسی بیر
مده بر فضل ما بخلی گواهی

شنیدم من که فردوسی طو سی
به بیست و پنج سال از نوک خامه
به آخر چونکه شاه عمرش به آخر
اگر چه بود پیری پر نیاز او
چنین گفت او که فردوسی بسی گفت
بمدح گبر گان عمری بسر برد
مرا در کار او برگ ربا نیست
چو فر دوسی مسکین را ببر دند
دران شب شیخ او را دید در خواب
ز مرد رنگ تا جی سبز بر سر
به پیش شیخ بنشست و چنین گفت
نکردی آن نماز از بی نیازی
خدای من جهان پر فر شتمه
فرستاد او ز لطف و کار سازی
خطم دادند بر فردوس ا علی
خطاب آمد که ای فر دوسی پیر
مشو نامید از فیض الهی

(رک) ، تعلیقات مجمع النوادر ، از معین ص ۲۴۶ ، به نقل از اسرار نامه

۲۳ - آغاز مقدمه بایسنغری :

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال به ثنای ملك الملك خدای متعال
یاد شا هیکه به پیران جاهش نرسد از ازل تابا بدو صمت نقصان وزوال

مالك الملكى که در تدبیر ملك و ملکوت تربیت عالم لاهوت و ناسوت بوزیر و مشیر

وظهیر و نصیر محتاج و مفتقر نگشت .

اما بعد : درین ایام که تاریخ هجری به هشت صد و بیست و نه رسیده است حضرت

شاه وشا هزاده اعظم نبوی الا خلاق و ملكی الشیم ۰۰۰۰ فرمود ۰۰۰۰

دراخیر مقدمه بذکر آمده : مولانا ابو طالب کاشی بعد از آن که لشکر چنگیزخان اهل فیضا پور و طوس را قتل کرده بود بطوس رسید برخاک فردوسی رفته و این چند بیت در آن حال بگفت :

مثنوی

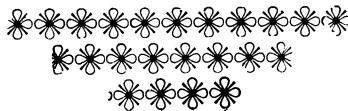
سرا فراز فر دوسی پاک دین	سلام عليك ای حکیم گزین
دلت هم زبند غم آزاد باد	روان تو آسوده و شاد باد
بکام دلیران توران ز مین	سراز خاک بردار و ایران به مین
ا با سام و با گیوو با بیژنت	کجا شد گو ییلتن ر ستمت
فرو مایه را پایگاهی بلند	بزرگان همه نا امید و نژند
چو چشموی آن جسم بی جان بدید	چو بو طالب کاشی آنجا رسید
ز جور فلک بر تو ای نا مدار	ببارید اشک و بنالید زار

اماوفات حکیم در شهورست عشر واربعمائه... و مطالعه و ملاحظه این کتاب شریف برخدام خلافت پناهی خجسته و همایون داراد .

مصراع : این دعا راز همه خلقت جهان باد آمین .

۲۴- پیش نویس بریشتی فرعی فردوسی وشاهنامه استاریکوف ، جیبی ، ترجمه، رضا آذرخشی .

۲۵- ابیات پراکنده فردوسی جمع شده در هزاره فردوسی ص ۱۷۰-۱۷۶ .



بازتاب «روز و شب» در شاهنامه

نام فردوسی و حماسه فنا ناپذیر او پس از گذشت سده ها باز هم چون صدای زمان
طنین شکوهمندی دارد. کاخ بلند و باشکوهی که فردوسی هزار و اند سال پیش ازین پی
افکند ، هرگز از باد و باران و گردش آسمان گزندی ندید ، این قافله سالار شعر
رزمی همچنانکه تاحال در درازای سده ها درخشیده باز هم همراه با گردو و ناله زمان
به پیش می رود و سده های دیگر هم چونان افسری زرین بر تارک ادبیات و فرهنگ
کهنسال و بالنده زبان ما خواهد درخشید .

شاهنامه تنها اسطوره و افسانه و سرگذشت فرما نروایان نیست ، دنیایی از
اندیشه و خیال و بازتاب عواطف عالی انسانی است . افکار و اندیشه های
سخته ، مطالب اخلاقی و حکمی که درین حماسه بی نظیر پرورده شده به صلابت و استواری
کوهها ، به پهنای افق های ناگرا نمنند آسمان و به ژرفای اقیانوسهای بیکران است .
موضوع شاهنامه شرح جنگها و پیکارهای بی امانی است که آریایی ها در سینه دم
حیات جهت تثبیت هویت ملی و فرهنگی شان برآه انداخته و بر ضد دشمنان شرف

و ناموس ، متجاوزین و نیرو های اهریمنی بیا خاسته اند و همچنان احساسات پر شور ملی ، علاقمندی به آداب و رسوم و مفاخر ملی و نامیان باستانی را احتوا میکند . شاهنامه نبرد نور و ظلمت است یعنی نبردهورا و اهریمن و این نبرد بی امانی است که از آغاز آفرینش انسان تا امروز ادامه دارد و ادامه خواهد داشت . در برشپای بی از زمان چه بسا که نیرو های اهریمنی فتنه و آشوب برپا کرده اند و چون افراسیا بهای خون آشام و ضحاکهای ستمکار در عرصه تاریخ ظهور کرده تلاش ورزیده اند تا ظلم و بیاد را گسترش دهند و فریاد حق و عدالت را در گلوها خفه سازند . اما در مقابل کاوه صفتان آزاده یی هم بوده اند که در رفش عدالت را برافراشته به قیمت جان و خونهای پاک شان کوشیده اند تا نقش فساد و تباهی و بردگی را از جهان بزایند و با افروختن مشعلهای تابناک حق و عدالت بر تیرگی و فساد چیره شوند . در فرجام این پیکار های خونین ، اهریمن های بد کردار نا بودمیشوند و نور بر ظلمت چیره میگردد ، زیرا چیرگی نور بر ظلمت حتمی و خواست زمان است .

نکنه ارزنده دیگر در رسالتندی فر دوسی اینست که آمال و خواستهای مردم در سیمای قهرمانان مثبت شا هنامه که در پیشا پیش آنان رستم جهان پهلوان قرار دارد، ترسیم شده است . رستم این قهرمان اساطیری شاهنامه مظهر آ مال و آرزو های توده های وسیع مردم و مدافع سر سخت و راستین حق و عدالت است و مبارزات او همه در جهت دفاع از حقیقت و بخاطر پیروزی نور بر ظلمت . بنابر روایات حماسی ما، رستم از میان مردم بر خاست ، با آ نان زیست و به خاطر آ نان و حفظ و پاسداری از تخت و تاج کیان که در آن زمان، سمبول وحدت ملی پنداشته می شد ، جنگید و سالیان درازی در قلبها و خاطره ها یاد او گرامی ماند . و اینست راز جاودانگی شا هنامه که پس از گذشت سده ها باز هم با همان ابهت و جلال در دنیای فرهنگ و ادب ماندگار است .

درباره فردوسی و حماسه او سخنان زیادی گفته شده و حتی میتوان ادعا کرد که سخنی نا گفته نمانده است و اگر مانده است شاذ است و بسی نادر . در درازای سالیان متمسادی ، دانش پژوهان گوشه های مختلف آنرا مورد بررسی و پژوهش قرار داده و پیرامون آن

آثار ارزشمندی به وجود آورده اند و آنچه در اینجا به صورت فشرده بیان میشود . ازین بحر بیکران قطره‌یی بیش نخواهد بود .

این ابرمرد جهان اندیشه و خیال تنها شاعر رزمی نیست . او در وصف بزمها و مناظر طبیعت و ترسیم و تصویر های خیال انگیز نیز استادی است توانا . صنایع شعری و ایماژ ها در شاهنامه زیاد به کار رفته اما کار برد آن هدف غایی شاعر نه بل وسیله ایست برای انتقال مفاهیم . تصاویر رنگین طبیعت در شاهنامه بهار جاودانه ایست که هرگز پاییزی به دنبال ندارد . ما با سیر کو تاهی در قلمرو شاهنامه و تماشای رود خانه های خروشان مر غزار های شاداب و رنگین ، صخره ها و کوهها بیکه سر بر فلک می ساید و خلاصه از میان صد ها تابلوی طبیعت که به وسیله واژه ها ، زیبا و آهنگین ترسیم شده ، وصف شب و روز و طلوع و غروب را بر می گزینیم .

در سراسر شاهنامه بارها سپیده می دمند ، خورشید طلوع میکند و بالا خیره شب فرا می رسد اما صور خیال هر بار رنگ دیگری دارد . در بیشتر موارد فرارسیدن روز و یا شب در یک خط افقی ، ما هرا نه تصویر شده که حتی گاهی از یک مصرع هم تجاوز نمی کند مثلا : « چو از خنجر روز بگر یخت شب » و « چو گسترد خورشید دیبای زرد » و به ندرت دوسه بیت را احتوا میکند :

چو شب بر زمین پاد شاهی گرفت	زدریا به در یا سیا هی گرفت
زمین قیر گون گوه چون نیل شد	ستاره به کردار قند یل شد
تو گفتی که شمعست سیصد هزار	بیاویخته ز آسمان حصار

(شاهنامه ، ج ۴ ، ص ۱۷۷۲)

* * *

چو کشتی به ساحل کشید آفتاب	شب تیره افگند زورق در آب
چو از دیده خورشید شد ناپدید	شب تیره بر گوه دامن کشید
نهان گشت قندیل ز رین روز	بر الفروخت شب شمع گیتی فروز
چو شب خیمه زد بر پرند سیاه	در و فرش سیمین بگسترد ماه

(ج ۶ ، ص ۱۰)

این تصاویر در شاهنامه بیشتر رنگ حماسی دارد . خورشید به زرین سپر ، درفش زرین ، خنجر تابناک و ماه به سیمین سپر تشبیه شده است . مثلا : «خورشید خنجر میکشد و شب تیره از بیم ناپدید میشود» «خورشید تیغ از میان میکشد .» « از فراز کوه درفش زرین خورشید برافراشته میگردد » «شب تیره بر چرخ لشکر کشی میکند » و « خور خنجر از نیام می کشد .»

و چون روز ها معمولا پر حادثه و بیشتر زمينه ستیز و پیکار است ، تصاویر روز بیشتر رنگ رزمی دارد :

چو خورشید بر چرخ لشکر کشید شب تار تا زنده شد نا پدید

(ج ۲، ص ۸۱۴)

* * *

چو بر زد ریا درفش سپید ستاره شد از تیر گی نا امید

(ج ۵، ص ۲۳۹۹)

* * *

چو خورشید بر زد به ها مون درفش دم شب شد از خنجر او بنفش

(ج ۲، ص ۷۳۲)

* * *

چو خورشید زرین سپر بر گرفت شب آن شعر پیروزه بر سر گرفت

(ج ۳، ص ۱۱۵۲)

* * *

چو بر زد سنان آفتاب بلند شب تیره گشت از درخشش نژند

(ج ۵، ص ۲۲۰۱)

* * *

اما آن زمانکه سخنی از جنگ و آشوب نیست، این تصاویر بگونه دیگری ترسیم میگردد :

« خورشید بر تیره خاک یاقوت زرد می افشاند و بر سیمگون تخت عاج می نشیند.» « چشم

آفتاب زمین را چون نگین بدخشان می سازد.» و «خورشید دیبای زرد می پوشد .»

چو پنهان شدی چادر لاژ ورد پدید آمدی گوه یا قوت زرد

(ج ۵، ص ۲۲۳۰)

* * *

چو خور چادر زرد در سر کشید بشد باختر چون گل شنبلیله

(ج ۵، ص ۲۲۳۰)

* * *

دگرروز چون چرخ شد لاژ ورد بر آمد زکه کان یا قوت ز رد

(ج ۶، ص ۲۵)

* * *

چو پیدا شد آن شوشه تاج شید جهان شد بسان بسلور سپید

(ج ۴، ص ۱۶۱۸)

* * *

چو بر زد سرازگوه رخشان چراغ زمین شد به کردار زربین چناغ

توغفتی که جامی ز یا قوت زرد نهادند بر چادر لاژورد

(ج ۵، ص ۲۰۹۴)

* * *

این دو گونگی در نحوه بیان ایماز هاملول آنست که فردوسی تصاویر رایجتر به تناسب حادثه ها ارایه میدهد چنانچه تصاویر شب که همیشه نقطه پایان جنگها و ستیزهاست، کمتر رنگ رزمی بخورد میگیرند :

بیامد شب و چادر مشک ر ننگ بپوشید تاگس نیاید به جنگ

(ج ۲، ص ۱۱۰۸)

* * *

چو از باختر تیره شد روی مهر بپوشید دیبای مشکین سپهر

(ج ۳، ص ۱۰۵۴)

* * *

شب تیره چون زلف را تاب داد همان تاب او چشم را خواب داد

پدید آمد آن پسرده آ بنوس بر آسود گیتی ز آوای کوس

(ج ۵، ص ۲۲۶۵)

* * *

چو خورد شید شد بر سر گوه زرد نماند آن زمان روز گار نبرد

شب آمد یکی پسرده آ بنوس بپوشید بر چهره سندن روس

(ج ۳، ص ۱۳۰۶)

* * *

چو شوید به عنبر شب تیره روی بیفشانند آن گیسوی مشکبوی

(ج ۵، ص ۲۳۳۸)

* * *

وگاهی هم فردوسی بنا به ادانش زمانش و پندار ستاره شناسان آن روز کار* فرارسیدن روز و شب را با تعبیرات و استعارات نجو می بیان میکند :

چو شدروی گیتی به کردار قیر	نه نا هیدپیدانه بهرام وتیر
سر از برج ماهی بر آورد ماه	بدرید تا نواف شعر سیاه
* * *	
چو خورشید بر زد زخر چنگ چنگ	بدوید پیراهن مشک رنگ
* * *	
چو خورشید از پرده آگاه شد	ز برج کمان بر سر ماه شد
* * *	
ز ماهی چو خورشید بنمود تاج	بر افکند خلعت زمین راز عاج
* * *	
چو پیدا شد آن چادر عجاج گون	خور از بغش دوپیکر آمد برون
* * *	

*-ستاره شناسان روز گار پیشین چنین می پنداشتند که زمین در مرکز آسمان قرار دارد و آسمانها (هفت آسمان که درین بیت فردوسی نامبرده شده :

چو کیوان و بهرام و ناهید و شیر چو خورشید وتیر از برو ماه زیر)

گرداگرد زمین را احاطه کس کرده و به دور زمین می چرخند . بالای این هفت آسمان منطقه البروج قرار دارد که مشتمل بر دوازده صور فلکی است (صورتها ییکه ستاره شناسان برای شناختن ستاره ها فرض کرده اند .)

به این ترتیب : بره (حمل) ، گاو (ثور) ، دوپیکر (جوزا) ، خرچنگ (سرطان) ، شیر (اسد) ، خوشه (سنبله) ، ترازو (میزان) ، کژدم (عقرب) ، کمان (قوس) ، بزغاله (جدی) ، دول (دلو) ، ماهی (حوت) ، و آفتاب در گردش سالیانه اش از برابر این دوازده صور فلکی می گذرد و هر موسم سال بستگی به آن دارد که خورشید در برابر کدام برج قرار دارد . (واژه نامک . ص ۱۴۹ .)

- چو خورشید بر زدسراز برج شیر سپهر اندر آورد شب را به زیر
(ج ۴، ص ۱۶۶۸) * * *
- چو خورشید بنمود پهنای خویش نشست از بر تند بالای خویش
به زیر اندر آورد برج بره جهان چون می زرد شد یکسره
(ج ۲، ص ۶۹۷۸) * * *
- چو خورشید برزد سر از برج گاو زها مون بر آمد خروش چکاو
(ج ۳، ص ۱۱۴۰) * * *
- جهان گشته چون روی زنگی سیاه زبرج حمل تاج بنمود ماه
(ج ۳، ص ۱۳۹۶) * * *

شاعران دیگری هم در وصف فرارسیدن روز و شب و طلوعها و غروبها تصاویری
ارایه کرده اند. مخصوصاً در گرشاسپنامه اسدی که اثر رزمی و حماسی است و به پیروی
از شاهنامه فر دوسی سروده و در خمسة نظامی داستانسرای معروف گنجه، تصاویری
ازینگونه بیشتر دیده میشود و به ندرت در ردیوانهای شاعران دیگر هم * که مثالهایی
چندان ازین آثار همراه با ابیاتی از شاهنامه می آوریم تا زمینه مقایسه قدرت تصویر سازی و نیروی
خیال فر دوسی با شاعران دیگرا فراهم گردد. از آنجا که سپیده دمان نقطه آغازین
جنبشها و حادثه هاست، مقایسه این توصیفها را از وصف سپیده در کلام فردوسی می
آغازیم :

- سپیده چو بر زد زبالا درفش چو کا فور شد روی چرخ بنفش
زمین تازه شد کوه چون سندروس زدر گاه برخاست آوای کو س
(ج ۴، ص ۱۶۴۰) * * *
- چنین که انگشت کافور گشت سپیده بتا بید بر کوه و دشت
چو در جام گیتی در آمد شراب جهان گشت ما نند باقوت ناب
(ج ۶، ص ۵۵) * * *

* منظور نگارنده تصاویری است که بیان فرا رسیدن روز و یا شب را در یکی دو بیت احتوا
کند و با تصاویر شاهنامه همگونی داشته باشد - نه و صفهای طولانی .

سپیده چو از کوه سر بر کشید
شب آن چادرشعر بر سر کشید
زخود شید تابان نهبان کردروی
همی رفت خور در پس پشت او

(ج ۳، ص ۱۴۹۰)

سپیده چو بر چرخ لشکر کشید
شب نیلگون دا من اندر کشید

(ج ۳، ص ۱۳۳۴)

چو بر گشت شب گرد کرده عنان
سپیده بر آورده رخشان سنان

(ج ۳، ص ۱۴۲۷)

ویتی چند از گرشا سپنامه اسدی :

چو بر تیره شعر شب دبر یاز
سپیده کشید از سپیدی طرا ز
فرو شست خور تخته الاژ ورد
زسیمین نقطها به زر آب زرد

(گرشا سپنامه ، ص ۲۹۴)

سپیده چو شب رابه بر در گرفت
شبش کرد پدر و دوره بر گرفت
بید سیم دریا زمین زر زرد
خم آهن گه و آسمان لاژورد

(گرشا سپنامه ، ص ۴۴۵)

چو باز سپیده بزد پر بار
از وزاغ شب شد گر یز نده باز
(گرشا سپنا مه ، ص ۳۴۰)

فرخی سیستانی شاعر بر آوازه قرن پنجم طلوع صبح را چنین وصف میکند :

سپیده دم گه هوا بردرید پرده شب
برآمد از سرکه روز باردای قصب

(دیوان ، ص ۸)

منو چهری هم این دو بیت زیبا را در وصف سپیده سروده :

چو از زلف شب باز شد تا بها
فرو مرد قندیال محرابها

سپیده دم از بیم سر مای سخت
بموشید برکوه سنجا بها

(دیوان ، ص ۴۰)

بیتی چند از ناصر خسرو درین زمینه :

سوی باختر گرد شب روی و برزد
سپاه سپیده دم از کوه سر بر

(دیوان ، ص ۱۴۹)

چو زاغ شب به چا بلسار سید از حد جا بلقا بر آمد صبح رخشنده چو از باقوت منقایی
 گریزان شد شب تیره زخیل صبح رخشنده چنان چون باطل از حق و نا پیدا از پیدایی
 (دیوان، ۴۵۵) * * *

و این بیت ها را از خمسۀ نظامی بر می گزینیم :

چون مار سیاه مهره بر چیسد ضحاک سپیده دم بخندد یـ
 (لیلی و مجنون ، ص ۵۰۷) * * *

سحر گه گه زورق کش آفتاب زها حل برافگند زورق بر آب
 (شرفنامه ، ص ۱۰۹۶) * * *

چو شاهنشاه صبح آمد بر اور ننگ سپاه روم زد بر لشکر زنگ
 (خسرو و شیرین ، ص ، ۲۴)

از خاقانی شروانی شاعر سده ششم :

صبح ز مشرق چو گرد بیرق روز آشکار خنده زد اندر هوا بیرق او برق وار
 داد غراب زمین روی به سوی غر و ب تا نکند ناگهان باز سپهرش شکار
 (دیوان ، ص ۱۶۵) * * *

صبح بر آمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه ماه بر آمد به صبح چون دم ماهی ز آب
 نیزه کشید آفتاب حلقه مه در ربود نیزه این زر سرخ حلقه آن سیم نـ
 (دیوان ، ص ۳۸) * * *

فردوسی افق خونین را هنگام طلوع صبح چنین تصویر میکند :

چو از کوه بفروخت گیتی فروز دوزلف شب تیره بگر فت روز
 از آن چادر قیر بیرون کشید به دندان لب ماه در خون کشید
 (ج ۲، ص ۸۲۷) * * *

اسدی :

چو آمیخت بر جنگ شب روز تیغ ستاره گرفت از سپیده گر یغ
 شد از جنگ شان گنبد نیلگون چو سو کی بر آلوده دامن بخون
 (گرشاسپنامه ، ص ۲۰۶) * * *

خاقانی :

صبح چون زلف شب بر اندازد مرغ صبح از طرب پر اندازد
بر شکافت صبا مشیمه خاک طفل خو نین به خاور اندازد
(دیوان ، ص ۱۲۱) * * *

نظامی :

صبح چون تیغ آفتاب کشید طشت خون آملداز سپهر پد یسد
(هفت پیکر ، ص ۶۷۶) طلوع خورشید در شاهنامه جلوه های گوناگونی دارد .

چو شبگیر خور شید بنمود تاج زمین شده کردار دریای عاج
(ج ۴ ، ص ۱۹۹۸) * * *

چو خور شید ز رین سپر بر گرفت شب تیره زو دست بر سر گرفت
بینداخت پیراهن مشک رنگ چو یا قوت شد چهر گیتی به رنگ
(ج ۳ ، ص ۱۳۸۵) * * *

چو شب پرنیان سیه کرد چاک منور شد از پرتو هور خاک
شه انجم از پرده لا جور یکی شعله انگیخت از زر زرد
(ج ۱ ، ص ۲۲۹) * * *

چو بنمود خور شید بر چرخ دست شب تیره بار غریبان بیست
(ج ۴ ، ص ۱۹۴۷) * * *

چو خورشید بر کشور لا جور سرا پرده بر زد زدیای زرد
(ج ۲ ، ص ۸۱۶) * * *

چو خورشید بنمود زرینه چهر جهان را بشست از سیا هی به مهر
(ج ۳ ، ص ۱۲۳۴) * * *

بر افراخت از گوه زریں درفش نگونسار شد پر نیانی بنفش
(ج ۴ ، ص ۱۶۳۷) * * *

چو خورشید بر تخت زرین نشست شب تیره رخ را به ناخن بخت

(ج ۳، ص ۱۳۰۸)

• • •

سپهر آتش روز چون بر فروخت در و خویشان همچو هندو بسوخت

(ج ۶، ص ۳۲)

• * *

اسدی :

چو خورشید بر شیر بنهاد گاه میان پیشش اندر به خم گرد ماه

(گرشا سپنامه، ص ۳۸۶)

* * *

چو خورشید بر کشد تیغ زرین به گاه به خم در شود تاج سیمین ماه

(گرشا سپنامه، ص ۱۰۰)

• • •

چو زایوان مینای پیروزه هور بکند آنهمه مهره های بلور

(گرشا سپنامه، ص ۱۰۶)

• • •

اگر روز چون چرخ شد لا جور بر آمد ز تل گان یا قوت زرد

(گرشا سپنامه، ص ۳۱۱)

• • •

فخرالدین گرگانی :

چو گردون کوه را استام زرد داد زمین را نیز فرش پر مهر داد

(ویس و رامین، ص ۴۷۵)

• • •

خاقانی :

جبهه زردین نمود چهره صبح از نقاب خنده شب گشت صبح خنده صبح آفتاب

غزه اختر بیست خنده رخسار صبح سرمه گیتی بشست گریه چشم سحاب

(دیوان، ص ۴۱)

• • •

ظہیر فاریا بی :

چون بر فراخت خسرو سیارگان علم در خاک پست گشت سرا پرده ظلم

یک یک ز بیم خنجر خورشید اختران همچون مخالفان شهنشه شدند گم

(دیوان، ص ۲۰۴)

تصویر های شب از لابلای ابیات شاهنامه و آوردن ابیات چند از شاعران دیگر تابازهم مقایسه گونه یی فراهم آید :

شما مه پراگند بر لا ژ ورد

(ج ۲، ص ۷۷۶)

گل زرد شد بسر زمین رنگ ساج

(ج ۴، ص ۱۷۷۴)

ز مه کرد شب را خم انگشتری

به مرمر بر افشا ند دینار خورد

(ج ۶، ص ۲۸)

شب تیره بفشانند ز لف سیاه

(ج ۵، ص ۲۴۲۷)

چو چرخ بلند از شبه تاج گرد

* *

ز خاور چو خورشید بنمود تاج

* *

چو بر روی فیر وزه چنبری

بگسترد بر جای زر بفت برد

* *

چو پیدا شد از آسمان گرد ماه

* *

از اسدی در وصف شب :

ز ماه تمام آئینه بسر گرفت

ز زر خال زد بر رخ نیلگون

(گرشا سپنامه ، ص ۴۴۲)

جهان زردی از رخ به عنبر بشست

(گرشاسپنامه ، ص ۵۲)

پراگند بر گنبد آبنوس

(گرشاسپنامه ، ص ۲۵۴)

پراگند بر سبز مینا پیشین

گهر ریخت هندوی گو هر فروش

(گرشا سپنامه ، ص ۴۰۵)

چو چرخ شب آرایش از سر گرفت

فرو هشت زلفین مشکین نگون

* *

چو در سبز بستان شگوفه برست

* *

چو شب قطره قطره خوی سندرِس

* *

چو پوشید شب عاج گیتی به شیز

تو گفتمی که بر تخت پیروزه پوش

* *

فخرالدین گر گانی :

مه تابنده از خاور بر آمد

چو دست ابر نچنی در دست چوزا

(ویس ورامین ، ص ۲۱۱)

چو یک نیمه سپاه شب در آمد

چو سیمین زورقی در ژرف دریا

فلک بنو شت خیری مفر ش روز

چو باز آمد برادهم ما هتا بشی

* (ویس و رامین ، ص ۴۸۹)

چو دود شب بماند از آتش روز

بشد بر پشت اشقر آ فتابش

* *

فرخی :

شب چو اسکندر همی لشکر کشید اندر زمان

بر گرفت از پشت شب ز رفت رومی طیلسان

* (دیوان ، ص ۳۳۳)

روز چون قارون همی نادید گشت اندر زمین

جامه عباسیان بر روی روز افگند شب

* *

خاقانی :

گشت زتیر شهاب روی هوا پر سنان

یافت زانچم فروغ انجمن کپکشان

* (دیوان ، ص ۳۳۳)

دوش چو سلطان چرخ نافت به مغرب عنان

داد به گیتی ظلام سایه خالک سیاه

* *

ظهیر :

آفاق ساخت کسوت عباسیان شعار

نوننی که گو ییا به قلم کرده ای نگار

* (دیوان ، ص ۱۲۹)

چون بر زمین طلیعه شب گشت آشکار

دیدم ز زر پخته برین لوح لا جورد

* *

نظامی :

به گل چینن به باغ آمدسیه زاغ

* (خسرو شیرین ، ص ۲۰۴)

چو طاوس فلک بگریخت از باغ

* *

نهاد ازماه زرین حلقه در گوش

* (خسرو شیرین ، ص ۲۵۹)

چو شب زلف سیاه افگند بردوش

* *

طاق خور شید را در ید پر ند

* (هفت پیکر ، ۷۳۸)

شب چو منجوق بر کشید بلند

* *

کحلی اندوخت قرمزی انداخت

(هفت پیکر ، ص ۷۰۰)

چون شب آرایشی دگر گون ساخت

شاعران زیادی در وصف سیاهی و تیرگی شب و ماه و ستارگان اشعاری سروده اند که

به طور نمونه میتوان از قصیده معروف منوچهری به این مطلع :

پلاسین معجر و قیر ینه گر زن

(دیوان ، ص ۶۲)

شبی گیسو فرو هشته به دا من

وقصیده زیبای ناصر خسرو نام گرفت که با این بیت آغاز میشود :

شبی تاری چوبی ساحل دمان پر قیر دریایی فلک چون پر ز نسوین بر گک نیل اندود صحرایی

(دیوان ، ص ۴۵۵)

امادر سراسر شاهنامه تنها موردی که فردوسی در وصف شب تصاویر گونه گون و بیهم ارایه میکند و سیاهی شبی دیر پای را وصف میکند آغاز داستان منیزه و بیژن است که این آغاز نیکو را در اینجا به عنوان پایان سخن برمی گزینیم :

شبی چون شبه روی شسته به قیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرده ماه	بسپج گـذر کرده بر پیشگاه
ز تاجش سه بهره شده لا چورد	سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت وراغ	یکی فرش افکنده چون پر زاغ
چو بو لاد زنگار خورده سپهر	تو گفתי به قیر اندر اندوده چهر
نمودم زهر سو به چشم اهرمن	چو مار سیه باز کرده دهن
هر آنکه که برزد یکی باد سرد	چو زنگی بر انگیخت زانگشت کرد
چنان گشت باغ و لب جو بیبار	کجا موج خیزد ز در یای قار
فرو مانده گردون گردان بجای	شده سست خور شیدرا دست و پای
زمین زیر آن چادر قیر گون	تو گفתי شد سستی به خواب اندرون

نشانیها :

- اسدی طوسی ، گرشا سپنامه ، بکوشش حبیب یغمایی ، تهران : ۱۳۱۷ .
- خاقانی شروانی ، دیوان اشعار ، بکوشش حسین نخعی ، چاپ پیروز تهران : ۱۳۳۶ .
- ظهیر فاریابی ، دیوان اشعار ، بکوشش تقی بینش ، چاپ اول : ۱۳۳۷ .
- فخر الدین گرگانی ، ویس و رامین ، بکوشش مجتبی مینوی ، تهران : ۱۳۱۴ .
- فرخی سیستانی ، دیوان اشعار ، بکوشش دبیرسیاقی ، تهران : ۱۳۴۹ .
- فردوسی ، شاهنامه ، بکوشش دبیرسیاقی ، تهران : ۱۳۳۵ .
- منوچهری دامغانی ، دیوان اشعار ، بکوشش دبیرسیاقی ، تهران : ۱۳۴۷ .
- ناصر خسرو بلخی ، دیوان اشعار ، بکوشش مهدی سهیلی ، تهران : ۱۳۴۸ .
- نظامی گنجوی ، کلیات خمسه ، چاپ سوم ، تهران : ۱۳۵۱ .
- واژه نامک ، عبدالحسین نوشین ، انتشارات بنیاد فرهنگ .

هرگز...

غریب سیل و از ره صحرا گذشت و رفت
صحرا نورد حادثه بی پای نمی شود
در کار گاه خلقت اندیشه و عمل
آنجا که شور آمدن و رفتن سفر
پابند زند گمیست
هر زره جاودانه خرسید آتش است
آن آتشیکه نام ورا «عشق» گفته اند
زان روی
آن بوسه ها که بر رخ دو شیزگان زدیم
مهر محبت است که بیجا نمی شود
وان های و هوی مستی من چون غریب موج
تاسا حلیکه رود زمانست و زندگی
محکوم بی زبانی شبها نمی شود
آن شعله های سرزده از سینه زمان
در آتشین مزاجی پیکار زند می
پابند سرد جانی دنیا نمی شود
تاجاود انه گنگ تمنایمی شود
هر گز ، هر گز

لہجہ درمی پروان

تألیف : وکتور عثمانجان عابدی

کابل - ۱۳۶۱

مقدمه

زبان معاصر دری یکی از زبانهای عمده، رسمی و دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان محسوب میشود. آموزش خصوصیات جداگانه و عمومی گرامر زبان معاصر دری در مکاتب و پوهنتون ها یکی از وظایف مهم امروزین به شمار خواهد رفت. وظیفه استادان و معلمان است که برای شاگردان نه تنها راجع به گرامر زبان ادبی همچنان راجع به لهجه های گوناگون زبان معاصر دری معلومات مفصلی را ارائه نمایند و تشریحات لازم بدهند.

طبیعی است که زبان معاصر دری دارای لهجه های گوناگون میباشد ولی متأسفانه تا حال درباره این لهجه ها خیلی کم تحقیق صورت گرفته است.

تحقیق یکی از لهجه های مرکزی و اساسی زبان دری یعنی لهجه کابلی از طرف علمای افغانی و خارجی برای آموزش لهجه های مختلف لسان دری زمینه اساسی گردید. باری همه جانبه و به طریق مونیگرافی آموختن لهجه های زبان ادبی معاصر دری برای دقیق معین کردن موقع حدود و دامنه گسترش آنها در بین لهجه ها، زبان معاصر تاجیکی نایجیکستان شوروی و زبان معاصر فارسی ایران امکانات ضروری را فراهم خواهد آورد.

تا حال شریهای (قواعد) زبان ادبی معاصر دری به لهجه کابلی اساس یافته

است ولی این امر چنین معنی ندارد که در تشکل و پدیدار گردیدن نرمهای زبان ادبی دیگر لهجه ها نقش معین نداشته باشند . برای اثبات این فکر تحقیق همه لهجه های زبان دری مخصوصاً آنهايي که با لهجه کابلی عمومیت و رابطه بیشتری دارند خیلی مهم میباشد .

رساله کنونی که به مطالعه شما خوانندگان ارجمند پیشکش گردیده به تحقیق لهجه مردم تاجیک جبل السراج ولایت پروان افغانستان اختصاص یافته است . از بسکه لهجه جبل السراج هم از جهت حدود جغرافیایی و هم از لحاظ خصوصیات زبانی به لهجه کابلی نزدیک است بنابراین ما گمان میکنیم که تحقیق فعلی آن برای درست نمین کردن بعضی سایل ساختمان زبانی خالی از اهمیت نخواهد بود .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند شور و خاستا بعد از مرحله دوم تکاملی آن برای تساوی حقوق و برادری اقوام و ملیتهای گوناگون افغانستان از جمله تاجیکان ، پشتونها ، ایبکان ، هزاره ها ، نورستانی ها و غیره تدابیر مهم و دارای اهمیت بزرگ اتخاذ نمود . بنا به آموزش و تحقیق لهجه های زبانهای مختلف این کشور کهن و پرافتخار دارای اهمیت بزرگ علمی خواهد بود . ما در این تحقیق مختصر همین نکته را مد نظر گرفته به نگاشتن خصوصیات مشخص و مختلف لهجه تاجیکان جبل السراج پرداختیم و باور داریم که این کار غیر مهم برای روشن ساختن برخی از سایل گرامر زبان معاصر ادبی دری کمک خواهد کرد و نیز در آینده برای نوشتن خصوصیات دیگر لهجه های زبان دری تا حد معینی راهنما خواهد بود .

مواد رساله را مؤلف در حین خدمت رسمیش در سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۷۰ مستقیماً از زبان ساکنان مرکز وقره های ولسوالی جبل السراج نوشته گرفته است علاوه بر این قسمتی از مواد متذکره ثبت گردیده بود که در تشریح مدارك كـمـك خوبی کرد .

معلومات مختصر تاریخی ، جغرافیائی و کلتوری

راجع به جبل السراج

جبل السراج یکی از ولسوالیهای ولایت پروان بوده از شهر کابل به مسافت ۷۷ کیلومتر و از شهر چارباک به مسافت ۱۵ کیلومتر در سمت شمال شرقی افغانستان واقع گردیده است . جبل السراج از طرف شمال غرب با سلسله کوههای هندوکش و از سمت شرق با دریای پنجشیر و از طرف جنوب با دریای فوریوند همسرحدمیباشد .

جبل السراج یکی از محلهای قدیمی افغانستان به شمار میرود که اسم قدیمتر آن "پروان" بوده است که اکنون ولایت به آن مسمی گردیده است .

راجع به پروان در بین ساکنان محلی نقل و روایتهای بسیاری موجود است که مدعی از علمای این کشور از قبیل احمد علی کهزاد در کتاب خود به نام "بگرام" و غلام حبیب نوایی در اثر خویش به نام "سالنگ" برخی از آنها را متذکر شده اند . البته دانستن این گونه روایتهای برای شناسائی آن محل و ساکنانش و چگونگی روحیات قومی و زندگانی آنها خیلی مفید است ، چنانکه پیدا است افسانه های محلی موام

معمولا دارای يك اساس صحیح تاریخی می باشند و در حقیقت ترجمان روحیات توده عوام آن عصر به شمار میروند .

جبل السراج دارای بیشتر از ۲۰ قریه میباشد که کلانترین آنها قریه های

پل متک ، میانگذر ، تاجیکان ، ده بالا ، میرخان ، مناره ، عشق آباد ، گذر پایان ، قلعه صحرا ، حبیب خان و غیره میباشد . مردم این جای را احساسا تاجیکان تشکیل میدهند و در قریه های سید خیل ، عزت خیل و مدد خیل قوم پشتونها نیز بود هاش دارند .

در جبل السراج در حدود بیست هزار خانوار تخمین کرده میشود که در آنها تقریبا شصت و پنج هزار نفوس زندگی میکنند . علاقه داری سالنگ نیز مربوط و لسوالی جبل السراج میباشد . و قوم تاجیک در آنجا بود هاش دارند ، طرز زندگی و لهجه ایشان از مردم اطراف و اکناف تا اندازه بی تفاوت دارد .

از سبب آنکه حوضه جبل السراج آباد و سرسبز و سیراب است مردم آن به کار های دهقانی مشغول میباشد . همچنان در دهات تاجیکان ، ده بالا ، میانگذر ، بافندگان و قصابان و در قریه مناره نجاران و کسبه کاران بود هاش دارند و کسب و کار آبایی خویش را ادامه میدهند .

کسب بافندگی یکی از مشغولیت های خیلی قدیمی مردم جبل السراج میباشد . فعلا هم در بعضی خانواده ها دستگاه ها و چرخهای بافندگی موجود بوده توسط آنها تکه های مختلف را میافندند . مردم تکه باف را در جبل السراج (جُولَمِی) مینامند .

خراسان

جبل السراج یکی از شهرهای صنعتی افغانستان بحساب می‌رود. در اینجا استیشن برق، فابریکه ساجی و فابریکه سمنت موجود بوده بیشتر از سمنت نیمه کارگران کارخانه های مذکور را مردمان محلی تشکیل می‌دهند.

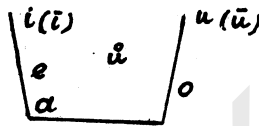
از مرکز جبل السراج شاهراه سالنگ عبور میکند، این شاهراه عظیم با همکاری تخنیکی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی دوست بزرگ خلق افغانستان در سال ۱۹۶۴ اعمار گردیده است. علاوه بر این در جبل السراج دو سړک دیگر نیز هست که یکی در سمت شرقی واقع گردیده ۱۵ کیلومتر مسافه دارد و بسوی گلپهار می‌رود. سړک سمت غرب از دروازه جنهیی ارگ جبل السراج آغاز گردیده به سوی قریه سید خیل طول میکشد و جبل السراج را به شهر چارنکار پیوند می‌دهد. از یادگارهای تاریخی جبل السراج ارگ و برج سرورخان را باید نام برد که افتخار مردم محلی محسوب میشود. در جبل السراج چند مکتب ابتدایی و لیسسه موجود میباشد. در اینجا مزار و زیارت‌های بلور صاحب، خواجه عبدالنهی صاحب، پابه شاه گل صاحب، صوفی الدین صاحب، میر میران صاحب، پیر مراد صاحب، خواجه شیرخور صاحب و چندین مسجد موجود میباشد.

بخش اول

فونتیله

آوازهای صد اداری (واول ها)

لهجه جبل السراج دارای هشت آواز صد اداری (واول) می باشد . آوازهای مذکور را در جدول ذیل منعکس ساختن ممکن است :



واولها عبارتند : $o, \dot{u}, \ddot{u}, u, \bar{a}, \bar{e}, a, \alpha$

همچنان در لهجه مذکور ديفتانگ های $\dot{o}\ddot{u}, \dot{e}\ddot{y}, \alpha\ddot{y}, \bar{a}\ddot{u}$ نیز موجود بوده تحت استعمال قرار گرفته اند .

واولهای لهجه به گروههای دراز و کوتاه تقسیم میشوند که خصوصیات آنها

قرار ذیل است :

اول - واولهای دراز : واولهای \bar{a} (ایه) ، \bar{e} (او) ، \bar{o} (آ) ، e (ا) ، \dot{u} (اُ) ، \ddot{u} (اُ)

واولهای دراز محسوب میشوند . آوازهای \bar{a} (ای) و \bar{e} (او) در لهجه

همچون ریلیکت (آواز تاریخی) باقی مانده اند که در بعضی موارد از رهگذر -

دراز تلفظ شدنشان از فونیمهای \bar{a} (ا) و \bar{e} (اُ) فرق میکنند .

آواز واول \bar{a} (ای) ناگردد دراز ، بسته ، قطار جلوی بوده در حین

تلفظ آن زبان از برداشت بالا کمی پیاپیتر واقع میگردد . آواز مذکور با خصوصیت در

هجای آزاد بدون تکیه کلام درازتر تلفظ گردیده از فونیم \bar{a} (ا) فرق میکند .

چنانچه بطور مثال: زینه، بی‌بی، خینه، سینه و غیره. در کلمات ذیل نیز آواز مذکور دراز تلفظ میشود. مثلاً: سیر، تیر، ریش، فیس، شیر، سی:

آواز اول (ا) آواز گرد قطار عقبی، دراز و بالایی میباشد.

آواز مذکور نیز در هجای آزاد بدون تکیه کلام دراز تلفظ میشود. چنانچه بطور مثال: چوچه، خوبی، چونه و غیره.

در کلمات یکجایی ذیل نیز دراز تلفظ شدن آن، به مشاهده میرسد. مثلاً:

توت، دور، چور، خون، نور.

با موجودیت آوازهای صدا دار ریهکت \bar{a} و \bar{m} لهجه جبل السراج به لهجه

کابلی \bar{m} گروه لهجه های تاجیکی تاجیکستان شمالی شباهت پیدا کرده اما از لهجه

هزاره های افغانستان و لهجه های جنوب شرقی تاجیکستان تفاوت دارد.

آواز اول (آ) آواز گرد قطار عقبی، برداشت میانی میباشد. فونیم

مذکور از نگاه تلفظ بیشتر به آواز اول زبان تاجیکی نزدیک بوده از فونیم \bar{a} زبان معاصر فارسی فرقی میکند.

یکی از خصوصیات نمایان آواز مذکور صارت از آن میباشد که مانند زبان ادبی

دری و دیگر لهجه های تاجیکی افغانستان قبل از آوازهای بی صدای دامای م و ن

صفت خویش را حفظ مینماید و مثل لهجه های هراتی، هزارگی، بعضی از لهجه های

زبانهای تاجیکی و فارسی به آواز صدا دار \bar{a} تبدیل نم. باید. مثلاً: نان،

نام، خانه، میتانی، ساسب و غیره.

به طریق استثناء حالت مذکور در بعضی ضمیرها به مشاهده میرسد. چنانچه:

اونا (آنها)، امور (همان)، اوجه (آنجا).

آواز اول (ا) آواز قطار جلوی ، ناگرد و از درجه میانی کمی بالا میآید .
فونیم مذکور در هجای آزاد بدون تکیه کلام تابش اساسی خود را ظاهر مینماید یعنی
باز هم فراختر شده از رهگذر صفت با فونیم (لسان تاجیکی در کلمات اِیْرُجْ ،
رِیْزَهْ و غیره برابر میشود . چنانچه بطور مثال : اِیور ، پیوه ، پیشین و غیره .
لاکن در بعضی موارد تابش نسبتاً بسته بی آن بمشاهده میرسد :

اول - در پهلوی آواز های کانسوننت جلو کامی و عقب کامی عمیق یعنی در
جگهای بسته بدون تکیه فشار و مع فشار ، مثلاً : سِیْر ، پِش ، پیخی ، تیغ .
دوم - در هجای آزاد بدون تکیه فشار ، مثلاً : بیگَه (بیگانه یعنی شام) ،
پیغَم ، کسی ، وختی (وقتی) فونیم مذکور مثل بعضی از لهجه های زبان
تاجیکی در هجای آزاد (مخصوصاً در فعلهای امر) که دارای تکیه کلام
میباشد ، تابش وسیع خود را ظاهر مینماید ، مثلاً :

سِه ، هتِی (بدو) ، تی (ده) ، پیره (بپرید) .

آواز اول (ا) در لهجه جبل السراج از نگاه صفت از فونیم مایه ی زبان
تاجیکی فرق کرده بیشتر به عقب مایل میشود . مثلاً : زور ، چوب ، گوش ، جوره ،
سُو ، جوْر و غیره .

بغیر از کلمه های اساسی با بعضی راهها به وجود آمدن فونیم مآ مشاهده
میشود که به طریق ذیل است :

۱- در بعضی کلمات مثل زبان تاجیکی آواز مایه را عوض میکند . مثلاً : صَهْت (صحبت)

مُوتاج (محتاج) ، تُوْنَه (تحفه) ، کُود اَمِن (کود امن) و غیره .

۲- در کلماتی که از زبانهای خارجی داخل شده اند بیشتر با فونیم 0 (آ) موافقت

دارد . چنانچه بطور مثال : هوتل ، Hotel ، موتور ، motor ، کنترل ، control .

پسته، post، میکروب، microb و غیره .

۳- از ترکیب آوازهای α به عمل میآید . مثلاً : روشن ، روشن ، نهت ، تبه ، نوکر و غیره .

در بعضی کلمات آواز صدا دار α با فونیم β موافقت دارد . مثلاً : سوان (سوهان) ، گلون ، جهان ، موی ، سولاح (سوراخ) ، شوی و غیره .

واولهای کوتاه . واولهای β و γ از جمله واولهای کوتاه بحساب میروند . فونیم α (ا) واول ناگردۀ قطار جلوی درجه پایسی میباشد . آواز مذکور نسبت به فونیم α زبان تاجیکی پوشیده تر است . خصوصیات صفتی فونیم α در شرایط ذیل به نظر میرسد :

۱- در اول کلمه در هجای آزاد بدون فشار و در میان کلمه در هجای بسته بدون تکیه فشار تابش تنگ آن به مشاهده میرسد . مثلاً : اَتَن ، اَلجَه ، عَمَوُك ، چَتَل ، چَكِر و غیره .

۲- در پهلوی (ردیف) کانسوننتهای عقب کامی عمیق نیز تابش تنگ

فونیم هذا به عمل می آید . مثلاً : خَفَه ، عَرَجَجین (عرق چین) ، عَرَق پاك ، اَرغَمان (ارغوان) ، عَرَسكار ، عَلَبیل ، غَلَط و غیره .

۳- در هجای آزاد بدون فشار در پهلوی کانسوننتهای میان کامی و آوازهای

کانسوننتهای بی آوا فونیم مذکور اختصار میشود . چنانچه بطور مثال :

تیار ، تَباق (تاباق) ، سَفید ، دِرَاز و غیره .

۴- در حین از کلمه حذف گردیدن آواز β فونیم α دراز تلفظ کرده میشود .

مثلاً : شَر (شهر) ، قَر (قهر) ، سَو (سهو) و غیره .

۵- در حین یکجا آمدن دو واول $\alpha + a$ ترکیب آواز های مذکور به فونیم e تبدیل مییابد. مثلا: خالیم (خاله ام)، داپیت (داده ات)، پچیش (پچه اش) خانیت (خانه ات)، پچیش (پچه اش).

واول آواز قطار جلوی ناگرد و درجه بالایی میباشد که آن خصوصیتهای ذیل را داراست:

اول: در هجای آزاد بدون فشار فونیم مذکور کوتاه و اختصار شده تابش اساسی

خوش را از دست میدهد ولی تابه درجه نیستی (صفر) نمیرسد.

مثالها: تکت، کتاب، پشک، پرنج، شناس، گرفتین، سیه (سیاه) و غیره.

دوم: پس از کانسوننتهای ق، خ، غ نسبتاً فراختر تلفظ کرده میشود.

مثلا: خیساره، قیبه، قینغاله، قیف، خیت، خیشت و غیره.

سوم: در بعضی کلمات تابش تنگ آن به مشاهده میرسد. چنانچه: بیه، سیه (سیاه)

و غیره.

واول آواز گرد، قطار عقبی و برداشت بالایی زبان بالا میباشد. تابش اساسی

آواز مذکور در مورد های ذیل ظاهر میگردد:

یکم- در اول کلمه در هجای آزاد بدون فشار: الف: در کلمه های یک هجایی از قبیل شد^۱،

لج^۲، پت^۳، ب: در هجای باز که فشار در آخر کلمه است: چرپو، بابو، جارو،

دالکوکو، فالتو و غیره.

دوم- فونیم aa پس از کانسوننتهای حلقی عمیق به عقب میل میکند. مثالها: غبار،

قورمه، قوروت، خشوی، خسور، فوجی، قولبه و غیره.

سوم- آواز aa پس از کانسوننتهای جلوگامی به پیش میل میکند: جوان، جفول، جول

و غیره.

چهارم - فونیم aa به مثل فونیم $ā$ در هجای باز بدون فشار کوتاه و اختصار میشود .
مثالها: شُما ، شُتر ، دُرُست ، خُنک ، بُرُو و غیره .

پنجم - بعضی اوقات فونیم aa با فونیم $ā$ جای عوض میکند ، چنانچه: شیش (شُش) ،
پاکی (پاگو) ، دینیا (دُنیا) ، پالیدن (پالودن) و غیره .

دیفتونگها . در لهجه جبل السراج مانند لهجه هزاره ها و لهجه های دیگر

زبان دری دیفتونگهای ذیل موجود میباشد : $āu$ و ey و ou و ay

مثالها برای دیفتونگ $āu$: قوم ، موقع ، دولت ، سوفات و غیره .

در کلمه های بهدر (بهدر-برادر) و بیران (بیران) دیفتونگ ey به

مونفتونگ تبدیل شده است .

دیفتونگهای ou و ay در کلمات ذیل به مشاهده میرسد : سودا ، دوره ، توفیق ،

مجلس (مجلس) ، نی ، ایلاق و غیره .

کانسوننتها

سیستم کانسوننتهای لهجه را بیست و سه فونیم تشکیل میدهد . در لهجه مذکور

به مثل زبان ادبی دری و لهجه هزاره ها آوازهای حلقی عمیق ح و ع وجود

ندارد .

سیستم کانسوننتها را در جدول ذیل نشان دادن ممکن است :

جای تلفظ	لبی		دندانی و بیرونی	همان کلاس	فترا کلاس	عقب کامی و عمیق	حلقی	
	دندانی	دو لبی					حلقی روئک (سطحی)	حلقی عمیق
طریقه تلفظ	ساده	پ	ت	ک	ق			
	تار	ب	د	گ	ج			
	ساده	م	ن					
اسداری	ساده							
	ریاضی							
ساز	پهوسته			پ	ق			
	پک مخرجه	و	ف	ز	ح	ع	ه	
	دو مخرجه	و	ز	ج				
	پهلوی			ل				
لرزان			ر					

سیستم کانسونتهای لجه با خصوصیات خویش با خصوصیات کانسونتهای نمان ادبی و زبان تاجیکی "ساسا" برابر است. بنا به در اینجا خصوصیات همه کانسونتهای شرح نگردیده مسا د باره بعضی از آنها معلومات مختصر خواهیم داد.

کانسونتهای W (و) مانند زبان دری ولجه هزاره های افغانستان کانسونت دولی بوده ، با این خصوصیت خود از فونیم لبی دندانی زبان تاجیکی تفاوت دارد .

فونیم د لیبی گ (ب) خصوصیات فونوتیکی ذیل را دارا میباشد :

اول - در بعضی اوقات در بین واول ها در بین کانسوننتها و واولها استعمال گردیده به کانسوننت دولبی w (و) تبدیل میابد . چنانچه: سَوَز (سبز) ، كوك (كوك) ، آسِه وان (آسیابان) ، پادِه وان (پادِه بان) ، گادِیوان (گادیوان) و امثال اینها . ولی قاعده مذکور خصوصیت عمومی نداشته در اکثر کلمات آواز مذکور تغییر نمی یابد . مثالها : آبَاد ، بابِه ، قهوره ، آب ریزه ، سِها ، زِبان ، سِک ، تشناب و غیره .

دوم - کانسوننت ها به استثنای کلمات واز (باز) ، وُردِ اَشْتَن (برداشتن) و پسونند واری در واول کلمه تغییر نمی یابد .
مثالها : بُو ، بُلْد ، بِنْدَل ، بِنْدی ، بَرَف کوچ .

سوم - در آخر کلمه نیز فونیم /ب/ به کانسوننت دولبی /w/ (و) تبدیل می یابد .
در این اثنا فونیم /آ/ به فونیم /ا/ تبدیل میشود .
مثالها : خُو (خواب) ، مَاتُو (ماهتاب) ، اَفْتُو (آفتاب) ، اَو (آب) سِنِمْتُو (سینتاب) و غیره .

لاکن در کلمه های مکتب ، کتاب ، کاتب ، حساب ، مشقاب (بشقاب) و غیره حالت مذکور دیده نمی شود .

فونیم /ف/ بعضاً به کانسوننت دولبی /w/ (و) تبدیل میگردد .
مثالها : اُوغان (افغان) ، اُوغانستان (افغانستان) ، لُوَط (لفظ) و غیره .
کانسوننت /ق/ بعضاً در مابین و آخر کلمه با فونیم /خ/ موافقت میکند . چنانچه :
تغاضا (تغاضا) ، اَمِاخ (امیاق) ، تَقْدیر (تقدیر) ، قُنْداغ (قنذاق) و امثال اینها .
فونیم /ق/ همچنان با فونیم /خ/ موافقت میکند . مثلاً : لُغْمَه (لقمه) ،

ناوخت (ناوقت) ، آرخبین (ارقچین) ، تلخان (تلخان) .

کانسوننتهای حلقی . در لهجه بمغوض کانسوننتهای حلقی عمیق ح فونیم حلقی رُهِک (سَطْحی) / ۵ / تحت استعمال قرار گرفته است . فونیم مذکور کوتاه بوده اکثر اوقات از اول کلمه ، مابین و آخر آن حذف میگردد : الف) از اول کلمه : ألوا (حلوا) ، آزار (هزار) ، اَبَس (حبش) ، اَشیار (هشیار) ؛ ب) در مابین کلمه : تاویلخانه (تحویلخانه) ، کونه (کهنه) ؛ پ) در آخر کلمه : صُب (صبح) ، تَنخا (تنخواه) ، کُولا (کوله) .

یک خصوصیت دیگر فونیم / ۵ / این است که اگر از مابین کلمه (اساساً از بین دو آواز صدا دار) حذف شود ، بجای آن فونیم / ی / گذاشته میشود . چنانچه : صایب (صاحب) ، لیاف (لحاف) ، نِیال (نهال) ، اَمْتیان (امتحان) ، شَهِید (شهید) و غیره .

فونیم حلقی عمیق / ع / چه در کلمات عربی و چه فارسی به طریقه تلفظ زبان عربی استعمال نمیشود . چنانچه : اُمَر (عمر) ، مَمُور (مامور) ، اِشَق (عشق) ، مَد اَسْمان (محمد عثمان) و امثال اینها .

اگر فونیم مذکور از مابین کلمه حذف گردد ، آنگاه به خواص و اولیای همسایه تاثیر میکند . چنانچه : سآت (ساعت) ، قَلا (قلعه) ، داوا (دعا) ، مالوم (معلوم) ، لال (لعل) ، واده (وده) ، تارِیف (تعریف) ، تاریخ ، تاوِید (تعویذ) و غیره .

بعضی حوادث فونوتیکی

حذف آوازاها : بعضی اوقات از کلمه ها آواز های جداگانه و یا از جملات ترکیبهای علیحده حذف میشوند .

حذف شدن واولها : واول / آ / در چنین حالتها حذف میشود : الف : اگر در مابین کلمه د و آواز مذکور قرار گرفته باشد آنگاه یکی از آن حذف گردیده دیگری آن درازتر تلفظ میگردد . چنانچه : **بُو = به او = به آب** .

فعلهایی که با کلمه " است " ترکیب یافته اند ، در آنها یکی از آواز های / آ / حذف میگردد . همچنان از آخر کلمه فونیم / ت / نیز حذف میشود . مثلاً : **دادس (داده است) ، گشتس (گشته است) ، رفتس (رفته است)** .

در مورد یکجا آمدن د و واول (بیشتر در ضمیرهای صاحبیت) فونیم / آ / حذف میگردد . مثلاً : **بمغیش ، کنتی و غیره** . بعضی اوقات واولهای / آ / از مابین و آخر کلمه حذف میگردد . مثلاًها : **مادگاو (مادگاو) ، علاحید (علیحده) ، الهت (الهته)** و امثال اینها .

حذف کانسوننتها : کانسوننت / د / از مابین و آخر بعضی کلمات و فعلها حذف میگردد . مثلاًها : **کلی (کلید) ، چن (چند) ، مرواری (مروارید) ، میکنه (میکند) ، میروون (میروند)** داره (دارد) ، شاهاش (شادباش) ، و امثال اینها .

کانسوننت / ت / نیز از مابین و آخر بعضی کلمه ها حذف میشود . مثلاً : **ماس (ماست) ، اجازه (اجازه) ، اقصه (هفتصد) ، بالیش (بالشت) ، موافقه (موافقه) ، دسمال (دستمال) راسی (راستی) ، دسبهار (دستبار) ، بازخاس (بازخواست)** و امثال اینها .

فونیم / ر / از مابین و آخر کلمه ها حذف میشود : **تاسکی (تارسکی) ، دپکه (دیگر) ،**

بیگی (بگیر) ، بَخُو (بخور) ، وغیره .

فونیم /ج / از مابین و آخر بعضی کلمات حذف میشود : پُئَسَد (پنجد) ، پُئَشیر (پنجشیر) وغیره .

از بعضی حوادث فونیتیکی باز خصوصیات ذیل را تشریح کردن ممکن است : اگر در مابین کلمه ها دو واول یکجا آمده باشد ، در مابین آوازهای مذکور فونیم /ی / پیدا میشود . مثلا : نیایی ، می یاره (می آرد) ، می پایه (می آید) ، جایزه ، بایسی (باعث) ، تعیین (تعیین) ، وغیره .

از این قاعده کلمه های عربی معاش ، دعا ، جماعت وغیره استثناء میباشد . همچنان به کلمه هایی که با واول اختتام یافته مساوند های ضمیر پیوست شده آنگاه آواز /ی / علاوه میشود . چنانچه : پیسه ها + یَم ، پیسه ها + یَت ، پیسه ها + یَش ، پیسه - ها + یَتان ، پیسه ها + یشان وغیره .

در بعضی کلمه ها ترکیب آوا : / خُو / در لهجه باقی مانده است . چنانچه : خواری ، خوار ، خواستن ، خواب ، درخواست ، دسترخوان و امثال اینها .

کلمات مخفف : کلمه و ترکیبهای بسیاری پیدا میشوند که آنها در حین تلفظ و

هنگام تکلم مخفف میشوند ، مثالها : پسان (پسران) ، چیز (جهیز) ، اِقَه (این قدر) ، چِقَه (چه قدر) ، خوارزاده (خواهرزاده) ، آسته (آهسته) ، تیره (تیره ماه) ، مد علم (محمد علم) وغیره .

مخفف گردیدن فعلها بیشتر به نظر میرسد . چنانچه : نشی (نشوی) ، میری (میروی)

میریم (می رویم) ، میرم (میروم) ، میره (می رود) ، نمیشه (نمیشود) ، میشه (میشود) ، نَمیره (نمی رود) ، میگه (میگوید) ، میته (میدهد) ، میفته (می افتد) ، میگذ (می کرد) ، میتی (می دهی) و امثال اینها .

موافقت آوازاها : موافقت واولها و کانسوننتها نیز بیشتر بهمشاهد میرسند که

این حوادث فونوتیکی را در مورد های ذیل میتوان دید :

الف : موافقت واولها :

- ۱ / واول /آ/ به واول /ا/ موافقت میکند . چنانچه : آویزان (آویزان) ، آرمان (آرمان) ، بَمَب (باهه) ، مَجَب (ماج = بوسه) ، شه میرزا (شاه میرزا) ، شَکِرَد (شاکرد) ، خَیْنَه (حنا) ، بابَه (بابا) ، مامَه (ماما) ، وغیره .
- ۲ / فونیم /ا/ با فونیم /آ/ موافقت میکند . مثالها : آروس (عروس) ، آفیان (آفین) ، آه (آه) ، نامزات (نامزد) ، کادو (کدو) ، دالیز (دهلیز) وغیره .
- ۳ / فونیم /ا/ به فونیم /ا/ موافقت میکند . چنانچه : جَیْرِب (جریب) ، دَیْسَت (دست) ، جِیْسَم (چشم) ، نَیْرَح (نرخ) ، نَیْرَدِیْک (نردیک) ، آتَمِش (آتش) ، کِیْسَب (کسب) ، نَیْمُونَه (نمونه) ، کِیْرُو (گرو) ، بافَیْنَدَه (بافنده) و اشال اینها .
- ۴ / فونیم /ا/ با فونیم /ا/ موافقت میکند ، مثلاً : تَوُشَنَه (تشنه) ، جَوُشَمَه (چشمه) ، جَبُولَسِیْرَاج (جبل السراج) ، عَمُوك (عمك) ، ثَوْرُوت (ثروت) ، وغیره .
- ۵ / موافقت فونیم /ا/ با /ا/ در مابین و آخر کلمه : کِیْرُو (گرو) ، دای (دایه) ، د وگانی (دوگانه) وغیره .
- ۶ / موافقت فونیم /ا/ با /ا/ : شَمَال (شمال) ، شَفَاخَانَه (شفاخانه) ، رَوَاج (رواج) .
- ۷ / موافقت فونیم /ا/ با /ا/ : فَرُوصَت (فرصت) ، شَیْش (شش) ، جِیْرَاب (جراب) و اشال آن
- ب موافقت کانسوننتها : موافقت کانسوننتها در موارد مختلف ذیل بهمشاهد میرسد :
- ۱ / کانسوننت /پ/ با کانسوننت /ف/ موافقت میکند : فالیز (پالیز) .
- ۲ / کانسوننت /ف/ با کانسوننت /پ/ موافقت میکند : کُوسَیْنَد (کوسفند) ، پَاخَتَک

(فاختك) ، قَبَاق (قفاق) .

۳ / کانسوننت /ز/ با کانسوننت/س/ موافقت میکند : وَسَمِين (وزنبن) ، بِسْنَه (بزنه) ،
رَامِرُوس (رامروز) ، خِسْمَت (خدمت) ، تَمُوس (تموز) ، اَرَس (ارض) ، قَبَس (قبض) ،
تَشْکِرَه (تذکیره) ، نَسَب (نهی) ، مَسْکُور (مذکور) .

۴ / کانسوننت /د/ با کانسوننت /ت/ موافقت میکند : تِه (ده) ، بِهْتِه (بده) ، مِهْتِه
(مید هند) ، مِهْتُوم (مید هم) ، قَصَت (قصه) ، نامزات (نامزد) ، زُوت (زود) ، عَشَق -
آبات (عشق آباد) ، نَخُوت (نخود) ، بَنِيَات (بنياد) ، نَابُوت (نابود) .

۵ / کانسوننت /ر/ با کانسوننت/ل/ موافقت میکند : لَاشِبِيل (راشپیل) ، سُولَاخ
(سولاخ) ، سَلْفَه (سرفه) ، بَلُولِصَائِب (بلورصاحب) ، دِیَوَال (دیوار) ، صُرُول
(صُرور) ، زَمْبِيل (زنبیر) .

۶ / کانسوننت /ز/ با کانسوننت/خ/ موافقت میکند : لُخْشَانَك (لُغْزَانَك = لغزنده) ،
لُخْشَان (لغزان) .

۷ / کانسوننت/گ/ها کانسوننت/ک/ موافقت میکند : تَکْمَه (تکمه) ، نُوک (نوگ) ،
سُوکلی (سوکلی) .

۸ / کانسوننت /ک/ با کانسوننت/گ/ موافقت میکند : چُگْری (چگری) ، بَگ (بک) ،
کُشْنِیچ (کشنیچ) ، نِگْمَد (نیکممد) ، اَرْگ (ارگ) ، .

۹ / کانسوننت/ج/ با کانسوننت/چ/ موافقت میکند : خُرْج (خرج) ، هِیچ (هیچ) .
۱۰ / کانسوننت/ن/ با کانسوننت/م/ موافقت میکند : وَسَمِين (وزنبن) ، سَبَقَه
(سَبَقَه) ، خَتَمَه (ختنه) ، زَمْبِيل (زنبیر) ، تَمَبِل (تنبیل) ، سَمَبَه (سنبه) ،
اَمُور (امور) ، زَمُور (زنبور) ، پَمَبَه (پنبه) .

همگونی آواها : واولها به طریقه فعال و غیر فعال همگون میشوند یعنی یکی به دیگری مانند میشوند . همگونی واولها در حالت‌های ذیل بعمل می‌آید :

اول / همگونی فعال واول / آ / یا واول / آ / : اَلْجَهَ (الوجه) ، اَفْتَوُ (آفتاب) ، تَوُ (تناب) ، مَتَوُ (ماهتاب) .

همگونی / آ / با / آ / : نامزات (نامزد) ، فاتیبا (فاتحه)

همگونی / آ / با / اُ / : اَرْعَمَان (اَرْعَمَان) .

دوم / همگونی فعال واولها :

همگونی آواز / آ / با آواز / اُ / : سُبُوك (سُبُوك) ، مِیْرَایَه (میزاید) ، سَواری (سَواری) .

همگونی آواز / آ / با آواز / آ / : صَارَا (صَحْرَا) ، مانا (مَعْنَا) ، مالومات (مَعْلومات) .

همگونی آواز / آ / با آواز / اُ / : بَخْسَه (باخسه) ، سِیَهَسِر (سیاسر) ، رَهْگُذَر (راه گُذَر) . چنانکه دیده شد در بعضی کلمات همگونی واولها از جهت لیس بودن خویش بعمل آمده است . مثلاً : سَوَار (سَوَار) ، گُدام (گُدام) ، مَناره (مَناره) ، زَبان (زَبان) ، سُبُك (سُبُك) ، دُشنام (دُشنام) ، رُسُوا (رُسُوا) ، جَوَان (جَوَان) ، جَوَاب (جَوَاب) ، نَمَاز (نَمَاز) .

همگونی غیر فعال کانسوننتها اساساً با دو راه بعمل می‌آید :

- ۱- بی آوا شدن فونیمهای د ، ز ، غ ، قبل از فونیمهای بی آوا س ، ت ، خ ، ش ، ق .
مثالها : عَزِیْزَخَان (عزیزخان) ، تَسْکِیْرَه (تسکیره) ، یَسْنَه (یزنه) ، مَسْکُورَه (مذکور)
اَسْوَاب (از صبح) ، اَسْوَابَه (از سنبله) ، اَخْس (اخذ) ، باخچه (باغچه) ،

سَتَقَه (صدقه) .

همگونی غیر فعال پره چنین صورت خواهد گرفت: صَدَّتا ، زوتتر (زودتر) ،
بِتَر (بدتر) .

۲- جرنگناک شدن آواز های بیجرنگک س: ت، ک، ش، ق قبل از آواز های جرنگناک
ز، د، ک، غ. مثالها: قَزَدَن (قُعدا) ، چَدری (چَتری) ، گَزَنیچ (گَشنیچ) ،
نُکَمَه (تکمه) ، سُکلی (سکلی) ، چُکری (چُکری) ، نُکَلیف (تکلیف) ، تُعَدیر (تقدیر) .
همگونی غیر فعال ناپره مثالیهای ذیل را آوردن ممکن است ، زیرا در اینجا فونیم
لی / ب / به فونیم نولهیره می زبانی / ن / تاثیر کرده آواز دولبی / م / را پیدا
کرده است : پُبه (پنبه) ، سُمَقَه (سنگ بقه) ، زُبهیل (زنبیر) ، تُمَل (تمبل) ، سُمبه
(سنبه) ، اُهور (انهور) ، زُهور (زنبور) و اشال اینها .

ابدال آوازاها . ابدال غیر فعال کانسو ننتها نیز به دو گونه صورت میگیرد :
اول / آوازه های انسدادی ببعدا متناسباً با تانی موافقت میکند ، مثلاً : مُزْدوَر
(مُزْدوَر) ، مَخْصوَد (مَقْصوَد) ، ناوْخَت (ناوخت) ، نَخْت (نقد) ، اُرْخِچین
(ارقچین) ، تَلْخان (تلقان) ، نُخْص (نقص) ، تَخْسیم (تقسیم) و اشال اینها .
دوم / از روی جای تلفظ : مِهلِس (مجلس) ، وُزْمین (وزمین - وزمین) ، اُوقان (افغان) ،
اُوکار (افکار) ، لُوَز (لفظ) ، کُوس (کوس) ، اُوسانه (افسانه) و غیره .

جای عوض کردن آوازاها : در بعضی کلمات آواز های مختلف جای خود را عوض میکنند :
چنانچه : تَرَجُوه (تجرُوه) ، ساجِر (سَچیر) ، داریه (دایره) ، کِهفت (کِفت) ، نُسب
(نِیس) ، نالت (لعنت) ، قُلف (قفل) ، رُسختی (رخصتی) ، باخساس
(بازخواست) ، غُیثاب (غائب) ، اُشکای (شکاف) ، اِشکم (شرم) ، نَط (نقطه)
خمره ، رُسخت (رخصت) و اشال اینها .

به وجود آمدن آوازهای علاوگی : به مانند بعضی لهجه های زبان تاجیکی در
 بعضی کلمات آواز های علاوگی پیدا میشوند . به وجود آمدن آوازهای علاوگی واو لهای
 علاوگی :

- ۱- بوجود آمدن آواز / آ / : خوارخونده (خواهرخوانده) ، بچه خونده (پسرخوانده)
 مفته (مفت) ، پشته (پشته) ، گنگه (گنگ) .
- ۲- بوجود آمدن واو / ا / : عدل (عدل) ، درست و آباد (، طیفیل (طفیل) ،
 نیکیر (نیکر) .
- ۳- بوجود آمدن واو / ا / : توخوم (تخم) ، شوکور (شکر) .
 بوجود آمدن کانسوننت های علاوگی :

- ۱- بوجود آمدن آواز/ب/ : بامب (بام) ، سمب (سم) ، دمب (دم) .
- ۲- بوجود آمدن آواز / ن / : گلون (گلو) ، منگس (مگس) ، سون (سوی) ، قالین .
- ۳- بوجود آمدن آواز/د/ : جند (جن) ، سند (سن) .
- ۴- بوجود آمدن آواز/ک/ : فاختک (فاخته) .

بخش دوم

صرف

اسم و جمعندی اسمها

=====

جمعندی اسمها به مثل زبان ادبی دری و اکثر لهجه های زبان تاجیکی اساساً توسط پسوند های "ها" /آ/ و بعضاً "پسونند" - آن صورت می پذیرد. جمعندی عربی نیز درین لهجه مورد استعمال قرار گرفته .

پسونند "ها" به اسمهایی که بیشتر به انسان متعلقند ویا اسمهای غیر زنده همراه آمده شکل جمع می سازند . مثلاً : بچه ها ، ملاها ، بیاد زاده ها ، خانه ها ، درختها ، میزها ، ورقها ، کتابها و غیره .

اگر اسم بی هم یا متعدد آمده در بین آنها حروف ربط باشد علامه جمع را کلمه دوم خواهد گرفت . مثلاً : بیاد و بیاد زاده ها دارم .

پسونند "آ" بیشتر اسمهایی را جمع می بندد که به کانسوننت اختتام یافته باشد مثلاً : زنا ، دخترا ، وزیرا ، لباسا ، چنارا ، ملکا ، گپا و غیره .

اسم جامع "مردم" پسونند "آ" - را به خود قبول کرده زیادی بسیار بودن

شماره نفوس را افاده میکند . مثلاً : مردمای ا دیاره و غیره کشید ، مردما

(بالخاصه زنا) به روز چار شمه به زیارت میرون ؛ مردمای میرخان ونور محمد خیل بود .

بعضاً قبل از کلمه "مردم" کلمه عربی "کل" نیز استعمال میشود ، ولی پسونند

جمع‌بندی حذف نمی‌گردد. مثلاً: «کل مرد ما فرار کردند. اگر قبل از اسم عدد مقداری آمده باشد، اسم پسوند "آ" را قبول کرده مفهوم جمع را تأکید میکند. مثلاً: «سو بیاد را اُسْتَنْ؛ ریا سو بیاد را بودند و...»

اگر اسمها چیده شده یا متعدد آیند برای تأکید پسوند "آ" به آخر هر یکی از آنها پیوست میشود.

مثالها: مُرَد اَعْلِحِدْ، زَنَا اَعْلِحِدْ، مِرْوَنُ؛ وُزیرا، وُکَیلا بود.

پسوند "آ" چون در اکثر لهجه های زبان تاجیکی به اسمهای ختم شده به اوایل

وصل میگردد، در نمود "یا-" ظاهر میشود، یعنی مطابق قانون معلوم فونوتیکی در

بین دو آواز اوایل، آواز کانسوننت جدا کننده پیدا میشود. مثالها: لونگیا (لونگیها) سوارها (سواریهها)، شیکارها (شکاریهها)، پُریها (پریها)، مویا (مویسها) و امثال آن.

پسوند جمع‌بندی "آن // -یان" اسمهای جاندار را جمع می‌بندد.

مثالها: مسلمانان گوشت گاواره، گوسپنداره میخورن؛ ایلچی یان آمده ناصبرده ره به حضور پادشاهبردن؛ وزیران پرسیدن.

طریقه جمع‌بندی فوق‌الذکر بیشتر در تکلم آذمان روشن‌فکرها سواد بمشاهده

میرسد.

در لهجه جبل السراج به مثل لهجه‌های دیگر زبان دری اسمهای جمع توسط

پسوند "شان" صورت می‌گیرد. مثالها: خانه، مد کریمشان بودی؟؛ قطعی عبد الغیثشان

یکجا باشن؛؛ ای خالقدادشان کلیشان میره؛ فوزیه شان آمدند؟؛ زمان شان رُصخت شدن؟؛ پیشتر غلام نبی شان رفتن.

در لهجه جبل السراج شکل‌های ذیل جمع‌بندی عربی استعمال میشود:

اول- جمع شکسته عربی : افراد- جمع فرد ، اقوام- جمع قوم ، اقارب جمع اقربا ، اموال- جمع مال ، اجناس- جمع جنس ، املاک- جمع ملک ، تواریخ جمع تاریخ ، اشخاص- جمع شخص ، ایام- جمع یوم ، ظروف- جمع ظرف .

چند جمله برای مثال : افراد ده قیبله بود هایش داره ، عسکر تمام د وایر - ارگهالیده نیافت ؛ از الفاظ شما بوی خوشی می آید .

دوم - توسط پسوند "آت" . مثالها : عنعنات ، روفنیات ، مشکلات ، تلسمات ، خیالات . چند جمله برای مثال : مشکلات بسیار آس ، صداقت و عنعنات جمعیت آس ؛ خیالات میکنیم که . . . ؛ پیسه هایم تلفات شد .

پسوند "آت" در حین با اول اختتام یافتن کلمه شکلهای "جات" و "یات" را بخود میگیرد . مثالها : داغمه جات ، پرزه جات ، روفنیات . سوم- شکل تنبیه ی عربی . مثالها : به همان اندازه ای که خیش طرفین را کفایت میکنه . . . ؛ هرد و جانپیره جای خود قرار میباشن .

یکی از خصوصیات لهجه "جبل السراج" عبارت است این که بعضی اسمهای که با جمع شکسته عربی جمع بندی کرده شده اند ، با پسوند "آ" دهار جمع بسته میشوند . این نوع جمع بندی با اصطلاحات خوشاوندی و برخی از اسمهای دیگر مربوط میباشد . مثلاً : اقاربا ی نزدیکان به خانه بچه خیلی میرون ؛ تمام اقاربا ی دختر آمدن مادر بچه را انتظار دارن ؛ کته - کته تجارا بودن ؛ چن نفر از اقاربا ی خوده جمع کرده ؛ اشخاصی آمدگی میمان ماست .

جمع الجمع اسمها طبق معلومات محققین در برخی از لهجه های زبان تاجیکی نیز دیده می شود ، لکن در لهجه جبل السراج جمع الجمع نه به طرز دو مرتبه ذکر شدن علامه های مورفولوژیکی (صرفی) به مثل "گان + آ" بلکه در نتیجه به فلکسیون (انتهای قابل تصرف کلمه) درونی عربی وصل گردیدن پسوند "آ" حاصل میشود .

نشانه های نکره در اسمها :

اسم به گونه های زیر نکره ویا معین میشود :

۱- توسط علامه " - ی " .

۲- توسط شماره " يك " .

۳- توسط ترکیب کلمه ها .

اول- علامه " - ی " با اسمها یکجا آمده یگانگی ونا معینی را میفهماند و چنانچه :

کسی برای شما گوسپند نمی کشه ؛ ده بی وختا کسی نامده همه بهتو اثری کرده نی تانم .

علامه " - ی " مانند بعضی لهجه های زبان تاجیکی در آخر اسمهای زمان آمده

نا معینی یگانگی را افاده مینماید .

مثلا " روزی پادشاه از دیقان پرسید . . . ؛ روزی دیقان را به قلبه کردن روان کرد ؛

روزی از روزا بود .

اگر اسمها متعدد آیند ، هرکدامشان علامه " - ی " را بخود قبول کرده در حالت

نامعینی خواهد ماند .

مثال : کسی پدره بابو ، کسی آقا ، کسی کاکا میگه .

اگر کلمه تکرار یافته کانسوننت اول کلمه دوم تغییر یافته باشد ، علامه نامعینسی

در آخر کلمه دوم باقی خواهد ماند . چنانچه : کس- سسی نیست ؛ چیز- میزی نداد .

دوم - توسط شماره (عدد) " يك " افاده گردیده یگانگی ونا معینی در لسان ادبی

دری ، لهجه هزاره ها برخی از لهجه های زبان تاجیکی نیز قید گردیده است .

چند مثال : يك آدم بود يكزن داشت ؛ يك شو چراغ به مه نبود ؛ ملانصرالدین يك

روغن (= روز) از خانه خود قار کرد .

گاهگاهی در افادهٔ نا معینی و یگانگی عدد "یک" با علامهٔ "ی" یکجای آید .

چنانکه : یکی از روزا چکر میزدن .

سوم - توسط ترکیب کلمه ها افادهٔ یگانگی و نا معینی به طریقهٔ ذیل صورت خواهد گرفت .

عبارت‌ها ترکیب کلمه هایی که از عدد "یک" و کلمه علامهٔ "ی" گرفتهگی تشکیل یافته

یکتا بودن شی را تأکید میکند . مثالها : عبدالکریمخان یک مردی بود از منطقهٔ

کوهستان ؛ پسان پشیمان شد که همینکه یک مردی بود ؛ ما ایره برنق کشتیم ؛ ابطور

یک گبی نیست ؛ یک چوبی میباشد .

چنین عبارات بعضاً به زمان نامعین اشاره خواهد کرد . مثلاً : یک وختی در

دریای جیسل السراج سیل آمده بود ؛ بدون علامهٔ "ی" آمده مفهوم زمان

نا معینی را نیز افاده میکند . مثال : یک وخت از وختا مه گلکاری میکردم .

صفت

====

درجه تفضیلی صفت به مانند زبان ادبی دری ، لهجهٔ هزاره ها و برخی از لهجه

های زبان تاجیکی توسط پسوند " - تر " صورت می پذیرد . چنانچه : خوبتر ، کلانتر ،

قشنگتر ، بارهکتر ، دَیَلتر .

چند مثال : آدمی از گل نازکتر اُس ، از سنگ سختتر (ضرب المثل) ؛ خوب صائب

اینا همه ملو مسکینتر شدن ؛ دختر از گل قشنگتر اُس .

درجهٔ دیگر تفضیلی صفت به مثل لسان ادبی دری و برخی از لهجه های زبان

تاجیکی توسط شکل‌های اسم مفعول " دیده " و " کده " امکان پذیر خواهد گردید .

مثالها : از توگدهٔ صائب صورت مگه پیدا میشه ؛ از مه دیده صائب صورت هیچ نیست .

از این کده جای آرام کسی می یافه ؟؟ از ای آرامی کده به مه مرگ خوب است ؛ همراي ما آنا از شما کده خوبی کدن ؛ خوشی از ای کده زیای نمیشه .

بعضا^۱ در این حالت شبی مقایسه شوند ه پسوند " - تر " را قبول میکند . چنانچه ؛
 اَس خودم کده خوستر برای شما آروم پیدا کنم ؟؟ چرا تو از مه کده بیشتر آمدی ؟؟ از هیچ کده باز چیزی بتر اَس .

درجه عالی صفت به توسط پسوند " - ترین " کم استعمال می باشد . بنا^۲ درجه عالی صفت بیشتر افزاین کلمه ها یعنی توسط کلمه های " بسیار " ، " خیلی " و تکرار کلمه ها صورت خواهد گرفت ؛

۱- کلمه " بسیار " قبل از شی آمده خیلی زیاد بودن علامت وچگونگی آن را تا کید می نماید . مثالها ؛ تو حسن خان بسیار آدم خوب استی ؛ همان آدم بسیار شخص لایق بوده ؛ ده پیش لکیشا بسیار زن قشنگ نشستست ؛ بعد از کلمه " بسیار " صفتهای اصلی تکرار شده آمده میتواند . مثالها ؛ بسیار کته کته کتاها داری ؟؟ بچه پادشا بسیار زار-زار گره میکرد .

۲- بعضا^۳ بعد از قید مقداری " بسیار " عدد " يك " می آید .

مثلا^۴ ؛ ایا دیکه سر ای بسیار يك ظلم میکن ؛ دختر پادشا که ده خانه درآمد سیل کرد که در خانه دختر نانهای بسیار يك جوان قشنگ وزها نشستست ؛ او بسیار يك آدم بزرگوار بود .

۳- توسط قید مقداری " خیلی " درجه عالی صفت این گونه افاده میگردد ؛ خیلی احترام زیاد به زیارت قایلند .

در لهجه " جبل السراج " شکل تا کیدی صفت را به طریقه ذیل دریافتیم ؛

- ۱- توسط کلمه "بمخی" : مَه دَرُ افْتَوِ بِمِخِ سِبَه گَشْتَم ؛ زَنگِیَتْ بِمِخِ زَرْد گَشْتَه .
- ۲- توسط تکرار کلمه ها : اَوَا گَنَه - کَنَه تَجارا بودن ؛ تو بسیار کته - کته کتاباد اری ؛
از مایای عدل - عدل مہاری ؟ ؛ خانه کاپت خانه های خرابه - خرابه بوده ؛
اَوَنَا اَد مای کته - کته اَسْتَن ه .
- ۳- توسط تکرار اسم با تبدیل آواز یکم کلمه دوم : اری کلائی چربی - موی ره پس کرد .
همینطور درجه تفضیلی صفت با پسوند " - تر " افاده گردیده درجه عالی آن
باشد به مثل برخی از لهجه های تاحال تحقیق نشده ، زبانهای فارسی و تاجیکی
با پسوند " - ترین " صورت نگرفته بلکه با ترکیب کلمات امکان پذیر خواهد گردید . از
این لحاظ لهجه جبل السراج با این خصوصیات خوشتر از زبان ادبی دری تفاوت
دارد .

کلمه سازی اسم و صفت

کلمه سازی در لهجه جبل السراج توسط پسوند ها و نیز توسط کلمه سازی مرکب
به عمل می آید . علاوه بر این بعضی پسوند های مشخص لهجه موجود بوده در کلمه
سازی وظیفه معین را اجرا خواهند نمود :

اول- پسوند هایی که در زبانهای تاجیکی و فارسی مورد استعمال می باشند ، در

لهجه جبل السراج قرار نیل است :

پسوند های " - وان " (- بان) ، " چی " ، " گر " با اسمها آمده کسب و کار

و مشغولیت شخص را میفهماند . مثلا : گاد بیوان ، باغوان ، موتر وان ،

توفنگچی ، تپله چی ، تماشا چی ، نویسنده گر ، کاریگر ، دروگر ، آپنگر .

پسوند " - ۶ " (بعد از واول به شکل " - گی ") به کلمه ها پیوسته وظایف

ذیل را اجرا میکند :

- ۱- با اسمها آمده نام چیز میسازد : چشمه ، زینه ، دسته .
- ۲- با صفتها آمده اسم میسازد : سوزَه ، جَوَانِه ، خُشکِه .
- ۳- با عدد ها آمده اسم میسازد : پنجه ، هفته ، چيله ،
- ۴- به اساس زمان حال فعل آمده نام عمل را میسازد : بوسه = بوسه ، ناله ، خنده .

- ۵- با اسم وصف ، عدد و اسم مفعول آمده صفت اصلی میسازد : رنگه ، پیک بقله ، سه منزله ، کتگی ، گشنگی ، تشنگی و امثال اینها .

پسوند " اَک " (بعد از واول -کَک) دارای وظایف ذیل میباشد :

- ۱- با اسم وصف آمده اسم میسازد . مثالها : چَنگُک ، زَرَدُک ، تَرشُک .
- ۲- به معنی خردی و نوازش و تحقیر می آید : اَشْتُکُک ، طِفْلُکُک ، بَجْکُک ، باهه گُک .
- ۳- پسوند مذکور به مثل زبان ادبی دری و برخی از لهجه های جنوبی و مرکزی تاجیکستان در آخر فعل می آید ، مثلا : " اینجا چه سامان استک ؟ " او گُفتَسک ؛ شه میرزا رُفتک .

- پسوند " اُکِی " با اسمها یکجا آمده ، صفت و قیود زمان و طرز عمل میسازد ، مثالها : یارُکِی (حشر) ، پُنتِکِی ، چِرَتِکِی ، چاشتِکِی و غیره .

پسوند " ی " مانند زبانهای تاجیکی ، فارسی و دری بسیار مورد استعمال داشته وظایف ذیل را اجرا میکند :

- ۱- با اسمها آمده کسب و هنر و مشغولیت شخص را میفهماند : برقی ، تیلیفونی ، نسواری ، چرسی ، سگرتی ، .

- ۲- با اسمها آمده اسم دیگر می سازد : بخاری ، آوغانی ، شادی ، بندی ، سواری .
- ۳- با اسمها آمده صفت نسبی می سازد : جبل السراجی ، کابلی ، هراتی ، قنداری ،
وزدکی ، سارایی (صحرائی) ، سرمه یی ، پشمی ، سالنگی .
- ۴- با اسمها آمده کسب و مشغولیت شخص را میفهماند : دریوری ، نجاری ، گلکاری ،
- ۵- با صفت آمده اسم معنی حالت و علامه شی را میفهماند : ناکامی ، گرمی ، نیکم ،
جوانی ، تشنگی ، گشتگی .
- ۶- با بعضی اسمها آمده شی معین را میفهماند : تخمی ، تندانی ، تخدانی ،
سگرتدانی .
- ۷- با اسمهای معنی آمده خصلت و کرکتر شخص را افاده میکند : جنجالی ، غالمغالی ،
- ۸- با اسم واسامیر زمان حال فعل آمده عمل را افاده میکند : کالاشویی ، کالابینی ،
لهظگیری ، ترکاری .
- ۹- با اسمها آمده قید طرز عمل می سازد : نرشتی ، قوری .
- ۱- با اسم و صفت آمده علامه و خواص شی را نشان میدهد : جوانی ، پیری ، طفلی ،
ریشسفیدی ، و غیره .
- پسوند "چه" با اسمها آمده نام چیز را می سازد : کتابچه ، تفنگچه ، پسوند
مذکور با اسمهای معین آمده معنی فردی و نوازش را میفهماند : قالیچه ، پوستنچه ،
سراچه . این پسوند با صفتها آمده درجه کم بودن علامه چیز را تذکر میدهد :
زردچه ، سفیدچه ، سرخچه .
- پسوند "آنه" دارای معنی های ذیل میباشد :
- ۱- تعیینات و منسهبیترا میفهماند : مردانه ، قلمانه ، شیرانه ، زنانه .
- ۲- علامه و خاصیت شی را میفهماند : اشتوکانه ، دوستانه .

- ۳- باقیبود آمده حال زمان می سازد، روزانه، شوانه .
- ۴- باصفت آمده صفت اصلی می سازد، عادلانه، بی غرضانه، شرافت مندانه، آبرومندانانه.
- پسوند "پیش" با اساس فعل زمان حال آمده نام کار و عمل را می سازد، بخشیش،
 خایش (خواهش)، بارش، چرایش و غیره .
- پسوند "پس" از اسم صفت نسبی می سازد، چوین، چرمین، آهنین، سفالین، گلین
 پسوند "مند" با اسمها آمده صفت اصلی می سازد، ثروتمند، دردمند، دولت مند .
- دوم - پسوند های کلمه سازی که در زبانهای تاجیکی و فارسی معاصر به نظر نمی رسند ما
 در لهجه جبل السراج دارای وظایف ذیل می باشند :
- ۱- پسوند "وځ" با اسمها آمده صفت می سازد به معنی استهزا، نیز می آید .
 چنانچه : لافوځ، پښوځ، گرهانوځ، ترسانوځ / ترسیند وځ / خووک، کپرووک .
- ۲- پسوند "والا" ظاهرا، پسوند مذکور از زبان هندی به زبان پشتو و از آن به
 لسان ادبی دری و دیگر لهجه های افغانستان داخل شده است .
- پسوند "والا" با کلمات اصلی و خارجی یکجا آمده دارای خصوصیات ذیل میباشد :
- الف : کسب و هنر و مشغولیت شخص را میفهماند . مثالها : چوب والا، برقی والا، تفنگ والا
 شیر والا، تکسی والا و غیره .
- ب : صاحبیت یا ملکیت را میفهماند : خانه والا، دختر والا، بچه والا، توی والا ،
 خر والا، هاپسکل والا، موتورسیکل والا، سواری والا و غیره .
- ج : نسبت را میفهماند : شری والا (شهری والا) .
- د : به حادثه ای گرفتار بودن را میفهماند : مصیبت والا .
- عوماً با پسوند "والا" ساخته شدن کلمه های نو بسیار میباشد .
- ۳- پسوند "جی" ه پسوند مذکور نیز اصلاً هندی بوده به مثل لسان ادبی برای

احترام اشخاص بزرگسال مورد استعمال میباشد چنانکه: آکه جی، بابه جی، لالاجی و منتها استعمال پسوند مذکور کمتر میباشد.

۴- پسوند "خیل" که معنی قوم و طایفه را دارد، در لهجه جبل السراج دارای خصوصیات ذیل است:

الف: اسم جمع می سازد و مثالها: بچه خیل، دخترخیل و

ب: منسویت را میفهماند: پدرخیل، پاچاخیل.

ج: با اسمهای خاص آمده نام مکان و محل را می سازد چنانکه: سید خیل، عزت خیل، مدد خیل، شیرخان خیل و

د: پسوند مذکور با پسوند "ی" یکجا آمده اسم جمع می سازد و مثلا: "شا خیلی"، آرومخیلی، دختر خیلی، بچه خیلی و غیره.

۵- پسوند "آندر" پسوند مذکور به مثل لهجه های جنوب شرقی زبان تاجیکی اصطلاحات خویشاوندی می سازد. مثلا: "ماشیندر، پیندر، دختراندر و غیره.

۶- پسوند "آکه". پسوند مذکور معنی تصفیر وی احترام را دارد و مثلا "مرد آکه، زن آکه.

اسمهای مرکب: اسمهای مرکب به دو طریق ساخته خواهد شد:

اول - جزء پیوست. در اسمهای مرکب تپ پیوست جزء ها با یکدیگر رابطه برابری

داشته، یک جزء کلمه به جزء دیگر تابع نمی باشد. اسمهای مرکب تپ پیوست با چنین راهها ساخته میشود:

الف: بلاواسطه تکرار شدن یک کلمه چنانچه: دانه-دانه، چیره-چیره، چاک-چاک، چاک-چاپ.

ب: تکرار کلمه با تبدیل دادن کانسونت یکم. کلمه دوم یعنی آوردن مهمل، مثلا: پیسه-پیسه، کالا-مالا، چیز-میز، نان-مان، اشتوک-پشتوک،

چربی - مری ، سُنْد - مَنْد ، کاتِبْد - ماتِبْ و غیره . کلمه های متذکره به نمر از معنی اصلی شان باز معنی وسیعتری نیز دارند .

توسط واول پیوند کننده " و " نمونه های ذیل اسمهای مرکب ساخته میشوند :

۱- از اساس زمان ماضی فعل با اساس زمان حال فعل : بود و باش ، کشت و کار ، خفت و خیز .

۲- از اساسهای فعل ماضی : زد و خورد ، رفت و آمد .

۳- توسط تکرار کلمه های تقلیدی با تبدیل آواز واول یکم کلمه دوم : چیر و چیر ، چیخ و بیخ و غیره .

دوم - جزء تابع . در اسمهای مرکب نوع تابع یک جزء کلمه به جزء دیگر آن تابع شد ه می آید . ترکیب مورفولوژیکی اسمهای مرکب مختلف بود ه با راههای ذیل ساخته می شوند :

- ۱- اسم + اسم : از دو اسم ساخته شدن کلمات مرکب دارای معنی های ذیل میباشد : الف : مشغولیت و کسب و هنر شخص را میفهماند : نَفَرٌ خِصْمَتٌ ، مَزْدَوَرْکَار . ب : نام میوه را افاده میکند : اَلْهَخَارَا ، شَا تَوْت ، کُوکُ سَلْطَان . پ : نام جانوران را میفهماند : فِیْلَمِرْغ ، سَمْبَقَه (سنگ بقره) ، خَرگوش ، خَرگَکْتَرِوْت و نام چیز و پاشی را میفهماند : شِیرِخ ، دَسْ آسِیَه ، زَرچِوَه
- ت : اصطلاحات خیشاوندی را میفهماند : خَالَه خَشْر ، قَصَه - خَشُو .
- د : نام محل را میفهماند : گَلِبَار (گلپهار) ، گَوَارَه سَنگ (گهواره سنگ) ، تَخْتَسَنگ و غیره .

در نوع تابع اسمهای مرکب چون جزء اسمی از کلمات ذیل استفاده کرده میشود :

خانه - بیشتر نام جای مکان را افاده میکند: پسته خانه، بندی خانه، شفا-
خانه، تویخانه (تویخانه)، بالا خانه.

دار - بیشتر ملکیت کسب و کار و خصلت شخص را نشان میدهد: ترازودار،
کُله‌دار، قره دار، چوکی دار، خزانه‌دار، وطن‌دار، پیره‌دار.

کار - کسب و کار و مشغولیت شخص را افاده میکند: گلکار، غریبکار.

زاده - اصطلاحات خویشاوندی می‌سازد: عمه زاده، عموکزاده، خوارزاده،
بهادرزاده، خاله زاده، کاکازاده، و غیره.

۲- اسم + صفت: این گروه اسمهای مرکب نام چیز و صفت شخص را افاده میکنند.
چنانچه: خمر ترش، ریش سفید، پیر (ه) زن، پیچه سفید، بابمکلان.

۳- صفت + اسم: کدخیال، کمبخت، ارزان قیمت، تیره ماه، سیا (ه) سر.

۴- عدد + اسم: اساساً نام چیز ساخته میشود: چارمغز، چهل‌ستون، چل-
چراغ، چارمخ، چارگل، چارراه، دوتار، دوشنبه، سه دکان.

۵- اسم + اسامی زمان حال فعل + از اسم و اساس زمان حال فعل بیشتر نام
شئی ساخته میشود. مثالها:

دوزه: موزه دوزه، پهنه دوزه، پوستین دوزه، جوالدوز و غیره.

گیر: کبگیر، قوشتی‌گیر و امثال اینها.

پوش: ستره پوش، چتل پوش، پایپوش، بالا پوش و غیره.

کش: دودکش، دسکش (دستکش)، خارکش و امثال اینها.

تراش: قلمتراش، سنگتراش، خمرتراش و غیره.

باف: شالباغ، چغلیباغ، تیکه باغ، قالبینباغ و امثال اینها.

فروش : چوب فروش ، پیرزه فروش ، آچار فروش ، انگور فروش و غیره .

شان : دامشان ، نیالشان (نهالشان) ، و غیره .

باز : آبیاز (آبیاز) ، شادیباز (شادیباز) ، گودیباز و امثال اینها .

ساز : آلبی ساز (حلبی ساز) ، چقوساز ، رادیوساز ، کلی ساز (کلید ساز) و غیره .

مال : رنگمال ، ریگمال ، خشتمال ، نمد مال ، جفول مال و غیره .

ریز : آبریز ، رنگریز ، خاکریز و امثال اینها .

گوی = گوی : چتگیوی ، بدگوی ، پشت سرگوی ، رویگو ، دروغگو و غیره .

خور : تنخا خور (تنخواه خور) ، چایخور ، پتخور ، پیسه خور ، پینه خور ، جگرخور ،

و امثال اینها .

۶- اسم + اساس زمان ماضی فعل . این گروه اسمها نام شخص و چیز می سازند .

مثالها : جای داد ، رویدید ، قلمداد ، شوگشت ، زرخزید ، خرمرز ، دم پخت ،

دست بافت و غیره .

۷- اسم + صفت مفعولی : مثالها : دست خورده ، بازار زده ، یخنکنده ،

دختر خوانده ، بچه خوانده و امثال اینها .

ضمیر

=====

ضمیر های شخصی : ضمیرهای شخصی از اینها عبارت است :

شکل مفرد	شکل جمع	شخصها
مَه ، مَن	ما	۱
تو	شما	۲
ای ، او	آنها ، اِنا ، اِیا ، اُوا	۳

ضمیر های مفرد و جمع شخص سوم از زبان ادبی دری و لهجه کابل در یک چند نوع استعمال گردیدن شان تفاوت دارند .

ضمیر شخص یکم مفرد "مه" در نطق آدمان سن و سالشان مختلف استعمال کرده میشوند . چند مثال : مه دینه چه گفته بودم توره ؟ ؛ مه یکنه بچه خوانده دارم ؛ مه نه ماه خِشمت (خدمت) میکنم ؛ از ای کارمه تیر و غیره .

شکل دوم ضمیر شخص یکم مفرد "من" بیشتر در نطق آدمان با سواد بکار میرود از این سبب مقیاس استعمال "من" نسبت به شکل "مه" محدودتر است .

مثالها : من تصدیق دارم ؛ من چوته ده (در) خانابات (خان آباد) یاد گرفتم ؛ من از حسن شما بیفکر شدم . در لهجه اگر ضمیر شخص یکم مفرد "مه" به وظیفه معین شونده آمده به خود اِضافت قبول نماید ، آواز "ن" در آخر ضمیر برقرار میگردد . چنانکه : او آدم عدالت گستر است ، به فور من بیچاره بپیردازه ؛ از دست من فریب چه کاری آیه ؟ .

اگر ضمیر شخص یکم مفرد "مه" پسایند "ره" را قبول کرده مفعول را بفهماند آواز "ن" برقرار نمیگردد . مثلاً : "مَره" مرا همو بیاله ره ؛ هِ هِ بچه مَره به غلامی قبول کنی ؛ مَره وَر بیتو که گپ دیم (دهم) ؛ مَره یکه بیاله جای ؛ مَره بان که به موتر سوار شوم .

ضمیر شخص یکم مفرد "مه" اگر با ضمیر "خود" و یا با پیوند کهای پیوستگنده - همراه آید ، در آخر آن آواز "ن" برقرار نمیشود . مثالها : لیکن لاکن" نگوش نمشه مه خوبادشا ستم ؛ برای مه و خود پیت هیچ نداد ؛ گموش کوکه هِی سادگی برای مه وتو خوب اس .

- ضمیر گوینده باد یگران "ما" دارای وظایف ذیل می باشد :
- ۱- ازانام گروه آذمان سخن می رود که در آن چند نفر در نظر است و چنانچه :
ما هم شکار بهای حبش استیم ؛ ما سی ونه نفر ده (در) ایجه آمدیم ؛ ما زمین خوده اوزدیم ؛ ما مادر خوده آبه میگیریم .
 - ۲- برای افاده سادگی و فروتنی به جای ضمیر شخص یکم مفرد کار فرموده میشود .
مثلا : ما ایجه نو کر بودیم ؛ انه ما آمدیم اطلاع دادیم .
 - ۳- یکی از خصوصیات جالب دقت ضمیر گوینده باد یگران از آن عبارت است که آن با کلمه " مردم " همراه آمده در شکل " ما مردم " استعمال میشود و معنی جمع را افاده میکند :
- الف- شکل مذکور به معنی جمع می آید .
مثالها : ما مردم گوسپنده بورد اقس میکنیم ؛ ما مردم انس سابق که بود از پروان بود ؛ با " باز " ای خان ما مردم شد ؛ ملکای ما مردم بسیار جزیره انس ؛ لبطر ما مردم دیگه رقم انس ؛
ب- این شکل پسوند جمع بندی " آ " را گرفته دو باره جمع بسته میشود .
مثالها : ما مردم عاجز بودیم ؛ ما مردم فریبکار استیم .
- ضمیر شخص دوم جمع " شما " نیز دو وظیفه دارد :
- ۱- برای حرمت و احترام شخص دوم مفرد ، یعنی به عوض ضمیر " تو " می آید .
مثالها : شما نو کوسپتیم ؟ ؛ حساب تصفیه شما چه طور است ؟ ؛ شماره عوض آن یانگپ یاد میتوم ؛ شما یگان کامره دارین ؟ .
 - ۲- ضمیر مذکور به معنی جمع خواهد آمد .
مثالها : شما همراهی ما راه دوستی و خوشی ره دارید یانه ؟ ؛ بخش شما منصب میتوم ، شما بیره هنی اولر گبه بخش مه بیاره و غیره .

خصوصیت دیگر فرق کننده لهجه جبل السراج این است که برعکس لهجه های شمالی و مرکزی زبان تاجیکی ضمیر شخص سوم مفرد "وئی" قطعا استعمال کرده نمیشود.

ضمیر شخص سوم مفرد "او" به وظیفه ضمیر اشاره "آن" آمده شی بیجان و جاندار و قید زمان را میفهماند. مثالها: نویسنده گر او ره نوشته کرده میرفت ده دیگه ورق؛ او دَوَ اَسْ هَمُو چار پای خَرُم کِرُو اَسْ به چار آزار.

در لهجه جبل السراج ضمیر اشاره "این" پسوند جمع بندی را گرفته جهت احترام برای شخص سوم جمع استعمال میشود. مثالها: اینها پنج روس باد (بعد) یا دا (ده) روز باد ده بین خود رفت وِرُو میکنن؛ به همراهی اینا خوشی ره پیش میگیره؛ اینا همراهی خود یک آزار پیسه میبرن.

ضمیر شخص سوم جمع با این خصوصیت خویش با بعضی لهجه های زبان تاجیکی برابر است.

ضمیر شخص سوم جمع "ایا" به مانند لهجه های گولابی و دروازی زبان تاجیکی به معنی جمع خیلی زیاد استعمال میشود. چند مثال: ایا بودن همنشین هموخان؛ شو ایا ده جای دختر والا رفتن؛ ایا دیگه سرای بسیاریک ظلم میکدن.

یک خصوصیت جالب توجه ضمیر شخص سوم جمع "ایا" عبارت از آن است که به

آن برای تاکید ضمیر مشترک "خو" علاوه میشود. مثالها: ایا خونمی شیناسن کو خَصْرَتِ موسی است؛ ایا اَسْ خُو از زمینش اَسْ.

ضمیر های شخص سوم جمع "انا" و "اوا" به مثل یک گروه لهجه های تاجیکی به معنی جمع استعمال میشوند. مثالها: انا پشت دروازه میمانن؛ انا آدمای کتف کته اَسْتِن؛ اوا صائب حال همی چه میمانن؟ لنگی؛ اواره چه طور کُسم؟

چن نفر آواره داد که بپر به منطقه نورستان .

ضمیر شخص سوم جمع "ایشان" برای احترام هم استعمال میشود ، لکن کس

استعمال است و احياناً در نطق آدمان باسواد استعمال میشود . مثلاً : از

ایشان مصلحت میخایه ؛ هر یکی ایشان را چای و نان میتن .

ضمیر اضافی . ضمیر های اضافی شخصی - صاحبی با نمود های ذیل درین

لهجه استعمال میشود :

شخصها	نمود اول		نمود دوم		نمود سوم		نمود چهارم	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
۱	م/م	-	آمان	آمان	م/م	میان	م	مان
۲	میت / میت	-	آنان	آنان	میت / میت	میتان	ت	تان
۳	میش / میش	-	آشان / پشان	آشان / پشان	میش / میش	میشان	ش	شان

ضمیر های اضافی شخصهای یکم مفرد ، دوم مفرد ، سوم مفرد و اینچنین اشخاص

یکم ، دوم و سوم جمع بیشتر با کلمه هائی استعمال میشوند که کانسونت ها اختتام

یافته باشند . مثلاً : خازم (خواهرم) ، خاریت (خواهرت) ، خارش (خواهرش) ،

خارمان (خواهرمان) ، خارتان (خواهرتان) ، خارشان (خواهرشان) و غیره .

انواع دیگر ضمیر های اضافی با کلماتی استعمال میشوند که (آنها) به حرف واو اول

اختتام یافته اند .

مثلاً : کاکایم ، کاکایت ، کاکایش ، کاکایمان ، کاکایتان ، کاکایشان ، کاکامان ،

کاکاتان ، کاکاشان و غیره .

لاکن بعضاً در عین چنین وضعیت فونوتیکی از ضمیر های دوم و سوم شخص تنها آواز های "ت" و "ث" باقی میماند. چنانچه: نَفَرَات (نفرهایت)، اَشْتُوَكَات (اشتوکهایت)، رُوبَةُ اَتِّ ، کَتِیَسَتْ و امثال اینها .

یک خصوصیت مهم ضمیرهای اضافی این لهجه عبارت از آن است که اگر کلمه ها با آواز واول "ا" به آخر رسیده به آنها بشکلهای - اُم ، - اَت ، - اَش پیوست گردند ، فونیم / یو / به وجود می آید . این حادثه ظاهراً به قانون معلوم از دو آواز / اُر / برآمدن / یو / (اَبَا) مربوط است . مثالها : خَالِیْم ، خَانِیْت ، دَاوِیْت ، پِیْسِیَش و غیره .

لهجه جبال السراج با این خصوصیتش به لهجه طهران هرخی از لهجه های زبان تاجیکی شباهت پیدا کرده اما از بعضی لهجه های تا به حال تحقیق شده افغانستان و لهجه های جنوب تاجیکستان تفاوت دارد .

یکی از خصوصیتهای دیگر جالب دقت لهجه باز در آن است که ضمیرهای اضافی به آخر فعلها همراه گردیده مفعول بواسطه بی واسطه را افاده میکند . ضمیر های اضافی بیشتر به آخر فعلهای لازم پیوست گردیده مفعول را افاده میکنند . اگر از فعلهای لازم فعل متعدی ساخته شود به آنها ضمیر های اضافی پیوست گردیده مفعول را میفهماند . از جمله :

الف: در افاده مفعول به واسطه: رُوغَنَه صُب بِيَه مِیْتُوْمَت ؛ کَابِل بِیَرُوْمَش قَايِم می گِیرَه که چیز بِخَر ؛ آگَه مَه خواندَمَنْ کَلَه پِشَه می بَرَم .

ب: در افاده مفعول بی واسطه: خُدا بِشَرْمَانَدَت بُدَه شَرَط پِیْرِیَش ؛ به سَرِدِلِ خُوْدِ گِرَفْتَن ؛ جِبْرِئیل از دریا کشیدش .

ضمیر های اضافی در حالت با فعل استعمال گردید نشان با پساوند های فعلی شخص سوم مفرد و شخص سوم جمع تاثیر میرساند . عادتاً درین لهجه پساوند های فعلی شخص سوم مفرد در شکل میگوید ، میاره ، میبره و شخص سوم جمع در شکل میاون ، میزند ، میکش استعمال میشود . لکن وقتی که به آخر فعلهای مذکور ضمیر اضافی پیوست میشوند و اول " د " بر قرار گردیده موافقاً پساوند های فعلی شکلهای " اَد " و " اَنَد " را میگیرد .

مثالها : میگوید ، بشیرماندت ، زدندت ، نبرندش و امثال اینها .

در افاده مفعول بیواسطه استعمال گردیدن ضمیر اضافی خیلی زیاد است . توسط ضمیر اضافی افاده گردیدن مفعول بیواسطه و بواسطه را یکی از خصوصیات فریادکننده لهجه حساب کردن ممکن است .

ضمیر اشاره : ضمیر اشاره ای که به شیئی و یا به علامه اشاره میکنند از اینهاست :

ای ، این ، او ، اون ، هعی ، اعی ، همو ، امو ، همان اینی ، اینی ، اینی .

ضمیر اشاره ای / این / برای نشان دادن شیئی نزدیک و ضمیر اشاره او / اون /

برای نشان دادن شیئی دور استعمال میشود . مثالها : ای تریز ، ای شار ، ای زنکه ،

ای آدم ، او مژدم ، اون پل و امثال اینها .

ضمیر سوالی : ضمیر سوالی " که " نسبت به انسان و ضمیر سوالی " چه " نسبت به اشیاء

چاندارو (غیر انسان) و بیجان استعمال میشود .

مثالها : که گفته بود ؟ ؛ توکه بودی ؟ ؛ ای سال آسیه ره به که ادره ادم بودی ؟ ؛

توجه خائیس (خواهش) داری ؟ ؛ توجه کار کردی ؟ و امثال اینها .

بعضاً در حین یکجا آمدن ضمیر سوالی " چه " به آخر فعل " است " پسوندد " اَن "

متصل میگردد . مثال : معنای گپ تو چیستک ؟ .

علاوه بر این درین لهجه ضمائر سوالی ذیل مورد استعمال دارد : چه طور، چه رقم

چیقه، کدام، چَن (چند) .

مثالها : دِرِگْ چه طور بیزایه ؟ ؛ چه رقم لباس باشه ؟ ؛ چیقه پیسه داری ؟ ؛

درخانه کدام دلخوشی داره ؟ ؛ چَن نفر فرار کرد .

ضمیر مشترك : ضمیر مشترك به توسط کلمه " خود " افاده می یابد . به ضمیر مذکور ضمائر

اضافی مفرد و جمع اتصال خواهد گردید . مثالها : خودم، خودت، خودش ،

خودمان ، خودتان ، خودشان وغیره .

ضمیر مذکور با اضافات نیز استعمال میشود ، مثال : خود ما آرایش دادیم ؛ خود

ای حبیب الله رفته بود به تلهفون .

ضمیر مشترك " خود " همچون معینکننده بعد از معینشونده آمده میتواند .

مثالها : ای گپاره مه از باباه خود شنیدیم ، ده دل خود مومینشا میگه ؛ به بچه خود

یکد روز غزل خواند .

همچنان بعد از معینشونده به وظیفه معینکننده آمدن ضمیر مشترك " خود "

گاهی پسوند جمع را قبول می نماید . مثلا : بیه بریم پیش کلانتر خود ها که

تَخْسِیمْ کُنَه .

ضمیر " خود " دارندگی را می رساند : دختر ده خانه خود من چَن شو می پایه .

ضمیر " خود " از کل جزئی را نشان میدهد . مثال : هرکس یک نشانی اس خود ده

ای چه ماند ؛ هرکه خود من حسابشَه میفامه .

ضمیر تعیینی :

- ۱- ضمیر تعیینی "هَرُ" زیاد استعمال گردیده به توسط ضمایر سوالی و کلمات دیگر شکل‌های ترکیبی آن ساخته میشود و وظایف ذیل می‌آید :
- الف: در شکل علیحدگی قبل از اسم می‌آید. مثلاً: هر آدم چپن زوروش بهسه خانه بهچهار پیسه میهره؛ ده هرشا رحال هرکد امیش د وکاند ار است؛
- ب: ضمیر تعیینی ترکیبی "هرکد ام" شی علیحده را از بین اشیا همجنس نشان میدهد. مثال: حالا هرکد ام هر سو تر د میکنه.
- ضمیر ترکیبی مذکور ضمایر اضافی شخص سوم مفرد را قبول کرده میتواند.
- مثالها: هرکد امیش حاکم آلا (اعلی) بود؛ هرکد امیش می شیشتند وی گفتن از اول دنیا تا به اخیر دنیا.
- ج: با اضافت می‌آید: هرکد ام ما زنجیر را شور دادیم.
- ۲- ضمیر تعیینی ترکیبی هرکه و هرکس برای اشخاص استعمال میشود: هرکه خانه خود میره؛ هرکس میدانه و خا لِقَش.
- ۳- ضمیر تعیینی ترکیبی "هر دُو" نیز برای انسان استعمال میشود: هر د و آئینه ره سبل میکنن؛ ضمیر مذکور با اضافت استعمال میشود. مثالها: هر د وی از ای ده غار رفتن؛ هر د وی اپنا بیگ وده بد روزه دختر پادشا رسیدن.
- ۴- ضمیر تعیینی ترکیبی "هرچه" در مورد چیزهای جاندار همچنان استعمال میشود. مثالها: هرچه ما مردم دیگه پیتوی واری...؛ هرچه آبی تمان اُس ده جانشان؛ هرچه وزیر و وکیله ده تیخ میکشم.
- در لجه جبل السراج ضمیر تعیینی "همه" کم استعمال بوده به عوض آن کلمه‌های

عربی "تمام" و "کل" در شکلهای ذیل استعمال میشود :

الف : کلمه "تمام" حرف اضافی قبول کرده انسان و غیر انسان متعلق است .

مثالها : تمام اقارب دُخترَه به داماد مُعربینی میکند ؛ تمام مال پادشاه و برایش تسلیم کرد .

ب : کلمه "تمام" پسوند "ا" قبول میکند . مثالها : بچه پادشاه سیل کد "تماما"

کله آدم است ، بچه پادشاه ای گپه شنید "تماما" جانیش ده لوزه شد .

ج : کلمه "تمام" علاوه بر پسوند "ا" اصافت نیز قبول میکند . چنانچه : تمام

اقاربای دختر انتظار به آمدن مادر بچه دارن ؛ سبائشو تمام اقاربای معامله ارا

ده خانه شان جمع میشوند ؛ تمام زنا ده همی شو شنک جمع میکنن .

کلمه عربی "کل" در شکلهای ذیل به وظیفه ضمیر تمیینی می آید :

الف : در علیحدگی : کل دعا میکنن .

ب : با اضافت : کل مردم دهه قلعه یکجا شد ؛ کل شماره میکنم .

ج : با ضمائر اضافی اشخاص دوم و سوم مفرد و جمع :

مثالها : کلّیتان مانده نهایید ؛ دیگه اطراف جبل السراج ، صائیب ، کلّین هسئ

دریقان و فریبکار استن ؛ گلشان یکجا شده به خانه آمدن .

د : با ضمائر و پسوند ها : کلّیشه پیش تو ته میکنم ؛ با کله گئی لباس خوده بکشین ؛

کله گئی مردم ایبره ماکم گرفت .

ضمایر نامعین :

به گروه ضمایر نامعین کلمات بعضی ، بعض ، کس ، یگان ، یکام ، کدام ، فلانی ،

فلانه ، یکی داخل گردیده شی و علامه آن را به طرز عمومی و تخمینی نشان میدهند .

مثالها : بعضی اشخاص بونهای میکنن ؛ بعضی چیزا که اگر اضافه پاکم بود میکنن که

فَلَانٌ چیره کَمَ کُنْ ؛ فَلَانِشَهْ اضافه تر کن ؛ کسی تَخْمُ میبَرَه ؛ کسی به لب دریا نیایه
اگر کلمه "کسی" تکرار یابد آواز اول کلمه دوم تغییر یافته علامه "ی" - را نیز همین
کلمه می گیرد و اشخاص نامعلوم تعلق دارد . مثالها : ایا می آهِنَ کَمَ - کسی نیست ؟
کس - کسی نیست ، صائب ، ایا میروند و کپ ده سرشان میباشد .

ضمیر نامعینی "چیزی" به اشیا ، جاندار و بیجان ارتباط دارد . ضمیر مذکور یک
خصوصیت عجیبی دارد که آن در زبان ادبی دری نیز ذکر گردیده است ، یعنی بر عکس
زبانهای فارسی و تاجیکی به وظیفه مقدار و درجه "قدری" ، "چیزی" و غیره استعمال
میشود . مثالها : چیزی بیسَه نَخْتْ به دَخْتَرِ خِیَلِ مِیْتَنْ ؛ چیزی وزیرایش کم میباشد
ایا کَلَه جمع میکنه ؛ یک دیوسفید پیدا شد و چیزی نفره خورد و چیزی نفره زمین
رفت ؛ چیزی از ای جارچی ره طلبیست .

ضمیر نامعین "یکان" - "یکام" شی را به طریق عمومی و تخمینی نشان میدهد .
مثالها : همی زنا یکام چارک گوشت برنج سوغات گرفته میروون خانه دختر والا ؛
یکام سیز برنج برای دختر خیلی داده میشود .

ضمیر سوالی "گدام" به وظیفه ضمیر نامعین آمده شی و علامه آن وقت و زمان نسا -
معینی را به طریقه عمومی و تخمینی نشان میدهد . مثالها : گدام پادشای میباشد ؛
گدام با به خا رکن میباشد آند یوال همی دچی ؛ گدام وخت گدام شوی میباشد ؛ گدام
روس گدام آدمی میباشد و . . .

ضمیر نامعینی فلان - فلانی - فلانی - فلانه نسبت به آدمان چیز و به وقت و زمان
نامعین استعمال کرده میشود . مثالها : فلان چیزه کم کن ؛ فلانیشَه اضافه تر
کُنْ ؛ فلانی باد ارم اَسْ ؛ فلانی بهاد ریشَه کشتَسْ ؛ فلانه خوارمه دختر خوده به بچه
مه مپته .

عدد مقداری: "يَكْ" علامه نامعینی "ی" - را قبول کرده بعضاً در این وقت بسا
 مساوند ضمائر شخص سوم مفرد به وظیفه ضمیر نامعین می آید. مثلاً: دَوَى آنا
 برای یکی آنا گفت؛ از چیل یَکیش سی ونه شد؛ یکیش هَبده ساله و دِ یَکیش یازده ساله
 در مکتب آستن.

بعضاً اسمی که بعد از عدد مقداری "يَكْ" می آید، علامه نامعینی "ی" - را
 گرفته نسبت به آدمان و به چیز و وقت و زمان نامعین استعمال میشود.
 مثلاً: یا یک آدمی که جوان خوب مبرآمد ایما اووه مِهردن...؛ هَمیتَه یَکْ
 مردی بود، ما ایره برتنق کشتیم؛ یک چیزی بخش آنا سوغات راضی میکنن؛ یک وختی
 ده درهای جبل السراج سیل آمده بود.

ضمیر منفی: ضمیر منفی "هیچ" به "هیچ" نبودن شی و یا علامه آنرا میفهماند.
 مثلاً: هیچ کسی نیست؛ گفت: صلب هیچ پیسه نداریم؛ هیچ زافی بیداغ نیست.
 ضمیر منفی با کلمات دیگر آمده، شکل ترکیبی می سازد. مثلاً: هرچه که زنگ
 مِهزَن ای میگو؛ به دروغ میگوئی هیچ کسی نیست؛ ایره هیچ چیزی نگویی؛ ای انگشتره
 هیچ کس خریدن نمیتانه.

چنانکه از مثالهای فوق الذکر معلوم میشوند، ضمیر منفی در جمله ای استعمال
 میشود که خبر آن به شکل منفی بوده یا خود جمله معنی منفی دارد.

عدد

=====

عدد مقداری : عدد مقداری با طرز تلفظ خصوصیات فونوتیکی و با طرز استعمال خود فرق

میکنند. بعضی عدد مقداری به دو نوع استعمال کرده میشود چنانچه: **پُک // پُک** ،

دَه // دَا ، **دُوَازده // دُوَازدا** ، **هَبْدَه // هُوْدَه** ، **هَزده // هَجْدَه** .

"آواز" ه "بعضاً" از اول و اکثر وقت از آخر عدد مقداری از "دَه" الی "نوزده"

حذف میشود. مثلاً: **اَفْت** ، **اَشْت** ، **نُو** ، **دَه // دَا** ، **پازده** ، **دوازده** ، **سیزده** ،

چارده ، **پانزده** ، **شانزده** ، **هَبْدَه // هُوْدَه** ، **هَزْدَه // هَجْدَه** ، **نُوْزْدَه** .

عدد واحد از هزار الی دو هزار به توسط واحد صدی حساب کرده میشود .

مثلاً: **پازده صد - ۱۰۰** ، **دوازده صد - ۱۲۰۰** ، **نوزده صد - ۱۹۰۰** و غیره .

اگر اعداد دهی بیست ، سی ، چهل ، پینجا ، شصت ، افتاد ، نود ، صد از **پک**

الی **دَه** کم باشند ، توسط کلمه " **کَم** " افاده میشود چنانچه: **دو کم بیست - ۱۸** ،

پنک کم چهل - ۳۹ ، **ده رویه کم صد - ۹۰** ، **دو کم شصت - ۵۸** .

برای افاده نمودن اعداد کلان کلمه های اروپائی میلیون ، میلیارد و کلمه هندی

لَک و **کُرور** استعمال میشود چنانچه مثال: برای **رای پُک لَک تنخا آمد** ؛ **اوغانستان پک**

پانزده میلیون نفوس داره و غیره .

اعداد مقداری ترکیبی توسط حرف ربطیه " **و** " میان واو له ای (**و**) به همدیگر

می پیوندند . در این حالت اول خانه صدیها ، پس از آن دهیها و در آخر واحد -

ها می آیند . مثلاً: **مَه بسیار که از تو پُستمان باشم** یا **بیست رویه یا بیست و پنج رویه** ؛

هُو میخری به شصت و پنج رویه آت ؛ **آرده به یکصد و پنج رویه میخردم** ؛ **چَن خریدی** ؟

چار ازار و اَنُصَد وینجا رُیه .

علاوه براین اگر اعداد مقداری تکرار شده آیند توسط کلمه " الی " به همدیگر پیوست میشوند . چنانچه : تَمَامِنِ زَنَا برای رُویِنَمَا یُک از بینجا الی ازار رویه به آروس - خیلی و شامِیْتِن ؛ رُوزِ اَفْتَمُّ از خانه آروس ده الی بیست نفر زن به خانه شامِیَیْن ؛ یُک نفر الی دو نفر که صائِب و سَوُق باشه پُرسان میکنه .

عدد مقداری ترکیبی توسط کلمه " نِیْم " درین لهجه حرف ربطیه " و " - را نیز قبول میکند . مثالها : مَه یُک و نِیْم بجه آمدُم ، موتر شما رفته بود ؛ گندم یُک و نِیْم سیر ؛ باز اُوجَه د یگه هُمُو خُسُورَش یُک و نِیْم صد - د و صد سَفاله جوش میته .

یکی از خصوصیات خاص در آن ظاهر میشود که بعضا بعد از عدد مقداری معدود علامه جمع قبول میکند . مثلا ؛ ایا سه برادر بودن ؛ دو برادر را اَسْتِن ؛ اگر در بین عدد و چیز شمارده شونده معدود آید ، بعضا به شیئی پسوند جمع می افزاینده مثلا ؛ سه نفر رفیقا هُون .

چنانکه معلوم است برای افاده واحد شی یا چیز در بین عدد و اسمها کلمه های معدود استعمال میشود . از این لحاظ در طرز استعمال کلمات معدود در لهجه جبل السراج و زبان ادبی معاصر دری تفاوت زیادی به مشاهده نمیرسد . مثلا :

علمای افغانی نگهت سمیدی محمد نسیم در کتاب " دستور زبان معاصر دری " و محمد ادریس منصوری کوهستانی در اثر خویش " فنون ادبی - دستور زبان " معدود های ذیل را خاخر لسان ادبی دانسته اند : هفت جلد کتاب ، سه قلم تباشیر ، دودسته گل ، دو تخته قالین ، سه پیاله شیر ، شش عدد تخم ، چهار حلقه طیر ، دو عراده موتره ، سه دریند حویلی ، دو قبضه شمشیر ، هفت نفر آدم ، چند تن آدم ، شش راس گوسفند

دو قطار شتر، دو فرود کشتی، دو زنجیر فیل، دو حلقه انگشتری، دو رشته مروارید، پنج قلاده بهر، سه طاقه شال، دو عدد غوری، دو جوهر بوت، دو جفت کفش، شش درجن قاشق، دو قطعه زمین، دو جریب زمین، ده عدل پنبه، دو باب دکان، دو تخته کاغذ، چهار کلاه تار، صد اصله نهال، دو بخچه کالا، دو کیلو بوره، یک لیتر آب، هشت متر چیت و امثال اینها .

در لجه " جبل السراج نیز کلمات معدود زیاد استعمال میشوند، چنانچه کلمه " معدود " ته // تا " برای انسان و غیر انسان، کلمه " معدود " دانه " نسبت به چیز های جاندار غیر انسان و چیز های بیجان، کلمه های معدود نفر و کس نسبت به آدمیان، کلمه " معدود " متر " نسبت به درازی و طول، کلمه " معدود " خوراک " نسبت به طعامها، کلمه های معدود کیلو، من، سیر، چارک، خروار نسبت به اندازه های وزن، کلمه معدود " رَقْمٌ " نسبت به انواع اشیا، کلمه های معدود پایه، میل، جوهر نسبت به چیز های مختلف و کلمه " معدود " سَرٌّ " نسبت به حیوانات استعمال میشوند .

چند مثال: تَمَامَنْ چیز است، بَكْتَه آدم نه؛ همی گوسپند زانید دوته شد؛ پادشا يك دانه اسپ داره؛ يك دانه سیب برای مه بیته؛ دو خوراک کباب بیته؛ سات چُن بچه اَس؟ - سات از چار بچه تیر اَس؛ يك میل تفنگ بخشیش میتن .

اعداد مقدار تخمینی . عدد مقداری تخمینی مقدار را به طریق تخمینی افاد میکند .

اگر به گنبد مقداری یا چیز معلوم و معین نباشد، مقدار آنها را به طریقه تخمینی میکند . در این حالت سخن راجع به چیز های شمردنی و یا شماره شونده خواهد رفت اعداد مقداری تخمینی به طریقه های ذیل به عمل می آید :

الف: عدد تخمینی بیشتر با همراه آوردن دو عدد بی دربی صورت میگیرد که دایره آنها خیلی معدود است .

مثالها: يك - دو د اَمَن پرای مَرکبای ما کا پَیَری ؛ ای يك سه ته - چارته خانه فرهی میداشته باشه .

ب: عدد تخمینی به توسط پنج - پنج ، ده - ده یا صد - صد زیاد کردن عدد به عمل می آید .

مثالها: بخش آنا يك سیر پرنجَه پخته كده به همراه پنج - ده دانه نان چباتی بخش دختر والا میهریم ؛ مومِنشاً ده - بیست روز ایجه ملاقات كَد و رُو شد .

ت: توسط کلمه های مخصوصی که تخمین را افاده میکنند و قبل از عدد تخمینی می آیند:

مثالها: او در سالنگ تقریباً پنج - شش سال بود ؛ یگان ده دوازده ساله اَس ؛ یگان دو بجه شو مومِنشاً شار استامبول خوده میسرانه .

ث: توسط کلمه "رطیه" یا "که میان دو عدد می آید اعداد تخمینی ساخته میشود .

مثالها: باز اپنا که میروند يك سال یا دو سال ، یا چار سال رُوَن میكنیم ؛ اپنا همرای خود يك ازار یا پنجصد ، دوصد یا پنجاه ، چیل ، سی یا بیست روجه هر آدم چین زوروش به خانه بجه دار همیشه میره .

درین لهجه اعداد کمبری با کلمه های سه يك ، چار يك ، پنج يك و فیصدی توسط کلمه های فیصد و درصد افاده می یابند .

عدد ترتیبی . اعداد ترتیبی از اعداد اصلی توسط همراه کردن پسوند "م" (بعد از

واولها "م" ، "وَم") ساخته میشوند . مثلاً: برای روز چارم اِناره میچکن ؛

شو دُوَم شو خینه نام داره ؛ اِنَا گروه دوم شدن ؛ ششم سال اَس که شوئی مگم اَس .

بدون پسوند استعمال گردیدن عدد ترتیبی نیز به مشاهده میرسد . در این حالت

عدد مقداری عدد ترتیبی را افاده میکند چنانچه باز بیست جزوا که میرسه توت پخته میشه ؛ مامور صاحب رتبه شش اَس .

عداد ترتیبی با ضمائر اضافی اشخاص دوم مفرد و سوم جمع استعمال میشوند .
 مثالها : رفیق دومش میفرماید ؛ حال رفیق سومشان میگوید ؛ ای معامله‌دوستان هم
 خلاص میشود .

اگر عدد ترتیبی پسوند جمع را قبول نماید ، تخمین را افاده میکند مثالها :
 عید که آمد روز اول عید نه روز دومی عید یا روز سوّمای عید بچه والا ده - دو از ده
 نفره گرفته خانه خُشوی خود میروم .
 دین لهجه کلمه " اول " به معنای ترتیبی " یکم " استعمال شده دارای خصوصیات
 ذیل میباشد :

الف : بدون علامه مورفولوژیکی یعنی در شکل ملحدگی ؛ حَسَنَ خان از عشق آباد از اول
 نمره ای که گذشتانده تا به ایچی حالی ؛ اول شَرَطُم همیست ؛ اول پالکیش میبرایه ،
 دوم کاهوش میبرایه .

ب : کلمه " اول " پسوند های " ا " و " این " را قبول نموده به معنای ترتیبی " یکمین "
 استعمال میشود . مثالها : به خانه مردم که رفتی اول " پشت دروازه تق تق و
 سلفه و شرفه ای کرده داخل شوی ؛ دشمن اولین اولاد است .

ت : با اضافه استعمال میشود ؛ کسب اول ما بود جُولَه فی - بافندگی ؛ ده هکی روز
 اول توی بزکشی میشود .

ث : با ضمائر اضافی استعمال میشود ؛ رفیق اولشان بود .

فعل

=====

برخی از اساسهای فعلی وابسته به سبب و حالات فونیتیکی به بعضی تغییرات و درگرونیها دچار میشوند که بنا به از زبان ادبی در معاصر فرق دارند .

چند ی از این فعلها را : ما از نظر میگردانیم :

مصدر (اسم فعل)	اصل ماضی فعل	اصل حال فعل
ماندَن	ماند	مان
فامیدَن	فامید	فام
یافتَن	یافت (ت)	یاف
دادن	داد	ته // ده
طلبهستن	طلبید	طَلَب
وَرَد داشتن	وَرَد اشت	وَرَد ار
رُوْفَتَن	رُوْف (ت)	رُوْف
آوردن	آورد	آوَر // بار
کردن	کرد	کَرَن
شان دادن	شانند	شان
خواستن	خواست	خوای

فعلهای مذکور همین گفتگوی خیلی مخفف گردیده شکلهای مخصوصی را پیدا

میکنند که آنها با این خصوصیت و علامه خوش از دیگر لهجه های تاجیکان افغانستان

تفاوت دارند .

مثالها: نَخُودَه خُورِدِشَه چَن مِيتِي؟ - دُورُوهَه ؛ هَمِي آدَم مِخِيزَه مِگِسه ؛
 مِيرِي بَه خِيزَرُ؟ ؛ اَسَن طرفِ دِخترِ د اريكِ رِسمِ تَعْظِيم "مانده نباشي" اِجرا مِيشَه ؛
 هَمِي هَرُ رُوسِ (رُوز) مِيايِي دَه هَمِي خانَه "ما پِشت بيل مِوي (مِ آيِي) ، پُشتِ كَلَنَدِ مِوي ،
 پُشتِ جُوالِ مِوي ، مِوي مِيرِي .

شخص و عدد در فعل

پسوند های فعلی

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	- اَمُّ // - اُمُّ	مِمْ - اِمْ
دوم شخص	اِي	يَدُّ // - اِيدُ ، - يِنُّ // - اِينُّ ، يَه
سوم شخص	- هُ // - يَهْ	- اُ // - اُنْدُ (قبل از حرف ربطيه (و) و يا ضميرهای اضافی)

تعريف فعل "يافتن" در زمانهای ماضی مطلق و مضارع اخباری :

زمان حال استمراری

زمان ماضی مطلق

شخص	زمان حال استمراری		زمان ماضی مطلق	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول	مِ يافْتُمُ	مِ يافْتِمُ	يافْتُمُ / يافْتُمُ	يافْتِمُ
دوم	مِ يافْتِي	مِ يافْتِي	يافْتِي	يافْتِي
سوم	مِ يافَتُ	مِ يافَتُ	يافَتُ	يافْتِنْدُ

پسوند فعلی شخص اول مفرد " - اُمُّ " بدون استثنا در نطق آدمان سن و سالشان

مختلف استعمال میشود . نوع دیگر پسوند فعلی شخص اول مفرد " - اُمُّ " بیشتر در نطق

اشخاص باسواد و جوانان استعمال میشود .

پسوند فعلی شخص اول جمع " - پیم " برای نشان دادن علامه خاکماری و فروتنی به عوض شخص اول مفرد استعمال میشود . چند مثال : مه اواره خبَر کد پیم ؛ مه در لپور آستیم ؛ بهرروز مه تنخا ره گرفتیم ؛ مه ای گهواره از باهه خود شنید پیم .

پسوند فعلی شخص سوم مفرد " مه و به (بعد از واول) می آید و قبل از حرف ربطه " و " همزمان با ضمائر اضافی و مشترک استعمال گردیدند شکل " اَد " را در آن میباید .

پسوند فعلی شخص اول جمع " پیم " و " ایم " به طریق موازی استعمال میشود .

پسوند فعلی شخص دوم جمع " ی " ، " ید " // " - اپند " و " پین // - این "

به طور موازی هم برای عدد جمع وهم برای حرمت و احترام استعمال خواهند شد .

پسوند های فعلی اشخاص اول ، دوم ، سوم مفرد و اشخاص اول ، دوم و سوم جمع به آخر اصل زمان حال و اصل زمان ماضی فعل پیوست (متصل) گردیده ، شکل های مختلف فعل را می سازند .

پسوند های فعلی

پسوند های بسته فعلی عبارت از اینها اند :

شماره مفرد	شماره جمع	اشخاص
اُم // - اُم	پیم // ایم	شخص اول
ی	پند // اپند ، پین // این ، آن // اند	شخص دوم

تعریف فعل " رفتن " در شکل ماضی مطلق :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	رُفْتُمُ // رُفْتُمُ	رُفْتِمُمْ // رُفْتِمُمْ
دوم شخص	رُفْتِي	رُفْتَيْدُ // رُفْتَيْدُ // رُفْتَيْنِ // رُفْتَيْنِ // رُفْتَهُ
سوم شخص	رُفْتَهُ // رُفْتَسَ // رُفْتَسَتْ	رُفْتَنَّهُ // رُفْتَنَّهُ

پیشوند *بی* // *بو* . پیشوند مذکور در سیستم فعلهای این لهجه شکلهای فعلی می سازد . در فعل امر با وجه امری پیشوند مذکور به امر و فرمان ، خواهش و آرزو تایش قطعیت میدهد و آن تا اندازه ای شدید تر تلفظ کرده میشود . مثلاً : *دَه هَمِي تَنْدُورُ خانَه بيشي ! ؛ دُخْتَرَتَه بَه بَجَه مَه بيشي ! ؛ بیره يك چهلَم پَرَكو كه استراحت شوم ؛ خدا بيشرماندَت ! ؛ چای بخور كني زنهقا بُوَت !*

برابر *بَه جُمْلَه* داد ز تابه قطعیت و *شِد تَنانِي* اینچنین پیشوند *بی* // *بو* معنی *بلكه بارگي* و انجام رسانیدن عمل را میفهماند . چند مثال : *قَمچين مَرَه بيشي ! ؛ ايره دَه سَوال نان بومان ، گوشت كُو از ديقانزن ؛ اي گنجيشكه بيره به حضور پادشا و به يك دشت ايستاده شو ؛ بيائين كه دَه آسبه تلخاني شد !*

پیشوند *بی* // *بو* اینچنین با فعلهای زمان ماضی ساده آمده ، *بلكه بارگي* و مطلق عمل را افاد میکند . مثلاً : *بیره ت ، بیهگفت ، بیهخواند ، بیهگذشت .*

پیشوند مذکور نسبت به وجه امری در صیغه های مضارع التزامی نیز زیاد استعمال میشود . این پیشوند به غیر از فعلهای " شدن " و " بودن " (در همه شخص و شماره) اکثراً در همه فعلها استعمال میشود .

بعضاً اصل زمان حال فعلهای مذکور در جریان محاوره مخفف میگردد. در این وقت پیشوند بی // بُو با اساس فعل پیوست میگردد.

مثالها: مَه چَن روز باد به باغ میایم زخمی استم باغاره خوب آرایش بیتین ؛
بیه که بید پخت ؛ ؛ لباساره بیگی ده تشناب بیره جان خوده پاک کو ؛

پیشوند نهی . شکل انکاری فعلها در همه زمانها وصیغه ها به توسط پیشوند "نه" امکان پذیر میگردد. مثالها: بیادَر از جایث شورُ نخور ؛ ؛ مه لب دریا میرم کسی بلب در ریانیایه ؛ اومیکه که امی گپ بود وه مه خبرند ادین ؛ ؛ یک مسلمانه آزارنتو .

پیشوند انکاری "نه" دارای خصوصیات ذیل میباشد :

الف: اگر اساس فعلی با آواز "آ" آمده باشد از پیشوند انکاری آواز (اے) حذف میشود: ده بی (در این) شن سال شیهم نامده بود .

ب: اگر پیشوند "نه" قبل از پیشوند "می" آید، شکل "می" را خواهد گرفت :

باز به نماز خفتن که رفت می پایه ده کابللم میرندش ، صائب ، همی کانکرتش میکنن ، ده هر جایی همورنگ اس نیمیره وه .

پ: اگر اساس فعلی با آواز واول "آ" شروع شده باشد یکی از واولهای آن حذف میشود. مثالها: امیم روز همی اوکوته ده نیی کول دریا نند از که توفرق میشی.

در ضرب الثل ومقالها بعضاً بجای پیشوند "نه" پیشوند انکاری "مه" استعمال

میشود. چنانچه: بسخی باش بخیل ماش ؛ جگر شیرنداری صفر عشق مکن ؛

پیشوند های انکاری "نه" و "مه" در فعلهای ساده وفعلهای مرکب فشار اساسی-

را قبول میکنند. اگر در ترکیبشکلهای فعلی پیشوند استمراری "می" - آمده باشد ،

فشار اساسی به آن گذشتن ممکن است .

مثالها : تا به سه روزه ای مرَد که ده خانه خود آتش نمیکند ؛ ای دامه نمیشانه ؛

ای میگو : نیکی نکوشی همیشه ، مه خو باد شاستم ؛ اَرَس (عرض) کدُم کهجه ، مره
مُحَافِظَتَشَه نَمِکَنَن ؛ مه قبول نکدُم که نی ای گبه که نه نی تانم .

شکل انکاری فعلها در شکل " نی " نیز صورت میگیرد . مثلا : تا من چیز است
یکته آدم نی ؛ خودم چیزی نی نامم فتنی خان (ضرب المثل) ؛ هر اقسام چیز است
و آدم نی ؛ کار بود میکم نام بود نی . بعضا شکل انکاری فعلها هم به توسط
پیشوند " نه " وهم به توسط پیشوند " نی " خواهد آمد .

چنانچه ؛ ای بیست رو په ره نه تو به گور برده بیتانی نی مه .

تصرف شکل فعل نهی :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	نمستم // نمستم	نمستیم // نمستیم
دوم شخص	نمستی	نمستید // نمستید // نمستین // نمستین
سوم شخص	نمست	نمستن // نمستند

تصرف شکل مثبت فعل :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	استم // استم	استیم // استیم
دوم شخص	استی	استید // استید // استین // استین
سوم شخص	است	استن // استند

چند مثال : مه گفتم که مغو استم همیشه ندارم که خون بخرم ؛ شريفجان ، ايقه مه
 خنگخور استيم ؛ تو چکاره استی . ؟ ؛ شما چکاره استين ؟ ؛ دیکه اطراف جبل السراج
 صاحب گلش همی ديقان و غریکار استن .

پسوند " - آک " در شکلهای فعلی . بعضاً " در آخر شخص سوم شماره " مفرد زمان
 ماضی ساده ویا فعل " است " پسوند مذکور استعمال میشود .

مثالها : ده خویدر هومو مکتب بود . هاش آشان استک ؛ اورفتک ؛ معلم گفتک ؛
 اینه ، همه علمه صالحه اینیم استک ؛ باها چیزی گئی نیستک ، کجا کجاوه استک ؟ ؛
 اینا چه سامان استک ؟ ؛ همی معنای کپ تو چیستک ؟ .

صیغه های فعلی

وجه اخباری زمانهای حال - مستقبل ، زمان ماضی ساده ، زمان ماضی استمراری و
 زمان ماضی بعید را در بر میگیرد .

۱- زمان حال - مستقبل وجه اخباری از اصل زمان حال مع پیشوند استمراری " می " ویا
 تلاوه کردن پسوند های فعلی ساخته میشود .

تصرف زمان حال مستقبل از اسم فعل " رفتن "

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	میرم // میرم	می ریم // می ریم
دوم شخص	میری // میری	میرید // میرید ، میرید // می رید
سوم شخص	میره // می رود	میرن // میرن ، میروند // میرند

مصدر (اسم فعل) داشتن از این قاعده استثنا بوده همچون فعل مستقل در

زمان حال - مستقبل بدون پیشوند "می" تصرف میشود :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	دارم // دارم	داریم // داریم
دوم شخص	داری	دارید // دارید ، دارید // دارید
سوم شخص	دارد // دارد	دارند // دارند

شکل زمان حال - مستقبل میفهماند :

الف: زمان آینده : **مَه مِرَمُ خانیش پیران مِکَنَمُ ؛ مَه پَیَسَه میدِ مِیتِ هَمی پَیَسَه به تسو بَخَشیشی باشه ؛ شماره سِر تخت پادشاهی میباشم .**

ب: شکل مذکور عمل دایی را افاده میکند که آن به زمان حال تعلق دارد . عمل دایی

مذکور بعضاً به توسط کلمات جداگانه مشخص میگردد . چنانچه : **ما فعلاً مادر**

خودَه آهَه میگوئیم ؛ تا به حال هم ، صاحب حکومت پروان میکنم ؛ بچیم تو حالا

که بابیت مَرَد ماره ایلا میکنی ؟ ؛ ما وشما بلساک می شینیم مذاکره میکنیم ؛

ت : عمل یا کار دایی . **مثالها : ایاه صاحب لنگی میچاقن ؛ هنی خُرزَه سَلَه می شائن**

ب : یک کرت اجرا شدن عمل . **مثالها : یک چوی میباشه ایره میگیره وهی یک چوب**

ایره میزنه ؛ ای تفنگه می آره ، صاحب ، ده هَمو بامیش قلاج میکنه .

ث : زمان حال که به وقت معین محدود گردیده است : **تاچار بچه دیگر که شد نان**

خوردن خاتمه می یابه ؛ زمستان بالا پویش میپوشه .

۲- وجه اخباری زمان ماضی ساده از اساس زمان ماضی با علاوه کردن پسوند های

فعلی ساخته میشود .

تصرف ماضی ساده : از اسم فعل "آوردَن"

شخص	مفرد	جمع
اول شخص	آوردَم // آوردَم	آوردِیم // آوردِیم
دوم شخص	آوردِی	آوردِید // آوردِید // آوردِین // آوردِین
سوم شخص	آوردَ	آوردَن // آوردَنند

زمان ماضی ساده میفهماند :

الف: عملی را که در گذشته یک مرتبه واقع گردیده است . مثلاً : دَه هَبْدَه سالگی هَمَرای دخترِ کاکامُ عاروسی گدَم ؛ ای زن خوده بکتا دَوَزَن ؛ ما دَه هُمُو جشن دَه خان آهَاد تنگ زدِیم .

ب : عمل یا کاری که در سابق انجام پذیرفته است : دَه هُمُوخت بود استقلال اوغانستان گرفته شد ؛ پای بچگگه محافظتسه نکَدَن لنگ شد .

ت : استمراری عملی را که به توسط کلمات جداگانه امکان پذیر میگردد . بها از معنی خود فعل فهمیده میشود :

اول : توسط کلمات جداگانه : سه کرت دِیگه مَه رفتیم ؛ دِیقان زَن به پیش دختر پادشا بسیار گریه کرد .

دوم : از معنی خود فعل : چیهه بَسیمه گرتین غیس گرتین اوجه لیکن محافظت بچیهه نکردین .

ث : زمان ماضی ساده در افاده شرط و زمان عمل یا کارآینده را میفهماند . مثلاً : آگه به شارفتَم بخصیت کتاب می آرم ؛ آگه کارتَه تمام کدی به کُوتَه مَه بیه ؛ میمان مَه که شدی حتماً بِلو قابلی بخته میکم .

۳- زمان ماضی استمراری (دوامدار) از اصل ماضی با همراه کردن پسوند های فعلی (شخصی) ساخته میشود .

تصرف زمان ماضی استمراری از اسم فعل " دیدن "

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	می دیدم // می دیدم	می دیدیم // می دیدیم
دوم شخص	می دیدی	می دیدید // می دیدید / می دیدین // می دیدین
سوم شخص	می دید	میدیدند // می دیدند

زمان ماضی استمراری (دوامدار) میفهماند :

الف: عمل یا کار دوامداری که در گذشته به وجود آمده میفهماند . مثالها : سنگ میخیزد ؛ هر روز در چایخانه چای میزند .

ب : عمل یا کار گذشته ، دوامداری که به انجام رسیدن یا نرسیدن آن نامعلوم است . مثلا : کالا شویی میکند و ده امی کالا ره میگردت و می شست و ده امی سنگ میزد ؛ لکیشا ده درشت گیلاس او برای نغرا او میداد .

ت : بعضا " تداوم یا مکرری عمل گذشته توسط کلمات جداگانه افاده می یابند . مثالها : ده اطاق هر وقت با همراهی لکیشا گپ میزد ؛ هر روزه آن آدم قلبه رانی مینمود . خانه ره دایم جارو میزد .

ث : عمل یا کار در شرایط بوده را میفهماند . چنانچه : کاش تو همی کارا ره از اول میزدی

٤- وجه اخباری زمان ماضی بعید از اسم مفعول زمان ماضی فعل اصلی و اسم فعل "بودن" با پسوند های فعلی ساخته میشود .

تصرف زمان ماضی بعید از اسم فعل "بودن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	گفتبُودَم // گفتبُودَم	گفتبُودِیم // گفتبُودِیم
دوم شخص	گفتبُودِی	گفتبُودِید // گفتبُودِید
سوم شخص	گفته بود	گفتبُودُن // گفته بودُنْد

شکل فعلی زمان ماضی بعید چنین معنا هارا افاده میکند :

الف : عمل را که در گذشته به وقوع پیوسته تا شروع عمل گذشته دیگر به اتمام رسیده است .

مثالها : هُمُو پرنجائی که زوان گده بودی ، یک گمگیش مانده بود ، پخته کدیم ؛

بعد از رفتن آن یک گرگ آمده بود پشت دروازه بزرگ چینی .

ب : عمل یا کار زمان ماضی بعید . مثلاً : "مه شماره به ره (راه) تالیم (تحلیم) داده بودَم" .

ج : شکل زمان ماضی بعید توسط کلمات تد اوم و مکرری عمل سابق به وقوع پیوسته را

نشان خواهد داد مثال : ایها (باز) به غلطی ارباره زده بود ، شهید گده بود ،

همی سو نقره ؛ باز ایره یک نفر از همی مردم قلعه بی کشیده بود .

د : توسط کلمه "گوها" عمل در زمان ماضی دور واقع گردیده تا به احتمالاً پیدا

میکند . چنانچه : اَس (از) او گوها خویش و اقرهاس خبر نشده بود .

مدیر مسئول : ناصر رمیاب
 محصتم : محمد سرور پاک فر

اشتراک

در کابل (۶۰) افغانی
 در ولایات (۷۰)
 در خارج کشور (۶) دالر
 برای محصلان و متعلمان : نصف قیمت
 قیمت کیشاره ۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم افغانستان - دپارتمنت مدرس - مدیر مجلیت خراسان

Contents

Nasir Rahyab:

Khorasan is where the sun Rises.

Hussain Nayal:

Satire.

Dr. A. Ghaffar and Dr. Osmanjan Abedi:

Modern Dari Lexicology in Afghanistan and the USSR

Assistant Prof. Aeinud ain Nasr:

The ancient and modern middle Esthome of the Indi—Eurapain ...

Hussain Yamīn:

Structure of the Root of verbs in Dari.

Prof. Dr. Jawid:

A word about the Shahua ma and its composer.

Mayel Herawi:

An inuestigation in the preface of Abu Mansuri's and Baisunghari's shahnama.

Sara:

Reflection of Day and night in Shahnama.

Sulaiman Layaq:

Naver

Dr. Osmanjan Abedi:

The Dari Dialect of Parwan.

Academy of Sciences of Afghanistan
Institute of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi-Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Co-editor: M. Sarwar Pak far

Vol, III, No. 1

January-February 1983

Government Press